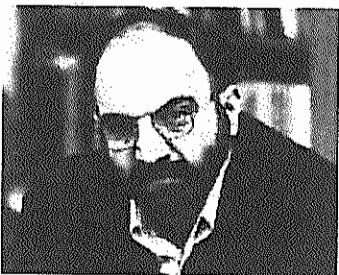


اقتصاد سیاسی
قرن بیستم
سمیر امین
برگردان: ع. بهار
در صفحه ۱۲

جنبش دانشجویی
تهران در
سال‌های ۵۲-۴۲
مهدی فتاپور
در صفحه ۶

نامه سرگشاده شورای عمومی انجمن‌های اسلامی
دانشجویان دانشگاه‌های تهران به خامنه‌ای
مطبوعات
نماد آزادی بیان هستند
اما همین مطبوعات
با اشاره مستقیم حضرت تعالی
تعطیل می‌شوند

در صفحه ۳



ماهنامه
کیان

توقیف شد

دکتر سروش: توقیف ماهنامه کیان فجیع است

در صفحه ۴

طرح بحث
پیرامون اصلاحات در کشور

باز هم سخنی با رئیس جمهور

و اصلاح طلبان اسلامی

مجید عبدالرحیم‌پور

نگاه جنبش دمکراتیک مردم ایران

به خلوت اصلاح طلبان دولتی

دانش باقرپور

در صفحات ۷-۸

در این شماره

منوچهر محجوبی، طنزپردازی برجسته

قتل و انبردستی و آچار باید بره!

خسرو باقرپور

در صفحه ۵

پیرامون نهضت ۲۱ آذر

ورود داده‌های جاری آذربایجان

سیروس مددی

در صفحه ۹

۲۱ آذر، نقطه عطفی

در تاریخ مبارزاتی خلق ما

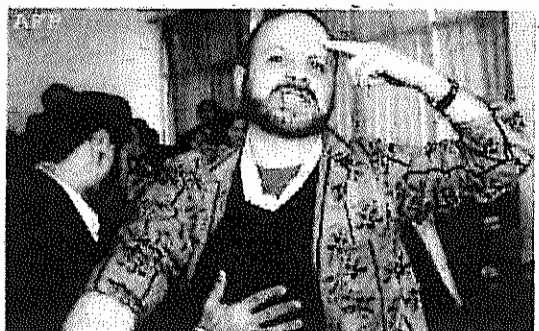
احد واحدی

در صفحه ۱۰

اعتراض گسترده علیه احکام دادگاه کنفرانس برلین



شرکت کنندگان کنفرانس برلین در پیدادهگاه



اکبر گنجی به خاطر افشای بخشی از مافیای قدرت شدیدترین مجازات را متحمل شد

تحمیل تفکرات و عقاید گروه خاصی بر اکثریت مردم که حرکت به سوی استبداد است، ندارد. تاریخ نشان داده است که ملت هوشیار ایران استبداد را هرگز بر نمی‌تابد. انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه ایلام، کرمان، کرمانشاه و تعداد دیگری از دانشگاه‌های کشور نیز علیه دادگاه کنفرانس برلین موضع گرفتند. ادامه در صفحه ۲

ایجاد سکوت و آرامش به بهای انفعال و از دست دادن دستاوردهای اصلاحات، راهبردی جریان اصلاح طلبی به سوی فردانی روشن نبوده و نخواهد بود. دانشگاه علوم پزشکی کرمان در اعلامیه‌شان اظهار داشتند که تداوم اصلاحات تنها راه حفظ نظام و مانع ترساشی و سد کردن راه اصلاحات، صد گداختن بر اصلاح ناپذیری نظام است و نتیجه‌ای جز فروپاشی وحدت ملی و یا



از وضعیت مهندس سعابی و علی افشاری در زندان مخفی اطلاعاتی در دست نیست

می‌گذرانند. این بیانیه در پایان خطاب به کسانی که دایره انقلاب را تنها به خود محدود کرده‌اند، هشدار داده که بهراند از روزی که دیگر خودمان را در دایره انقلاب شما حس نکنیم و شما را با آسأل و آرزوهایتان تنها نگذاریم.

دانشجویان دانشگاه زنجان در بیانیه‌شان گفته‌اند: اگر دیروز در برابر آنچه که در حق عبدالله نوری، شمس‌الواعظین، کدیور، باقی و گنجی رفت، سکوت نمیشد، امروز با چنین اقداماتی روبرو نبودیم. مصلحت‌جویی‌های کاذب، مفتون شدن در برابر قدرت، مرعوب شدن و کوتاه آمدن و

● اکبر گنجی: با این حکم محسنی از ه‌ای پاسخ مراد داد

● دانشجویان: اگر دیروز در برابر آنچه که در حق عبدالله نوری، کدیور، شمس‌الواعظین، گنجی و باقی رفت، سکوت نمی‌شد، امروز با چنین اقداماتی روبرو نبودیم

● جنبش دانشجویی، نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلب، سازمانهای بین‌المللی، اتحادیه اروپا و نویسندگان معروف احکام دادگاه کنفرانس برلین را محکوم کردند

اطلاعه‌هایی که توسط متقاضی توسط دادگاه کنفرانس برلین علیه شرکت کنندگان در این کنفرانس در داخل و خارج از کشور بازتاب وسیع پیدا کرد. اکثر نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلب در داخل و خارج از کشور و نیز مجامع بین‌المللی حکم سنگین دادگاه را انتقام‌گشی از شرکت کنندگان در کنفرانس برلین و حذف نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلبان پیگیر از صحنه سیاسی کشور تلقی کردند.

صدور احکام سنگین و متناقض توسط دادگاه کنفرانس برلین علیه شرکت کنندگان در این کنفرانس در داخل و خارج از کشور بازتاب وسیع پیدا کرد. اکثر نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلب در داخل و خارج از کشور و نیز مجامع بین‌المللی حکم سنگین دادگاه را انتقام‌گشی از شرکت کنندگان در کنفرانس برلین و حذف نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلبان پیگیر از صحنه سیاسی کشور تلقی کردند. این احکام بیشترین بازتاب را در بین مجامع دانشجویی داشت.

اطلاعه هئیت سیاسی - اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در مورد صدور احکام دادگاه کنفرانس برلین

احکام دادگاه کنفرانس برلین را

قویاً محکوم می‌کنیم

در صفحه ۲

سرمقاله

ضرورت فرار و یاندن

انتخابات ریاست جمهوری

به رفراندم برنامه اصلاحات

و تغییرات در قانون اساسی

چند ماهی پیش برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری نامنده است. این چند ماه، برای جنبش اصلاح طلبی ماه‌های حیاتی و تا حدودی سرنوشت‌ساز به نظر می‌رسد. روزهای جاری در این چند ماه وضعیت اصلاحات و اصلاح طلبان حکومتی را در دوره چهار ساله آتی رقم خواهد زد. چگونگی وارد شدن به صحنه انتخابات ریاست جمهوری روشن خواهد کرد که اصلاح طلبان حکومتی چه برنامه و نقشه‌ای را برای پیشبرد اصلاحات در نظر دارند.

در این ارتباط برخی زمزمه‌ها در صفوف اصلاح طلبان حکومتی شنیده می‌شود. اظهار نظر دکتر هاشم آغاچری نمونه‌ای از آن است. او می‌گوید: «انتخابات ۸۰ باید به رفراندم اصلاحات تبدیل شود». از مدت‌ها قبل مسئله همه‌پرسی در مورد اصلاحات مطرح است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی «رفراندم» پیش‌بینی شده است ولی صدور فرمان همه‌پرسی در اختیار ولی فقیه است. انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ فرصت مناسب و بچاتی برای برداشتن گام بلند و سنجیده برای برون رفت اصلاحات از وضعیت کنونی است. برخی از اصلاح طلبان به رفراندم به مثابه حربه موثر و کارا می‌نگرند ولی با وقوف به سد ولایت فقیه تنها از آن به عنوان ابزار تبلیغاتی سود می‌جویند.

ادامه در صفحه ۲

فرجام
مطالبات
فرهنگیان کشور
در گرو ایجاد
تشکل مستقل
صنغی است

پس از تصمیم کمیسیون تلفیق مجلس شورای اسلامی، مبنی بر حذف ۲۵ درصد افزایش فوق‌العاده حقوق معلمان از بودجه سال ۱۳۸۰، موجی از اعتراض و ناراضی عمومی جامعه فرهنگیان کشور را فرا گرفته است.

معلمان و کادر اداری آموزش و پرورش کشور، که جمعیتی یک میلیونی را شامل می‌شوند به طرق گوناگون با تصمیمات اخیر مجلس شورا به مخالفت برخاستند و از «مظفر» وزیر آموزش و پرورش خواستند که مراتب اعتراض شدید فرهنگیان را به کمیسیون تلفیق و نمایندگان مجلس شورا در سطح وسیع ادامه در صفحه ۳



بنیادگذاری جنبش فدائیان را
در چه با شکوه‌تر برگزار کنیم

برنامه سیاسی شروع از ساعت ۱۶:

- سخنرانی میهمانانی از سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون
- گفتگو و سخنرانی مسئولین سازمان:
علی پورقوی:
رفراندم هفتاد و یک روزی
جنبش دمکراسی و حقوق زنان
شلا فرید:
مجدید عبدالرحیم‌پور:
وشعیت سیاسی ایران

برنامه‌های هنری از ساعت ۱۹:

برنامه ویژه جوانان: سیاسی، تاریخی و تفریحی

ویگن

در پنجاهمین سال فعالیت هنری

اسکندر

ژاله

لیلا شریف‌اوا

هنرمند معروف کشور آذربایجان

Bonn - Beuel

مکان: آلمان - بن

Brücken - Forum

زمان: ۶ اسفند ۱۳۷۹ (۲۴ فوریه ۲۰۰۱)

Friedrich - Breuer Str.17

ورودی: بزرگسالان ۳۰ مارک

53225 Bonn

نوجوانان ۲۰ مارک

ستاد برگزاری جشن سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

یادداشت

پاداش اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی

به بهانه شرکت در کنفرانس برلین، شماری از اصلاح طلبان و آزادیخواهان را به زندان‌های طولی مدت محکوم کرده‌اند. اکبر گنجی که محکومیت او از همه سنگین تر است، گفته است محسنی اژدای از ذی‌نفوذترین مهره‌های قوه قضائیه و چهره پشت پرده قتل‌های زنجیره‌ای، با رأی زندان ده ساله و تبعید پنج ساله گنجی، پاسخ افشاگری‌های او در مورد قتل‌های زنجیره‌ای را داده است.

علامتی را که به احکام صادره هفته گذشته انجامید، قبلاً خامنه‌ای داده بود. رهبر جمهوری اسلامی ماه گذشته گفته بود در برابر کسانی که «امیال دشمن را اجرا می‌کنند» (منظور، اصلاح طلبان رادیکال بود) نباید تنها به گله کردن اکتفا کرد. اکنون دیگر همه باید فهمیده باشند خامنه‌ای می‌خواست چه بگوید:

نگاهی به احکام صادره از سوی دادگاه تهران، نشان می‌دهد که از نظر گردانندگان قوه قضائیه، صرف شرکت در کنفرانس برلین نمی‌توانسته جرم باشد، کما اینکه شش تن از متهمان تبرئه شده‌اند، وضعیت برخی از محکومین از این قرار است:

هنوز خبر موثقی از محکومیت یوسفی اشکوری در دست نیست. اخبار نگران‌کننده‌ای حاکی از اینکه دادگاه ویژه روحانیت، او را به اعدام محکوم کرده است، در هفته گذشته منتشر شد. این اخبار، در انطباق با کيفرخواستی است که در آن از اشکوری به عنوان «مفسد فی الارض» نام برده شد. بزرگترین گناه اشکوری این است که در کسوت روحانیت، قرآنی متفاوت از دین را نمایندگی می‌کند و به خود جرأت داده است عقاید رسمی رژیم را زیر سؤال برد. چنین فردی از نظر محافظه کاران، خطر ناک است و باید از میدان خارج شود. خطر، جان اشکوری را تهدید می‌کند.

- سنگین‌ترین محکومیت زندان و تبعید، دامن اکبر گنجی را گرفته است که قبل از محاکمه و در هنگام آن، بیش از هر کس دیگر در برابر دشمنان آزادی، از خود آشتی‌ناپذیری نشان داد. گنجی اینک پاداش نوری را می‌گیرد که به قول خودش بر تاریکخانه اشباح، بر روابط عالیجنابان خاکستری و سرخپوش با عاملان ترور و جنایت افکند.

- سعید صدر و رستمخانی پس از گنجی بیش از همه، خشم محافظه کاران را نسبت به خود برانگیخته‌اند. بدون شک، سوابق سیاسی این دو نفر، لایک بودن و عدم وابستگی‌شان به هیچ یک از جناح‌های حکومت، آنها را در معرض تندترین احکام قوه قضائیه قرار داده است، تا دیگر کسی جرأت نکند پلی میان اصلاح طلبان داخل و اپوزیسیون خارج بسازد.

- عزت‌الله سبحانی از فعال‌ترین شخصیت‌ها در صفوف نیروهای ملی مذهبی است. او نیز محکومیت سنگینی گرفته است که نشانگر هراس حکام از ادامه حضور و فعالیت این گونه شخصیت‌هاست که حلقه واسط میان اصلاح طلبان پیرامون حکومت و اپوزیسیون محسوب می‌شوند.

- مهرانگیز کار و شیدا لاهیجی از چهره‌های مدافع حقوق زنانند که با نظرات و اظهارات خود، ایدئولوژی زن‌ستیز جمهوری اسلامی را به مبارزه طلبیده‌اند. بی‌جوابی از گناهان نابخشودنی مهرانگیز کار است.

- علی افشاری از رهبران دفتر تحکیم وحدت را به زندان سنگین محکوم کرده‌اند. او را به عنوان نماینده جنبش دانشجویی محاکمه کرده‌اند، جنبشی که در سال گذشته ارکان قدرت محافظه کاران را به لرزه افکند و از نیروهای اصلی دوم خرداد بود.

بدین ترتیب، محافظه کاران با حربه محکومیت‌های سنگین، به مصاف مؤلفه‌های اصلی جنبش اصلاحات رفته‌اند: روحانیون آزادیخواه و مدافع جدائی دین از دولت، روزنامه‌نگاران، روشنفکران لایک، نیروهای ملی مذهبی، زنان و دانشجویان. دقت در ترکیب این محکومین، نیات اصلی تمامیت‌گرایان را برملا می‌سازد. هدف آنان، بیش از اینکه این یا آن شخصیت باشد، کل جنبشی است که از دوم خرداد ۱۳۷۶ بدین سو، ارکان حاکمیت ولایتی را زیر سؤال برده است.

از همین رو، دفاع از محکومین بیدادگاه تهران، وظیفه همه کسانی است که خود را به اهداف جنبش دوم خرداد متعهد می‌دانند. و چه اسفبار است که درست در همین شرایط، آقای خاتمی در سفر خود به فارس می‌گوید محکوم کردن افراد، نیاز به اقتدار عمومی ندارد. آقای خاتمی! در شرایطی که قوه قضائیه، دیوان بلخ است، هیچ دادرسی عادل تر از افکار عمومی نیست. شما به جای آنکه از داوری این مرجع یاری بجوئید، آب تطهیر بر سر دستگاه عدالت‌ستیزی می‌ریزید که انسانها را به جرم ابراز عقیده برای سال‌ها به زندان می‌فرستد.

وظیفه همه نیروهای دموکرات ایرانی، بسیج نیروها در دفاع از محکومین دادگاه تهران و اعمال فشار برای لغو این احکام است. بدین منظور، باید از همه نهادهای بین‌المللی و افکار عمومی کشورهایی که با جمهوری اسلامی رابطه دارند یاری جست.

اعلامیه مشترک ۴ سازمان سیاسی در محکومیت احکام دادگاه کنفرانس برلین

انتقام دستگاه قضائی از شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین!

ما اینک دادگستری جمهوری اسلامی تاکنون بطور رسمی از اعلام احکام صادره در مورد شرکت‌کنندگان کنفرانس برلین و خبرهای واصله توسط خبرگزاری‌ها و نیز ابلاغ این احکام به وکلای متهمان، حاکمی از آن است که دستگاه قضائی جمهوری اسلامی به مثابه اهرم اصلی اقتدارگرایان در سرکوب هرگونه ندای آزادیخواهان و حق طلبانه، یکبار دیگر احکام سنگینی را در جریان یک محاکمه فرمایشی صادر نموده است.

با بر گزارشهای واصله، به جز شش نفر، بقیه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین، به زندانهای طولانی مدت محکوم شده‌اند. اکبر گنجی روزنامه‌نگار شجاع که تقاض افشاگرایی بی‌امان خود را در مورد «عالیجنابان سرخ و خاکستری» می‌پردازد، به ۱۰ سال حبس و ۵ سال تبعید، سعید صدر و خلیل رستم خانی دو مترجم ایرانی به ترتیب به ۱۰ سال و ۹ سال زندان، علی افشاری از رهبران جنبش دانشجویی به ۵ سال زندان، عزت‌الله سبحانی از شخصیت‌های خوشنام ملی مذهبی به ۴/۵ سال زندان، خاتم مهرانگیز کار وکیل دادگستری که در عین حال از بیماری سختی رنج

می‌برد، به ۴ سال زندان و همچنین خانم شیدا لاهیجی از ناشران کتاب زر و زور که در عین حال برای امیال قدرت طلبانه خود حتی حاضر است در مورد برخی دیگر از متهمان صادر گشته و همچنین خاطر نشان شده است که حکم حسن یوسفی اشکوری، روحانی آزاداندیش بعداً توسط دادگاه ویژه روحانیت اعلام خواهد شد. صدور این احکام سنگین نشانگر آن است که اقتدارگرایان یکبار دیگر در صدد انتقام‌گیری از مخالفین خود و ایجاد فضای رعب و وحشت در کشورند. در احکام صادره در زمینه اتهامات مشترک نسبت به متهمان، تناقضات عجیبی به چشم می‌خورد. دادگستری تهران باید به ملت ایران پاسخگو باشد که چگونه می‌توان اتهامی را که در مورد یک متهم مصدق نمی‌یابد، در مورد متهم دیگر به کار بست؟ این تناقضات مضحک که در واقع تنها از مراجع قضائی نظام جمهوری اسلامی بر می‌آید، یکبار دیگر جاندار و فرمایشی بودن احکام صادره را نشان می‌دهد. در جمهوری اسلامی، این فکر و اندیشه است که محاکمه و محکوم می‌شود و نه یک جرم واقعی. در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، صدور چنین

حزب دموکراتیک مردم ایران
سازمان جمهوریخواهان ملی ایران
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
سازمان سوسیالیستهای ایران
۲۵ دیماه ۱۳۷۹

اعتراض گسترده علیه احکام دادگاه کنفرانس برلین

ادامه از صفحه اول



اکبر گنجی که به ده سال زندان و ۵ سال تبعید محکوم شده است بگفته همسرش (خانم معصومه شفیعی) در نخستین واکنش نسبت به صدور احکام اظهار داشت که با این حکم، محسنی اژدای پاسخ مراد. مجمع نمایندگان ادوار مجلس در بیانیه‌اش اعلام داشت که این احکام با قوانین بین‌المللی، قانون

اصول قضاوت اسلامی است. در خارج از کشور نیز جریانهای سیاسی و تشکلهای دموکراتیک و چهره‌های سیاسی احکام دادگاه کنفرانس برلین را محکوم کردند و در برخی شهرها در اعتراض به احکام صادره تجمع نمودند.

صدور احکام سنگین در سطح بین‌المللی واکنش وسیعی را برانگیخت. اتحادیه اروپا، احکام صادره علیه اساتید و روشنفکران ایرانی شرکت‌کننده در کنفرانس برلین را مغایر با اصول شناخته شده بین‌المللی در زمینه حقوق بشر و آزادیهای اساسی دانست. اتحادیه اروپا احکام دادگاه را برخلاف برقراری جامعه قانونمدار و مدنی ارزیابی کرد. دولت آلمان بلافاصله بعد از صدور احکام عکس‌العمل نشان داد و آن را محکوم نمود. دولت کانادا سفیر ایران در آن کشور را

فراخواند تا به او بگوید که احکام دادگاه به چهره جهانی ایران صدمه می‌زند و به تلاش ایران برای ایجاد روابط بهتر با کشورهای دیگر خدشه وارد می‌کند. دولت آمریکا نیز نگرانی خود را از این احکام ابراز کرد. بعلاوه سازمانهای بین‌المللی نیز اقدام قوه قضائیه را محکوم کردند. مجمع نویسندگان آمریکا که بیش از ۲۷۰۰ نویسنده در آن عضویت دارند، با صدور اعلامیه‌ای نسبت به این احکام اعتراض کردند. نویسندگان آمریکا در اطلاعیه خود یادآور شدند که شرکت کردن در کنفرانس‌هایی مثل برلین، حق طبیعی هر فرد است که اصل نوزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر آن را تضمین کرده است. در این اطلاعیه که به امضای نویسندگان معروفی چون آرتور میلر، گوتترگراس و نادیم گوردیمر رسیده، از مقامات ایرانی خواسته شده که این احکام

فراخواند تا به او بگوید که احکام دادگاه به چهره جهانی ایران صدمه می‌زند و به تلاش ایران برای ایجاد روابط بهتر با کشورهای دیگر خدشه وارد می‌کند. دولت آمریکا نیز نگرانی خود را از این احکام ابراز کرد. بعلاوه سازمانهای بین‌المللی نیز اقدام قوه قضائیه را محکوم کردند. مجمع نویسندگان آمریکا که بیش از ۲۷۰۰ نویسنده در آن عضویت دارند، با صدور اعلامیه‌ای نسبت به این احکام اعتراض کردند. نویسندگان آمریکا در اطلاعیه خود یادآور شدند که شرکت کردن در کنفرانس‌هایی مثل برلین، حق طبیعی هر فرد است که اصل نوزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر آن را تضمین کرده است. در این اطلاعیه که به امضای نویسندگان معروفی چون آرتور میلر، گوتترگراس و نادیم گوردیمر رسیده، از مقامات ایرانی خواسته شده که این احکام

اطلاعیه هئیت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در مورد صدور احکام دادگاه کنفرانس برلین احکام دادگاه کنفرانس برلین را

قویاً محکوم می‌کنیم

امروز، شنبه ۲۴ دی، احکام دادگاه کنفرانس برلین توسط دادگستری تهران به وکلای متهمین این دادگاه ابلاغ شدند. هشت تن از شرکت‌کنندگان در کنفرانس به احکام سنگینی تا ده سال حبس و سال‌ها تبعید محکوم شدند. دستاویز قراردادن کنفرانس برلین و راه‌انداختن این بیدادگاه یکی از حلقه‌های تهاجم چندجانبه مخالفان اصلاحات به روند اصلاحات بود. این دادگاه شیوه‌های ترور و توطئه برای حذف چهره‌های استوار و بانفوذ اصلاحات از عرصه مبارزه جاری را تکمیل کرده است و اکنون با صدور احکام آن کنه نقشه‌های مخالفان اصلاحات علیه آن و امکان گسترده‌ای را که قوانین موجود برای اعمال خودرغرضانه آنها توسط تمامیت‌خواهان در اختیار آنان می‌گذارد، آشکار تر کرده است. امکاتی، که تن‌سپردن بخش‌هایی از اصلاح طلبان حکومتی به آنچه تمامیت‌خواهان با توسل به قانون پیش برده و می‌برند، آن را تقویت نیز کرده است.

ما احکام صادره در مورد شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین را محکوم می‌کنیم، خواهان آزادی فوری محکومان هستین و مردم و نیروهای سیاسی ایران و جامعه بین‌المللی را به اعتراض علیه این احکام فرا می‌خوانیم. همچنین سکوت و تمکین در برابر احکام صادره را، با عذر قانونی بودن روند تشکیل دادگاه و احکام آن، مطلقاً توجیه‌ناپذیر می‌دانیم و نسبت به ضربات و لطامت چنین روشی به روند اصلاحات هشدار می‌دهیم.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۴ دیماه ۱۳۷۹



سنگین علیه روزنامه‌نگاران و نویسندگان ایرانی را لغو کنند. سازمان عفو بین‌الملل، سازمان نظارت بر حقوق بشر و فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر نیز با صدور بیانیتهای مختلف این احکام را محکوم کردند.

واکنش‌ها نسبت به صدور احکام سنگین علیه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین همچنان ادامه دارد. این اعتراض‌ها که در تداوم حرکت وسیع در ارتباط با برگزاری دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای صورت می‌گیرد، تمامیت‌گرایان را از ادامه اقداماتشان باز نداشته است. آنها همچنان به سرکوب نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلب و مطبوعات ادامه می‌دهند. آخرین مورد آن تعطیلی مجله کیان است.

ما در عین حال معتقدیم که در انتخابات ریاست جمهوری نباید تنها به یک گزینه اکتفا کرد. نیروهای اصلاح طلب می‌توانند صرف نظر از کاندیداشدن و یا استناعت خاتمی، نامزدهای متعددی را معرفی نمایند. نامزدهائی که طبعاً گرایش‌های مختلف را در طیف نیروهای اصلاح طلب نمایندگی می‌کنند، لازم است کاندیداها برنامه‌اشان را به طور روشن ارائه دهند و بر آن پایه وارد صحنه مبارزات انتخاباتی گردند.

با برنامه چهار سال قبل خاتمی دیگر نمی‌توان مردم را بسیج کرد. اکنون شرایط به گونه دیگری است. تنها برنامه‌ای که به مسئله ساختار و قدرت سیاسی پاسخ روشن بدهد، می‌تواند مردم را بسیج نماید و اعتماد آن‌ها را جلب کند. برای پرون رفت از وضعیت کنونی، تداوم و تعمیق آن لازم است انتخابات ریاست جمهوری را به رفراندوم اصلاحات و زمینه‌سازی برای تغییرات در قانون اساسی فرارویاند.

نهادهای انتخابی وجود ندارد. اگر توازن قوا به زیان نیروهای مخالف بر هم نخورد اصلاحات در مسیر سراسرایی قرار خواهد گرفت و بخشی از اصلاح طلبان سرکوب و بخش دیگر به جناح حاکم تمکین کرده و در سیستم موجود مستحیل خواهند شد. انتخابات ریاست جمهوری برای نیروهای مدافع اصلاحات فرصت مناسبی است برای بسیج مردم و آوردن آن‌ها به میدان مبارزه سیاسی. باید از پتانسیل اجتماعی اصلاحات بهره جست.

روشن و بی‌پرده سدها و موانع موجود راه اصلاحات را برای مردم بازگو کنند و آنچه را در پشت پرده می‌گذرد با افکار عمومی در میان بگذارند. خاتمی باید بعد از چهار سال بگوید که چرا نتوانست برنامه اصلاحاتش را پیش ببرد. چه نیروها و نهادهای چه قوانینی مانع پیشرفت اصلاحات است. در چنین صورتی امکان بسیج مردم و جلب حمایت آنها از اصلاحات فراهم خواهد شد. به نظر ما آنچه در قانون اصلاح باید قرار گیرد تغییرات در قانون

ضرورت فرار و یاندن انتخابات ...

ادامه از صفحه اول

در انتخابات آتی ریاست جمهوری این دو امر می‌تواند در هم آمیزد و سد و مانع ولی فقیه دور زده شود. چرا که ولی فقیه نمی‌تواند جلوی برگزاری انتخابات را بگیرد. انتخابات را می‌توان از انتخاب رئیس جمهور به همه‌پرسی به برنامه اصلاحات فرارویاند.

نامه سرگشاده شورای عمومی انجمن‌های دانشجویان دانشگاه‌های تهران به خامنه‌ای

مطبوعات نماد آزادی بیان هستند

اما همین مطبوعات با اشاره مستقیم حضرت تعالی تعطیل می‌شوند

چگونه است که دانشجویی به جرم بلندکردن پیراهنی بدوا به اعدام محکوم می‌شود اما کسانی که دست به اسلحه برده‌اند مورد تقدیر قرار می‌گیرند

زندانی رسمی

زندانی نیمه مخفی

زندانی مخفی

طاق ضربی و قوسی، به نشانه زندان باشد.

در کنار زندان‌های رسمی و مخفی، پدیده‌ای که شاید مشخص جمهوری اسلامی باشد، شکل‌گیری زندان‌های نیمه‌مخفی، نیمه‌علنی است. موسوی خوئینی، نماینده مجلس شورای اسلامی و رئیس کمیسیون اصل ۹۰ در سخنانی پرده نیمه‌کنار رفته را به تمامی کنار زد و تعدادی از ارگان‌های مختلف امنیتی، نظامی و قضائی را نام برد که برای آزادی زندان و سلول‌های انفرادی دارند. زندانی می‌گیرند، بازجویی می‌کنند و هیچ‌گونه نظارت و کنترلی بر آنها اعمال نمی‌شود.

سپاه پاسداران برای خود دم و دستگاه بگیرد و بسند دارد، حراست نیروی انتظامی زندان دارد، دادگاه انقلاب، دادگاه ویژه روحانیت، ضداطلاعات ارتش، سازمان قضائی نیروهای مسلح، وزارت اطلاعات و ... ظاهراً این آخرین زندان‌ها را تحویل سازمان امور زندان‌ها داده است اما کیست که نداند وزارت اطلاعات و محافل مختلف درون آن ده‌ها زندان و شکنجه‌گاه و مرکز تسواب‌سازی و «ارشاد» دارد. هم‌اکنون بیش از دو هفته است از سر نوشت مهندس سبحانی و علی افشاری عضو رهبری تحکیم وحدت که چندین ماه است در زندان به سر می‌برند، خبری در دست نیست و آنها از زندان اوین به یک زندان نامعلوم و محل ناشناخته برده‌اند.

۲۷۲ تن از فعالان سیاسی و شخصیت‌های دانشگاهی، فرهنگی و ادبی کشور، طی اطلاعیه‌ای ضمن محکوم کردن وجود بازداشتگاه‌های اختصاصی و بازجویی‌های ویژه، ابراز نگرانی کرده‌اند که چه بلایی قرار است بر سر مهندس سبحانی و علی افشاری آورده شود و چه اعتراضاتی از آنان می‌خواهند بگیرند، که در اوین امکان‌پذیر نبود؟ شاید اکنون آنها نیز در خانه‌های باشند که بعدها مانند خانه سرهنگ زیبایی، به نام فلان برادر و یا فلان سردار و یا بهمان حاجی نامیده شود.

اندکی پیش از انقلاب، در یکی از کوچه‌های فرعی منتهی به جاده قدیم شمیران خانه‌ای متعلق به ساواک کشف شد که شکنجه‌گاه و زندان مخفی بود. این زندان، به خانه سرهنگ زیبای، یکی از شکنجه‌گران کهنه‌کار و قدیمی ساواک، شهرت یافت. پدیده زندان و شکنجه‌گاه مخفی و وجود خانه‌هایی مانند خانه سرهنگ زیبای متعلق به دورانی است که حاکمیت و یا بخشی از آن امکان شکنجه تا سرحد مرگ و سر به نیست کردن مخالفین را در زندان‌های رسمی ندارد و یا به صلحت نمی‌داند. در کشورهای دیکتاتوری آمریکای لاتین این پدیده بسیار رایج بوده و خیل عظیم ناپدیدشدگان سیاسی نیز در زندان‌های مخفی سر به نیست شده‌اند.

پس از انقلاب اکثریت مردم ایران آرزو داشتند بساط شکنجه و زندان سیاسی از کشور ما رخت بربندد و نه قوه قضائیه با این پرونده به نظام زد از لطافت هر دشمنی بیشتر بوده است. سکوت حضرت تعالی در قبال این امر نیز تامل‌برانگیز است.

۷- وضعیت فرهنگی جامعه و مخصوصاً جوانان دچار بحران است و این البته قابل انکار نیست. اما آیا تنها وزارت ارشاد آن‌هم در این چهار سال در این مورد مقصر است؟ آیا مسیر دستگاه‌های فرهنگی در ادوار گذشته هیچ تأثیری بر این امر نداشته است؟ آیا اجبار و تحمیل در عرصه فرهنگ، به گریز از دین نینجامیده است؟ آیا صدا و سیما و سازمان تبلیغات اسلامی که روستای آن به نصب مستقیم حضرت تعالی انتخاب می‌شوند علمکردی مطلوب داشته‌اند؟ آن‌چه ما می‌بینیم آن است که اکثریت دانشجویان از عملکرد وزارت ارشاد چه در عرصه مطبوعات، چه در عرصه نشریات، اشعار، چه در عرصه هنر و ... رضایت نسبی دارند. مخالفت با این نظر نیز به استدلال نیازمند است و صرف اصلاح اینکه نفوذی‌ها و دشمن پایگاه خود را در عرصه فرهنگ جستجو کرده و یافته‌اند بدون هیچ سند و مدرکی قانع‌کننده عقول پرسشگر دانشجویان نبوده و نیست.

۸- برای دانشجویان این سوال بشدت گزنده است که چگونه است که نمایندگان خطاب به بعضی حقوق و قبول بعضی پست‌ها بعضی انتشار نشریه محرومند؟ آیا این به‌معنای به رسمیت نشناختن انتخاب و تشخیص مردم نیست؟ ادامه در صفحه ۵

پرونده و حذف تمامی اعتراضات وی و بازداشت وکیل پرونده به جرم اظهار نظر در باره پرونده و پس از انحرافی که در مسیر رسیدگی بوجود آمد، غیرعلنی کردن دادگاه را تجویز کرده‌اند؟ اینجا دیگر سکوت کارساز نیست. دیگر مستقل بودن قاضی یا عدم رضایت کامل از عملکرد دستگاه پاسخی در خور نخواهد بود. پرونده قتل‌های زنجیره‌ای با سر نوشت نظام چنان گرد خورده است که در صورت عدم اذعان مردم، دیگر صلاحیت سکانداران نظام مورد تردید قرار خواهد گرفت و دریغ است که مصالح اشخاص، مصلحت نظام اسلامی را تحت‌الشعاع قرار دهد. اغلب دانشجویان با تردیدهای جدی در این قضیه دست به گریزند که جز دادگاه علنی و اطلاع‌رسانی شفاف و محاکمه عادلانه و ریشه‌یابی عوامل پیدا و پنهان آن چیزی نمی‌تواند امنیت خاطر را بازآورد. گروه اکنون نیز بسیار دیر است. لطمه‌ای که علمکرد ناصواب قوه قضائیه با این پرونده به نظام زد از لطافت هر دشمنی بیشتر بوده است. سکوت حضرت تعالی در قبال این امر نیز تامل‌برانگیز است.

۶- پیش از دو سال از قتل‌های زنجیره‌ای می‌گذرد و عملکرد قوه قضائیه جز تائر و تاسف چیزی به همراه نداشته است. آیا مسئولین این پرونده لحظه‌ای تامل کرده‌اند که با مرگ سعید امامی به چه شایعاتی دامن زده شد؟ آیا نمی‌دانند که با سرپوش نهادن در این ماجرا چیزی که از دست می‌رود اعتماد مردم است؟ آیا غایت ندادن آن‌که بزرگترین پشتوانه امنیت ملی، اعتماد ملی است؟ بنابر چه مصلحتی پس از گذشت ۲ سال و مرگ فرد محوری

می‌کنند که در این موارد قوه قضائیه به راه عدالت رود و آزادی را محدود نسازد.

۵- انقلاب با شعار آزادی به ثمر رسید و آزادی بیان هم از شئون آزادی بود. اما امروز پس از گذشت دو دهه از پیروزی انقلاب هنوز هم در این زمینه با نقصها و ضعفهای جدی روبرویم. مطبوعات، نماد آزادی بیانش هستند. اما همین مطبوعات با اشاره مستقیم حضرت تعالی تعطیل می‌شوند. مسئولین قضائی نیز از انتساب آن به حضرت عالی ابا ندارند. هنوز هم پس از گذشت حدود ۱۰ ماه که

نموده‌اید. اما آیا واقعا امکان انتقاد هست؟ کم نبوده‌اند دانشجویانی که به جرم انتقاد در همین دادگاهانی که می‌باید با اشراف حضرت تعالی اداره شود محکوم شده‌اند. امروز هم برادر پرونده ترور آقای حجازیان نیز برای ما بسیار تاسف‌بار است. دانشجویان نمی‌توانند بپذیرند که مشتکی جوان که خود را مستدین می‌دانند و به نهادهای که مسئول پاسداری از انقلاب است نیز انتساب دارند بدون هیچ پشتوانه نظری و مجوز شرعی دست به ترور بزنند. برای ما جای تامل است که چرا بعد از گذشت حدود یک سال نه سختی از زمینه‌سازان این ترور که علنا شورت را ترویج می‌کنند و امثال حجازیان را به نفاق و ارتداد و دشمنی با اسلامی متهم می‌کنند به میان آمده است و نه حداقل از سر نوشت ترورکنندگان خبری در دست است. آیا انجام تحقیقات و تکمیل پرونده و تجدیدنظر به یکسال زمان نیاز دارد؟ چگونه است که دانشجویی به جرم بلندکردن پیراهنی خنثی بدوا به اعدام محکوم می‌شود اما کسانی که عملاً دست به اسلحه برده و فتنه پیاپی کرده‌اند آزادانه مورد تقدیر نیز قرار می‌گیرند که شمیر حیدرند؟ چرا در مقابل این پرسش‌ها سکوت می‌شود و یا بجای پاسخ شنیدن به «تضعیف نکردن قوه قضائیه» اشاره می‌گردد؟ آیا طلب عدالت همراه نموده است. آزادی و اگر چنین است و الا...

۳- دادگاه ویژه روحانیت به امر شما و نصب مستقیم حضرت تعالی تشکیل شده است. گرچه نواقص جزئی در هر دستگاهی موجود است اما این دادگاه چنان ایرادات کلی دارد که ادامه روند آن به جایگاه و منزلت حضرت تعالی در اذهان دانشجویان صدمات فراوان خواهد زد. چرا این دادگاه اجازه می‌یابد اندیشمندی را به دلایل موهوم، ظالمانه به بند کشد و وقتی به این ظلم آشکار اعتراض می‌کنیم در پاسخ سخن از قانونی بودن دادگاه به میان آید؟ در مورد قانونی بودن یا نبودن این دادگاه حقوقدانان به کفایت سخن گفته‌اند اما عادلانه یا ظالمانه بودن احکام این دادگاه را عرف جامعه تعریف خواهد نمود. نمی‌توان جدای از نظر اکثریت عملاً عدل را تعریف نمود. چرا در مقابل ظلمی که بر کردیور رفت سکوت بود و احیاناً تائید؟ این درد تا ایند فراموش نخواهد گردید. چرا دادگاه ویژه روحانیت اجازه می‌یابد که مستعدین مردم را علیرغم نظر اکثریت محسوس کند؟ در نظر بسیاری از دانشجویان حبس نوری ظلم است و ظلمی عیان و آشکار. چرا دادگاه ویژه روحانیت به خود اجازه می‌دهد که با احکامش نه تنها وجه بین‌المللی ایران که چهره اسلام را در جهان مکدر کند؟ چرا به سادگی حکم ارتداد صادر می‌کنند و مخالفت‌های بین‌المللی را برمی‌انگیزند و هیچ خبری از اصلاح در ساختار آن و توسعه قضائی به گوش نمی‌رسد؟ چرا دادگاه مجتهدی را به جرم بدعت‌دانستن قتل‌های زنجیره‌ای به حبس می‌کشد اما در همان حال کسی را که قتل متهمین این پرونده را به مسئولین نظام نسبت می‌دهد به عنوان عضو هیات منصفه معرفی می‌کند؟ دانشجویان با این دوگانگی چگونه برخورد کنند جز آن‌که عدالت این دستگاه را نپذیرند؟

۴- حضرت تعالی بارها سخن از انتقاد و حتی انتقاد طلبکارانه

نموده‌اید. اما آیا واقعا امکان انتقاد هست؟ کم نبوده‌اند دانشجویانی که به جرم انتقاد در همین دادگاهانی که می‌باید با اشراف حضرت تعالی اداره شود محکوم شده‌اند. امروز هم برادر پرونده ترور آقای حجازیان نیز برای ما بسیار تاسف‌بار است. دانشجویان نمی‌توانند بپذیرند که مشتکی جوان که خود را مستدین می‌دانند و به نهادهای که مسئول پاسداری از انقلاب است نیز انتساب دارند بدون هیچ پشتوانه نظری و مجوز شرعی دست به ترور بزنند. برای ما جای تامل است که چرا بعد از گذشت حدود یک سال نه سختی از زمینه‌سازان این ترور که علنا شورت را ترویج می‌کنند و امثال حجازیان را به نفاق و ارتداد و دشمنی با اسلامی متهم می‌کنند به میان آمده است و نه حداقل از سر نوشت ترورکنندگان خبری در دست است. آیا انجام تحقیقات و تکمیل پرونده و تجدیدنظر به یکسال زمان نیاز دارد؟ چگونه است که دانشجویی به جرم بلندکردن پیراهنی خنثی بدوا به اعدام محکوم می‌شود اما کسانی که عملاً دست به اسلحه برده و فتنه پیاپی کرده‌اند آزادانه مورد تقدیر نیز قرار می‌گیرند که شمیر حیدرند؟ چرا در مقابل این پرسش‌ها سکوت می‌شود و یا بجای پاسخ شنیدن به «تضعیف نکردن قوه قضائیه» اشاره می‌گردد؟ آیا طلب عدالت همراه نموده است. آزادی و اگر چنین است و الا...

۳- دادگاه ویژه روحانیت به امر شما و نصب مستقیم حضرت تعالی تشکیل شده است. گرچه نواقص جزئی در هر دستگاهی موجود است اما این دادگاه چنان ایرادات کلی دارد که ادامه روند آن به جایگاه و منزلت حضرت تعالی در اذهان دانشجویان صدمات فراوان خواهد زد. چرا این دادگاه اجازه می‌یابد اندیشمندی را به دلایل موهوم، ظالمانه به بند کشد و وقتی به این ظلم آشکار اعتراض می‌کنیم در پاسخ سخن از قانونی بودن دادگاه به میان آید؟ در مورد قانونی بودن یا نبودن این دادگاه حقوقدانان به کفایت سخن گفته‌اند اما عادلانه یا ظالمانه بودن احکام این دادگاه را عرف جامعه تعریف خواهد نمود. نمی‌توان جدای از نظر اکثریت عملاً عدل را تعریف نمود. چرا در مقابل ظلمی که بر کردیور رفت سکوت بود و احیاناً تائید؟ این درد تا ایند فراموش نخواهد گردید. چرا دادگاه ویژه روحانیت اجازه می‌یابد که مستعدین مردم را علیرغم نظر اکثریت محسوس کند؟ در نظر بسیاری از دانشجویان حبس نوری ظلم است و ظلمی عیان و آشکار. چرا دادگاه ویژه روحانیت به خود اجازه می‌دهد که با احکامش نه تنها وجه بین‌المللی ایران که چهره اسلام را در جهان مکدر کند؟ چرا به سادگی حکم ارتداد صادر می‌کنند و مخالفت‌های بین‌المللی را برمی‌انگیزند و هیچ خبری از اصلاح در ساختار آن و توسعه قضائی به گوش نمی‌رسد؟ چرا دادگاه مجتهدی را به جرم بدعت‌دانستن قتل‌های زنجیره‌ای به حبس می‌کشد اما در همان حال کسی را که قتل متهمین این پرونده را به مسئولین نظام نسبت می‌دهد به عنوان عضو هیات منصفه معرفی می‌کند؟ دانشجویان با این دوگانگی چگونه برخورد کنند جز آن‌که عدالت این دستگاه را نپذیرند؟

۴- حضرت تعالی بارها سخن از انتقاد و حتی انتقاد طلبکارانه

می‌کنند که در این موارد قوه قضائیه به راه عدالت رود و آزادی را محدود نسازد.

فرجام مطالبات فرهنگیان...

ادامه از صفحه اول

منعکس سازد، و از این طریق خواستار استیفای حقوق معلمان شود. معلمان تأکید داشتند که متوسط درآمدشان در خرداد ۱۳۷۹، ۹۲ هزار تومان در نظر گرفته شده، در حالی که خط فقر برای یک خانوادهٔ پنج نفره در سال ۱۳۷۵ صد هزار تومان تعیین شده است. فرهنگیان با بیان این اعتراض، خواستار افزایش میزان حقوق خود و انطباق آن با سطح تورم موجود شدند. در این ارتباط شکل‌های مختلفی که هر یک به نوعی به

منعکس سازد، و از این طریق خواستار استیفای حقوق معلمان شود. معلمان تأکید داشتند که متوسط درآمدشان در خرداد ۱۳۷۹، ۹۲ هزار تومان در نظر گرفته شده، در حالی که خط فقر برای یک خانوادهٔ پنج نفره در سال ۱۳۷۵ صد هزار تومان تعیین شده است. فرهنگیان با بیان این اعتراض، خواستار افزایش میزان حقوق خود و انطباق آن با سطح تورم موجود شدند. در این ارتباط شکل‌های مختلفی که هر یک به نوعی به

مدتی کوتاه به دست فراموشی سپرده شد. قشر فرهنگیان کشور، که در دو دهه پس از انقلاب، منزلت مسعوی و موقعیت معیشتی‌اش متضرر گشته بود، در چند ساله اخیر در بحران اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی گرفتار آمده و مطالبات به حق این طیف وسیع همچنان بدون پاسخ مانده است. اکنون نیز مسئولین نظام بدن توجه به یافتن راه کارهایی اساسی جهت بررسی معضلات جامعهٔ فرهنگیان، به اتخاذ اقداماتی مخرب، از قبیل طرح اخراج، بازخرید و بازنشتگی بیش از موعد ملزمان پرداخته‌اند و در صددند با بدست آوردن فرصت زمانی ویژه، این اقدام بحران‌ساز را به مرحله اجرا درآورند. تبلیغ در برجسته ساختن و بزرگ نمودن اختصاص ۱۴ درصد از بودجه جاری به وزارت آموزش و پرورش، یکی از توجیه‌های غیرمنطقی پیشبرد این طرح ضد فرهنگی می‌باشد. مطابق امار و گزارشات موجود، این مبلغ، پایین‌ترین سطح افزایش میزان بودجهٔ سال جاری نسبت به نهادهای وزارتخانه‌های دیگر را نشان می‌دهد، زیرا که با اختصاص مبالغ هنگفت چند میلیاردی به شورای نگهبان و افزایش بودجهٔ آن ادامه در صفحه ۸

دستگیری چند تن از مسئولین «خانه معلمان» مبادرت ورزید. پس از آن اعضای کمیسیون تلفیق و ده‌ها تن از نمایندگان مجلس با تنظیم نامه‌ای خطاب به هیئت رئیسه، خواستار «استیضاح» وزیر آموزش و پرورش شدند و نیز طی ایراد سخنانی از محمد خاتمی خواستند که با وزیر «خاطمی» که برخلاف نظر دولت و مجلس صحبت کرده و افکار عمومی را تحریک نموده «برخورد» کند. با وقوع این مسائل، «انجمن اسلامی معلمان» هم وارد ماجرا گردید و ضمن عدم توجه جدی به مطالبات صنفی این قشر زحمتکش، خواستار «تحکیم میبانی نظام و رعایت مسئلهٔ ملی» از سوی فرهنگیان گردید. این سلسله اعتراضات که از سوی تشکلهای «مجاز» و وابسته تدارک دیده شده بود، از آنجائی که به دنبال رقابت و اهداف سیاسی معین می‌گشت، به درگیری‌های جناحی کشیده شد و تاکنون موفق به کسب نتایج ثمربخش نگردید و دقیقاً به همین منظور، واکنش درخور توجیه‌های را در افکار عمومی برنمیگنجد. آنچه که در این میان مورد ستم واقع گشت، مطالبات برحق صنفی فرهنگیان بود که در هاله‌ای از ابهام فرو رفت و پس از



آنها را در زیر می‌خوانید:

مجلس انتظار داریم هنگام بررسی لایحه بودجه در صحن مجلس با افزایش ۲۵ درصدی فوق‌العادهٔ شغل فرهنگیان که در کمیسیون تلفیق بررسی بودجه سال ۱۳۸۰ رد شد، موافقت نموده تا به این وسیله گامی هر چند کوچک در مسیر بهبود معیشت معلمان برداشته باشند. متعاقب این موضوع‌گیری یکی دیگر از این تشکلهای «خانهٔ معلمان ایران» که نهادی وابسته به تمامیت خواهران است، زیر پوشش خواستهای معلمان، فراخوان عمومی را در بسیاری یک رشتسته راهبردی‌های سراسری در چند شهر کشور، اعلام داشت. با اعلام این فراخوان قوهٔ قضائیه نیز وارد عمل گشت و برای مسانعت از گسترش حرکتی اعتراضی معلمان، به

توهم اصلاح طلبان حکومتی نسبت به استحاله پذیری تمامیت‌گرایان

بهروز خلیق

تفاوت بود و ابتکار عمل را خشونت‌طلبان دست داشتند، کاربرد داشت. اما بعد از انتخابات مجلس شورا تاکنون این دو گرایش یک پارچه عمل نموده‌اند. لذا تاکتیک مزبور فعلاً از کارایی افتاده است.

اما مسئله در اتخاذ این یا آن تاکتیک در این مقطع نیست. چرا که یک تاکتیک در مقطعی می‌تواند کارساز و پیشبرنده باشد و در مقطعی دیگر ناکارآمد. مسئله اصلی این است که ارزیابی ما از توان تحول‌پذیری نیروهای تمامیت‌گرا و ابعاد آن چیست؟ این امر بالطبع نه جنبه تاکتیکی بلکه دقیقاً خصلت استراتژیک پیدا می‌کند.

سخن عباس عبدی تنها نظر او نیست، بلکه نظر غالب در بین اصلاح‌طلبان حکومتی است. آن‌ها از ابتدا پایه را بر این بنا نهادند که تمامیت‌گرایان در سایه پیشرفت اصلاحات، مشاهده اراده مردم برای انجام اصلاحات و بازبودن امکان ادامه حیات سیاسی آنها در صورت شکست در انتخابات، قواعد بازی مبارزه سیاسی و مسالمت‌آمیز را نیز خواهند پذیرفت به رای و اراده مردم احترام خواهند گذاشت و پالنتیجه مبارزه به یک رقابت سیاسی برای جلب آرای مردم تبدیل خواهد شد.

این نگرش به مسئله اتخاذ سیاست‌های متفاوت نسبت به گرایش‌های موجود در طیف مخالفان اصلاحات و به تاکتیک جلب طیفی از آن‌ها به پذیرش قواعد بازی جنبه استراتژی داد و یکی از مولفه‌های استراتژی خود را بر تحول پذیرش اقتدارگرایان گذاشت. این استراتژی ملزومات خود را داشت. که تمرکز گرانگیزه فعالیت‌ها در درون ساختار سیاسی حکومتی و امیدبستن به پیشبرد اصلاحات از طریق نهادهای حکومتی (مجلس شورا و دولت) یکی

عباس عبدی سردبیر سابق روزنامه سلام و عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت اسلامی می‌گوید: «... تصور ما این بود که با تشکیل مجلس ششم، طرف مقابل راهی عقلائی انتخاب می‌کند و به خواست و اراده مردم احترام می‌گذارد و سیر اصلاحات پس از آن بدون پستی و بلندی خواهد بود. اما انسان پس از ۲۹ بهمن بر رفتارهای غیرقانونی خود افزودند و به آن ادامه دادند.»

در سخن صریح عباس عبدی یک حقیقت مهم نهفته است. این حقیقت که اصلاح‌طلبان حکومتی از جمله شخص عبدی همواره بر این تصور بودند که تمامیت‌گرایان سرانجام راهی عقلائی را انتخاب و به خواست و اراده مردم گرد خواهند نهاد و اصلاحات راه همواری را خواهد پیمود.

رویدادهای بعد از انتخابات مجلس شورا برای چندمین بار نشان داد که تمامیت‌گرایان نه تنها راه عقلائی را انتخاب نکردند، بلکه نظر و رای مردم را خطر جدی علیه موجودیت خود به شمار آورده و تهاجم گسترده‌ای را علیه اصلاحات سازمان دادند.

یکی از معضلات اصلی جنبش اصلاحات، همین دیدگاه و تصورات اصلاح‌طلبان حکومتی نسبت به تمامیت‌گرایان و روند اصلاحات است. آن‌ها به درستی معتقد بودند که مخالفین اصلاحات را نباید یک پارچه دید، بلکه باید گرایش‌های متفاوت را در بین آن‌ها تشخیص داد و تاکتیک‌های متفاوتی را نسبت به آنها اتخاذ نمود. اصلاح‌طلبان حکومتی مدت‌ها تاکتیک طرد و منزوی کردن خشونت‌طلبان و جلب اقتدارگرایان برای رعایت قوانین بازی و پذیرش حق حیات سیاسی آن‌ها را پیش بردند. این تاکتیک در زمانی که عملکرد آن دو

چرا کودتا؟

سهراب میثری

حتی در دستور کار داخلی مجلس دخالت کرد و نگذاشت قانون مطبوعات مورد بررسی قرار گیرد. جمله «مجلس در رأس امور است» به مضحکه کشیده شد و معلوم شد مجلس فقط وقتی در رأس امور است که اجراکننده اراده ولایت قیام باشد. از پارلماناریسم جمهوری اسلامی کاریکاتوری ساختند که به راستی مهره‌های مرکزی آن جز کسانی مانند کروی می‌توانند باشند.

ارزوی «رهبر ارشاد کند و رئیس جمهور حکومت» بر باد رفت. این رهبر است که حکومت می‌کند، در جزئیات سیاست خارجی دخالت دارد، مطبوعات را می‌بندد و دستور کار مجلس را دیکته می‌کند. و این رئیس جمهور است که همچون شاه مشروطه، لجن‌زدانان به این سو و آن سو سفر می‌کند و حتی در تعیین وزرا نیز سلب‌الاختیار است. اکثریت مجلس و دولت خواهان ماندن وزیر ارشادند، اما او برکنار می‌شود.

کودتا چرا، وقتی رئیس جمهور خود می‌گوید که اختیاری ندارد؟ کدام هدف محافظه کاران است که دستیابی بدان مستلزم کودتا باشد؟

با این حال، نباید تصور کرد که تمامیت‌گرایان حاکم، همواره منطقی و عقلائی عمل می‌کنند. در میان آنان، قطعاً کسانی وجود دارند که تحمل همین حد ناچیز از حضور اصلاح‌طلبان در افکار عمومی را نیز ندارند و توسل صرف به ابزارهای قانونی، حوصله آنها را سر برده است. بعید نیست شایعه اخیر کودتا، نوعی «بالان آزمایشی» باشد که خنثی‌کننده گرایان به هوا فرستادند تا واکنش‌ها را بسنجند.

واکنش‌ها در برابر این شایعه هر چه باشد، یک نکته مسلم است، و آن این است که کودتا، نه تنها برای اصلاح‌طلبان، بلکه برای محافظه کاران نیز متضمن ریسک‌های غیر قابل پیش‌بینی است. کیست که تضمین کند کشاندن نیروهای مسلح به خیابان‌ها و رویارویی تند و آشکار با مردم، انسجام درونی نیروهای نظامی را به خطر نخواهد افکند؟ کیست که مطمئن باشد سرنوشت کودتای احتمالی در ایران، همانند کودتا علیه گارباچف در پایان عمر دولت شوروی خواهد شد؟

شاید شایعه کودتا را کسانی پراکنده‌اند که می‌بینند بهترین خدمتی که اصلاح‌طلبان حکومتی می‌توانند به محافظه کاران بکنند، تداوم «آرامش فعال» است. با شمشیر دامکلس کودتا در بالای سر، «آرامش فعال» و حتی «آرامش غیر فعال» نیز توجیه‌پذیرتر خواهد شد. در این بین، این قدرتمندان واقعی یعنی دشمنان اصلاحات، که نقشه‌های خود را بدون اینکه نیازی به کودتا داشته باشند، پیش می‌برند.

بار دیگر شایع شده است که محافظه کاران قصد دارند به کمک فرماندهان سپاه دست به کودتا زده، قدرت را به طور پلانمازع در دست گیرند.

در نیمه نخست ریاست جمهوری خاتمی، صفوی فرمانده سپاه به طور مکرر تهدید به زدن گردن‌ها و بریدن زبان‌ها کرد. در آن زمان که صفوی چنان گفت، هنوز روزنامه‌های اصلاح‌طلب منتشر می‌شدند، اصلاح‌طلبان به زندان نیفتاده بودند و خاتمی به خود جرأت می‌داد علیه شبکه تروری و جنایت در وزارت اطلاعات اقدام کند.

اکنون شرایط، بکلی دگرگون شده است. به دستور خامنه‌ای، روزنامه‌ها را بسته‌اند. اصلاح‌طلبان رادیکال، به حبس طویل‌المدت محکوم شده‌اند و در زندانند. خاتمی دم فرو بسته است و اگر سخن بگوید، بیشتر در مذمت «تندرو»‌های دوم خردادی است تا در اعتراض به محافظه کاران. در چنین شرایطی، پرسش این است که چرا کودتا؟

کودتا کار کسی است که نمی‌تواند با توسل به قوانین حاکم، مقاصد خود را پیش برد. با کودتا، قدرت قانونی را سرنگون می‌کنند و قانون را به تعلیق در می‌آورند. چرا باید محافظه کاران در شرایط کنونی ایران دست به چنین اقدامی بزنند؟ مگر قوانین حاکم در خدمت آنان نیست؟ مگر قانون اساسی، رهبر را که هم رهبر رژیم و هم رهبر جناح محافظه کار و ضد اصلاحات است، فراتر از هر نهاد دیگر قرار نمی‌دهد؟ مگر از دست دو قوه مجریه و مقننه در برابر اراده رهبر کاری ساخته است؟ مگر از هنگام انتخاب مجلس ششم، اصلاح‌طلبان در مجلس و دولت خواسته و توانسته‌اند قدرت محافظه کاران را محدود کنند؟ مگر قوه قضائیه بیکار نشسته است که برای به زندان افکندن آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان نیاز به حکومت نظامی باشد؟

کودتا در ایران در حقیقت مداخله پیش‌اتفاق افتاده است. کودتا زمانی به وقوع پیوست که خصمانه‌ای و رفتن‌جانی، خاتمی را پس از تظاهرات دانشجویان در تیرماه سال گذشته احضار کردند و پس از آن، رئیس جمهور با رنگ پریده در تلویزیون ظاهر شد و اعلام کرد میان مردم و رأس حکومت، چه کسی را انتخاب می‌کنند.

در کودتایی که در ایران رخ داد، لازم نشد که سپاه به خیابان‌ها بیاید و قوانین موجود را معلق کند. تضاد بین جمهوریت و ولایتی‌بودن نظام، به نفع ولایت حل شد و قانون، با تفسیری اجرا شد که به ولایت فقیه و دشمنان اصلاحات، قدرت نامحدود می‌دهد. در همان بدو تشکیل مجلسی که در آن اصلاح‌طلبان اکثریت دارند، رهبری جمهوری اسلامی به جای اینکه صبر کند تا شورای نگهبان مصوبات مجلس را ملغی سازد،

از جوانب آن بود. به همین خاطر گرانگیزه اصلاحات عملاً توسط اصلاح‌طلبان حکومتی به درون ساختار سیاسی حکومتی انتقال یافت و آنها بر این تصور بودند که با فتح سنگر مجلس، اصلاحات به درون پستی و بلندی پیش خواهد رفت.

اگر سال‌های قبلی در مورد احتمال اندک استحاله‌پذیری تمامیت‌گرایان صحبت می‌شد، برای اصلاح‌طلبان حکومتی می‌توانست به ارزیابی به حساب آید. اکنون نه مسئله ارزیابی، بلکه امری است تجربه‌شده. ولی گره قضیه در این است که آیا اصلاح‌طلبان این واقعیت را پذیرا هستند و یا هنوز دنبال معجزه می‌گردند تا بکله روزی آن‌ها ظرفیت‌های بالایی برای تحول از خود نشان دهند. قواعد بازی رقابت سیاسی را پذیرند تا اصلاح‌طلبان بتوانند اصلاحات را پیش ببرند. دخیل بستن به امام‌زاده تمامیت‌گرایان، به شکست‌کشاندن اصلاحات منجر می‌شود.

تمامیت‌گرایان تاکنون نشان داده‌اند که برای حفظ موقعیتشان در قدرت سیاسی نه تنها به رقابت سیاسی نخواهند داد، بلکه با تمام قوا و تا آخرین سنگر خواهند ایستاد و به هر جنایتی دست خواهند یازید تا باند ثروت و قدرت به حیات خود ادامه دهد.

استراتژی اصلاحات نه بر پایه خوش‌بینی نسبت به استحاله‌پذیری تمامیت‌گرایان، بلکه بر مقاومت مدنی، استفاده از پتانسیل اجتماعی اصلاحات و پیشبرد امر سازمان‌گری مبتنی باشد، باند ثروت - قدرت در پشت ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت قیام سگر گرفته است. چنین اصلاحات باید هدف خود را بر تغییر ساختار سیاسی قدرت به سود نهادهای دمکراتیک بگذارد.

قتل عام زندانیان سیاسی به روایت آیت‌الله منتظری

به گفته آقای منتظری، این نامه برای همه قضات فرستاده شد.

«هر چه سریعتر»

به دنبال ارسال این نامه، احمد خمینی به پدرش می‌نویسد: «آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرت تعالی در باره منافقین ابهاماتی داشته‌اند که تلفتی در سه سوال مطرح کردند:

۱- آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندانها بوده‌اند و محاکمه شده‌اند و محکوم به اعدام گشته‌اند ولی تغییر موضع نداده‌اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهاست که حتی محاکمه هم نشده‌اند محکوم به اعدامند؟

۲- آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده‌اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده‌اند ولی بر سر موضع نفاق می‌باشند محکوم به اعدام می‌باشند؟

۳- در مورد رسیدگی به وضعیت منافقین آیا پرونده‌های منافقینی که در شهرستانهایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می‌توانند مستقلاً عمل کنند؟» خمینی پاسخ می‌دهد: «در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است. روح‌الله‌الموسوی‌الخمينی.»

ابعاد جنایت به حدی است که رئیس وقت دیوانعالی کشور با همه سابقه‌ای که در سازمندی کشتار زندانیان سیاسی دارد، به شک می‌افتد و می‌پرسد که باید به زندان محکوم‌شده‌ها را نیز کشت یا نه. پاسخ خمینی، دیگر جای تردید نمی‌گذارد. «در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است.»

در اینجا دیگر سخن از کشتار یا عدم کشتار نیست، سخن از این است که چگونه قتل عام سریعتر صورت پذیرد. این دستور، یادآور مشکلات عملی نازی‌ها در نابودی اسرای اردوگادهاست: چگونه کشتار کنیم که سریعتر باشد؟ آقای منتظری می‌افزاید:

«بعد من به آیت‌الله موسوی اردبیلی که آن زمان رئیس شورای عالی قضائی بودند پیغام دادم: مگر قاضی‌های شما اینها را به پتخ یا ده سال زندان محکوم نکرده‌اند؟ مگر شما مسئول نبود؟ آن وقت تلفتی به احمدآقا می‌گوئی که اینها را مثلاً در کاشان اعدام کنند یا در اصفهان؟ بالاخر مدتی ملاقاتهای زندانیان را تعطیل کردند و بر حسب گفته متصدیان با استاد به این نامه حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر زندانی تردید از من است از زن و مرد را در کشور اعدام کردند.»

در خاطرات آیت‌الله منتظری که اخیراً بر روی شبکه اینترنت منتشر شد، اسناد تاریخی مهمی در مورد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ نقل شده‌اند که برای ثبت حقایق آن جنایت هولناک در حافظه مردم ایران دارای ارزش بسیاریند. روایت آیت‌الله منتظری از کشتار همگانی زندانیان سیاسی، پرده از رازهایی بر می‌دارد که خمینی و جانشینانش امیدوار بودند هیچگاه بر ملا نشود. این رازها را باید هر کس که می‌خواهد در باره گذشته و آینده جمهوری اسلامی قضاوت کند، بداند. مطالعه خاطرات آیت‌الله منتظری، به ویژه بخش مربوط به سال ۱۳۶۷ آن را به همه علاقه‌مندان تاریخ معاصر ایران و به همه تشنگان حقیقت توصیه می‌کنیم. این خاطرات، اگر چه از ارزیابی‌های منتج از نظرگاه ویژه و قسماً محدود آقای منتظری به وقایع و روندها خالی نیست، اما سند مهمی است که در تاریخ معاصر ایران ثبت خواهد شد. در این شماره کار، به بخشی از خاطرات آیت‌الله منتظری که مربوط به کشتار ۶۷ است نگاهی داریم.

دستور اعدام مجاهدین

نخستین گروهی که رژیم تصمیم به نابودی آنان گرفت، زندانیان مجاهد بودند. آقای منتظری می‌گوید: «تصمیم گرفتند که یک باره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آنها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندانها هستند طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رأی اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که آنها سر موضع هستند اعدام شوند.» آیت‌الله منتظری سپس نامه‌ای از خمینی را نقل می‌کند که در آن آمده است:

«کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رأی اکثریت آقایان حجت‌الاسلام نیری و امام‌الفضاه (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌های از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین طور در زندانهای مراکز استان کشور رأی اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم‌الاتبع می‌باشد، رسم بر محاربین ساده‌اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است، امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایند، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است و سوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند «اشداعلی الکفار» باشند. (روح‌الله‌الموسوی‌الخمينی).»

ماهنامه کیان توقیف شد

دکتر سروش: توقیف ماهنامه کیان فجیع است

مطبوعاتی داشتند که مخاطبان آنها طیف وسیعی از مردم بود و افکار عمومی را تحت تاثیر قرار می‌داد. آنها به جهت اینکه مخاطبان کیان بخشی از تحصیل‌کرده‌های کشور بود، نسبت به انتشار حساسیت چندانی نشان نمی‌دادند، ولی در ماههای قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری آنها تصمیم گرفته‌اند که روشنفکران دینی را محدود و محدودتر سازند و از تاثیرات آنها بر قشر تحصیل‌کرده جامعه بکاهند.

دکتر عبدالکریم سروش که از نویسندگان اصلی کیان بود و اغلب نوشته‌هایش در این نشریه درج می‌شد، بعد از توقیف کیان در جمع دانش‌پژوهان مشهد اظهار داشت: بسته‌شدن مجله کیان، واقعا امر فجیعی است. او افزود: واژه «فجیع» را در مورد «قتل» و «جنایت» به کار می‌برند. به نظر من، برای بسته‌شدن روزنه اندیشه و تفکر، این کلمه مناسبی است. کیان مجله مهمی بود که سفره‌گشاده‌ای را برای تغذیه فکری جوانان فراهم آورده بود.

وی با اشاره به اینکه عده‌ای دلیر در روزگار ما، برای فرونشاندن گرسنگی فکری جوانان، به انتشار مجلاتی چون کیان اقدام کردند، تصریح کرد: در عین اینکه امیدی نیست، اما کوشش خود را برای رفع توقیف این مجله به کار می‌گیریم. سروش در پایان گفت: اگر نشد، درهای دیگری وجود دارد. □

ماهنامه «کیان» هم توقیف شد و یک نشریه هم بر میزان روزنامه‌ها و نشریات توقیف‌شده اضافه شد. حکم توقیف را قاضی مرتضی صادر کرده و اعلام نمود که ۷۰ مورد شکایت از کیان وجود دارد که اغلب آنها از سوی دادگستری تهران بعنوان مدعی‌العموم اقامه شده است. اتهامات کیان همانند مطبوعات توقیف‌شده، نشر اکاذیب، تشویش اذهان و توہین به مقدسات اعلام شده است.

تاکنون ۵۴ شماره کیان منتشر شده است و یکی از تریبون‌های اصلی روشنفکران دینی بود. کیان از سال ۱۳۷۱ منتشر می‌شود. گروهی که این نشریه را راه‌انداختند از نویسندگان و روزنامه‌نگاران روزنامه کیان در دوره سرپرستی محمد خاتمی بودند. این گروه بعد از رفتن محمد خاتمی از کیان، کنار کشیدند. از میان آنها شمس‌الواعظین و رضا تهرانی مجله کیان را راه‌انداختند. عده‌ای از چهره‌های معروف اصلاح‌طلبان حکومتی از جمله سعید حجازیان در کیان قلم می‌زدند. شمس‌الواعظین سردبیر کیان بود و بعد از پذیرش سردبیری روزنامه جامعه، کیان را به رضا تهرانی واگذار کرد.

توقیف ماهنامه کیان به دنبال سخنان مصباح یزدی صورت گرفت که ایشان روشنفکران دینی را در مقام شیطان نشانده بود.

تمامیت‌طلبان بیشترین حساسیت را نسبت به

منوچهر محجوبی، طنزپرداز برجسته قفل و انبردستی و آچار می باید بره!

خسر و باقر پور



زمان گذشت و طیف گسترده‌ای از خوانندگان مطبوعات را شامل گردید. او خود بعدها طنز ناب و روشنگرانه خود را «خنداندن و خندیدن به دستگاه استبداد» خواند. بعد از تعطیل این نشریه او عرصه پرداختن به طنز سیاسی را در روزنامه کیهان آن زمان و در ستونی بنام «غلطهای زیادی!» پی گرفت.

پس از پیروزی انقلاب بهمن محجوبی نشریه‌ای را با نام «آهنگر» منتشر کرد، این نشریه یکی از محبوب‌ترین نشریات منتشره در آن دوران است. بسیاری هنوز هم به یاد دارند که آهنگر چنان ورق زر دست به دست رفت و در سراسر ایران خوانندگان بی شماری داشت. آهنگر در دوره سوزان طنز بی‌همتای خویش آهن سرد استبداد را می‌گذاخت و با پتک هنرمند خویش آن را می‌کوبید. طنز مردمی (نه عامی)، پویا و غنی «آهنگر» چنان مورد غضب نیروهای حاکم قرار گرفت که زودتر از بسیاری چریکات سیاسی رادیکال وقت به آفت تعطیلی گرفتار آمد! به دنبال تعطیلی آهنگر محجوبی تحت پیگرد قرار گرفت و به اجبار میهن خویش را که بسیار

در ادبیات معاصر ایران «طنز» از جایگاه اولانی برخوردار است، و این خود برخاسته از ذوق، قریحه، و نکته‌بینی ایرانیان است. با این سلاح، هنرمندان متعدد و مردم‌ساختن‌ترین حاکمان و نظامات سرکوبگر را نشانه رفته‌اند. «طنز، هنری است که عدم تناسب در عرصه‌های مختلف اجتماعی را که در ظاهر متناسب به نظر می‌رسند، نشان می‌دهد، و این خود مایه خنده می‌شود. لازم به ذکر است که طنز به هرگونه ناپسامانی و ناهماهنگی برخورد می‌کند و صرفاً حکومت‌ها و دیکتاتورها را آماج قرار نمی‌دهد» (۱) بهره‌وری از طنز و ظرایف آن از جمله امکاناتی بوده است که کارآوری بسیاری در امر مبارزه علیه ارتجاع، دیکتاتوری و خفقان در عرصه‌های مختلف مبارزات اجتماعی داشته است، و در مراحلی قادر به طرح مسائلی اجتماعی و سیاسی بوده که با شیوه‌های دیگر امکان طرح نداشته‌اند.

من در این جا قصد کنکاشی تحلیلی و تاریخی، از طنز و طنزآن صاحب‌نام ایرانی را ندارم، مقصودم از تحریر این مقال آشنایی بیشتر بسا، و یاد و تجلیل از طنزپردازان صاحب‌نام و برجسته است که یازده سال پیش در چنین ایامی در غربت از میهن مالوف خویش روی در تقاب خاک درکشیده است. وی کسی نبود جز منوچهر محجوبی، چهره برجسته هنر و ادب متعهد ایران، که پس از نبردی سخت با بیماری سرطان، جهان ما را و انهاد و خوانندگان و دوستدارانش را در سوگ خود نشاناند.

محجوبی روز سی‌ام دی ماه سال هزار و سیصد و پانزده در کرمانشاه پا به جهان گذاشت. کودکی وی در کرمانشاه، و دوران دبیرستانش در اصفهان گذشت و تحصیل در رشته ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران گذراند. محجوبی شانزده ساله بوده که نخستین شعر طنزهایش در «چلنگر» چاپ شد، و وی به جمع همکاران آن روزنامه پیوست. او بعدها همزمان با تحصیلات دانشگاهی، با روزنامه «توفیق» به همکاری پرداخت. در اوج خفقان و دیکتاتوری شاه وی و همکاران دیگرش به چنان موفقیتی در امر انتشار «توفیق» دست یافتند که نه تنها قشر روشنفکر و روزنامه‌خوان آن زمان، که بسیاری از مردم عادی نیز «شب جمعه دو چیز یادشان نمی‌رفت» (۲) که دومی آن هفته‌نامه رادیکال و موفق توفیق بود. با خروج محجوبی و گروهی از همکارانش از «توفیق» این هفته‌نامه توفیق سابق را از دست داد، هنگام ترک توفیق او سردبیری این جریده را به عهده داشت.

در اوج استبداد سلطنتی محجوبی «کشکیات!» را منتشر کرد. این نشریه به لحاظ جهت‌گیری سیاسی مردمی و ژرفای طنز سیاسی، محبوبیت زیاد وی را به دنبال آورد. دامنه محبوبیت محجوبی از روشنفکران آن

دوستش می‌داشت ترک کرد. کارنامه محجوبی در دوران تبعید نیز درخشان است. او در «ممنوعه‌ها» و «مقاومت» قلم زد، «آهنگر در تبعید» را منتشر نمود، دوره‌های «فصل کتاب» را بیرون داد که به توبه خود کارهای ارزشمندی بودند.

منوچهر محجوبی نه تنها در حیطه طنزپردازی چیره‌دست بود که صاحب‌نظری قابل در عرصه ادب، و نقش آن در حیطه سیاست بود. آخرین اثر وی در «فصل کتاب» شماره چهار، و با عنوان «حافظ مرید می» توانائی بالای او را در شناخت عرصه گسترده‌ی ادب پارسی نشان می‌دهد. او بسیار پرکار و خلاق بود، آثار فراوانی از این انسان آزاده و بزرگوار به صورت ناتمام به جای مانده‌اند که از میان آنها می‌توان به کتابی در مورد «عنصر طنز در شعر حافظ» اشاره داشت.

توانائی‌های محجوبی از عمق و گستردگی بسیاری برخوردارند. آثار وی در زمینه‌های متفاوتی همچون: نقد ادبی، تحقیق، شعر، ترجمه، نمایشنامه‌نویسی، و از همه بالاتر طنزی عمیق و ظریف قلمی شده‌اند.

از این ادیب متعهد کارنامه پربرای بیجا مانده است که باید در فرصتی درخور از جانب اهل فن به آن‌ها پرداخته شود، ولی از میان آثار فراوان و پربرای او می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره داشت: «حاجی فیروز»، «لطیفه»، «آتش‌افروز» و ترجمه آثاری چون، «تاکرگاه درخت» اثر پتر یوستینف. «قدر یک لبخند»، «طنز امروز شوروی» و «خانه نینو» اثر جیووانی گوارنسنکی.

محجوبی پس از پنجاه و دو سال زندگی پربرای که شی وادو سال آن به طنز نویسی گذشت در روز یازدهم شهریور سال هزار و سیصد و شصت و هشت در لندن چشم از جهان فرو بست. او اینک در گورستان «های‌گیت» در کنار کارل مارکس آرامیده است.

دو روز پس از مرگ وی فرزندش مازیار این دو بیت را که گویی بخشی از یک غزل ناتمام است کنار تخت پدر یافت که عشق عمیق او را به میهنش باز می‌تاباند:

مؤخره: برای تنظیم این نوشتار از منبع زیر مدد گرفته‌ام: «نامه کانون» شماره یک، آرگان کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، چاپ اول، نوامبر ۱۹۸۹، انتشارات نوید آلمان

۱- این تعریف را از «مانی» وام گرفته‌ام.
۲- «توفیق» همیشه روی جلدهش می‌نوشت: (همشهری! شب جمعه دو چیز یادت نره، دوم روزنامه توفیق!!)

گفت آقا: شاه لا کدرار می باید بره
بفتیار جانی و خونخوار می باید بره
گفت و خلقی نیز با وی منفق
چهله کی گفتند: کین غدار می باید بره
هست ماضین، مرکب طاغوتیان
در قیابان، اسب با افسار می باید بره
هست الاسلام و ملا و فقیه
هر که شر خارج از این اقشار می باید بره
قاشق و چنگال فرم غربیه
دست در دس پلو نهار می باید بره
ساز و هم آواز را کدرار می باید بره
چنگ با سنور و ضرب و تار می باید بره
بیچ را با دست باید باز کرد
قفل و انبردستی و آچار می باید بره ...
هر که مهر ما نباشد در سرش
در دلش طاغوتی ضامن دار می باید بره!

نوبل ادبی

نصیب یک

نویسنده چینی

تبعیدی شد

«جانو زینگ ژیان» نام یک نویسنده چینی است، که موفق به دریافت جایزه «نوبل» در رشته ادبیات شده است. او که به حالت تبعید در فرانسه زندگی می‌کند، در سخنانی که پس از ورودش به «استکهلم» برای دریافت جایزه‌اش ایراد کرد، با شدت کم‌نظیری از سیاست‌های فرهنگ دولتی چین انتقاد نمود. او گفت: «... در طول یکصد سال گذشته ادبیات چینی تقریباً نابود شده است.

وی ضمن سرکوبگرانه توصیف کردن سیاست‌های دوران سلسله‌های امپراتوری چین، سیاست‌های دوره کنونی و بخصوص دوران «مائوتسه دون» را فاجعه‌بار توصیف کرد و افزود، در این دوران نویسندگان بی‌شماری سر به نیست گردیده یا زندانی شده‌اند. «جانو» از نگرش جوامع غربی نیز به امر ادبیات انتقاد کرد و گفت: «ارزش‌های مصرفی غرب، ادبیات را به «کالا» تبدیل کرده است». وی همچنین اضافه کرد: «آزادی حقیقی تنها در طبیعت خود نویسنده یافت می‌شود».

این ادیب چینی معتقد است، نویسنده برای حفظ استقلال ذهنی خویش در چین فقط می‌تواند با خودش سخن بگوید. «جانو» این نگرش را منشأ داستانی از خود بنام «روح گورستان» کرده است. او این داستان را بدون امید بسیاری چاپ و تنها برای بیان تنهایی درونی خویش نوشته است. او می‌گوید: «حسی آثاری که در نهایت خودمانسوری در چنین نوشته شده‌اند، منبع‌الانتشارند». دولت چین اعطای جایزه نوبل به «جانو زینگ ژیان» را به شدت محکوم کرد!! و آن را تصمیمی سیاسی دانست. این نویسنده نخستین ادیب چینی است که این جایزه را دریافت می‌کند.

مطبوعات نماد...

ادامه از صفحه ۳

چگونه قوه قضائیه به خود اجازه می‌دهد فردی را که از اعتماد مردمی برخوردار است از انتشار نشریه محروم کند؟ این عدم اعتماد و اعتنا به رای مردم وقتی گزنده‌تر می‌شود که می‌بیند آنان که از بدست آوردن رای مردم عاجز بوده‌اند به مسند نظارت و مشورت با حضرت تعالی منصوب می‌شوند. این سؤال مطرح است که رای مردم چه مدخلیتی در انتخاب‌ها و انتصاب‌های حضرت تعالی دارد؟ آیا ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان و مشاوران حضرت تعالی نباید به ترکیبی که توسط رای آزادانه مردم برگزیده شده است نزدیک باشد؟

۹- رفع فقر و فساد و تبعیض در اذهان دانشجویان جز با برقراری دموکراسی از طریق انتخابات آزاد و وجود نظارت مردمی از طریق مطبوعات آزاد و تشکیل نهادهای مدنی ممکن نیست و همین دانشجویان معتقدند نظارت خاص شورای نگهبان با ترکیب فعلی مانعی بر سر راه انتخابات آزاد است. از طرفی گرایش خاص آنان نیز سدی در برابر مصوبات همان نمایندگان مردمی بوده است. مطبوعات نیز با نظر حضرت تعالی چنانچه رئیس دادگستری تهران بیان کرده‌اند، تعطیل شده است و اصلاحیه قانون مطبوعات نیز با دستور صریح حضرت تعالی مسکوت گذاشته شده و تفسیرهای مجلس نیز با استاد حکم حضرت تعالی توسط شورای نگهبان خلاف شرح شناخته شده است. در این احوال چگونه این تناقض در ذهن دانشجویان حل شود که اصلاحات به رفع فقر و تبعیض معنا شده و لزوم آن ذکر می‌گردد، اما جلوی روش‌های معمول و معقول گرفته شود؟

۱۰- هر روز این سؤال در ذهن دانشجویان پررنگ‌تر می‌شود که نظر و رای مردم در نحوه اداره حکومت چگونه تأثیرگذار است؟ آیا کسی پاسخگو مطالبات مردم هست؟ آیا اگر مسئولی

نشده بود، آنها طرح کردند که از دست ما دیگر کاری ساخته نیست. دانشگاه چند روز دیگر باز خواهد شد و اگر اغتشاشی بوجود آید، این ترم تعطیل خواهد شد. هیچ تضمینی هم در زمینه آزادی دستگیرشدگان و یا دستگیرشدن کسان دیگر نمی‌توانیم بدهیم. چند روز بعد دانشگاه باز شد و همه دانشجویان سرکلاس رفتند. هیچ‌گونه آمادگی برای اعتراض وجود نداشت و تلاشهایی هم که در این زمینه صورت گرفت با شکست مواجه شد. ما و دوستان رادیکالمان مثل سایر موارد هر یک نظر خود را صحیح می‌دانستیم. آنها معتقد بودند اهمیت و پیروزی این تظاهرات آن بود که برای اولین بار شعار مرگ بر شاه داده شد و ما هم معتقد بودیم که دادن شعار مرگ بر شاه توسط ده بیست نفر بمعنای طرح این شعار توسط دانشجویان نیست. ما نگران آن بودیم که مجدداً برای مدتی مثلاً تمام سال تحصیلی جاری جو رکود در دانشگاه غلبه کند و کل فعالیت‌های ما صدمه ببیند. اعتراضات آذر ماه ۴۹ هر چند که در انتها در تحقق خواست‌های دانشجویان با شکست مواجه شد ولی اولین تظاهرات بزرگ سیاسی دانشجویان در این دوره بود. این تظاهرات نشان می‌داد که جو دانشگاهها تغییر کرده و تعداد کسانی که حاضرند در چنین نوع تظاهراتی شرکت کنند، بر مراتب پیش از گذشته است.

ادامه دارد
توضیحات: فعالیت‌های سیاسی بعدی:
۱- عضو رهبری سازمان مجاهدین. در عملیات نظامی سال ۱۳۶۷ کشته شد.
۲- از مسئولین سازمان مجاهدین خلق و معاون وزارت بازرگانی. در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۰ کشته شد.
۳- عضو رهبری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۴- نماینده مجلس شورای اسلامی دوره اول و دوم. از رهبران محافظه کاران
۵- از مسئولین سازمان مجاهدین خلق
۶- عضو رهبری سازمان چریکهای فدائیی خلق. در سال ۵۵ درگیری مسلحانه کشته شد

جنبش دانشجویی تهران در سال‌های ۵۲-۴۷

ادامه از صفحه ۶

تغییر حکومت ادامه یابد. ما تظاهراتی سیاسی برگزار کرده‌ایم، این تظاهرات در سطح جامعه منعکس شده و خواست‌های مشخص ما نیز تحقق یافته و این بهترین زمان پایان دادن به تظاهرات است. و آنان معتقد بودند از آنجا که آمادگی برای ادامه تظاهرات وجود دارد، پایان دادن به تظاهرات دهن کجی به این آمادگی است. مذاکرات ما بی نتیجه ماند. ما ظهر مطابق برنامه تعیین شده متنی را قرائت کرده و تظاهرات را پایان یافته اعلام کردیم ولی مدافعین ادامه تظاهرات، با تعدادی محدود تظاهرات را ادامه دادند. ما تصور نمی‌کردیم که آنها بتوانند تظاهرات را ادامه دهند و تلاش نکردیم که کار توضیحی وسیعی در سطح همه شرکت‌کنندگان انجام دهیم. بخش عمده کسانی که به تظاهرات ادامه دادند، از این مباحث بی‌اطلاع بودند. شعارهای تظاهرات در غیاب ما رادیکالتر و در نتیجه تعداد شرکت‌کنندگان محدود و محدودتر شد، تا جایی که شب در محوطه دانشکده ادبیات چراغها را خاموش کرده و یکی از تظاهرکنندگان شعر «مرگ بر شاه بر این عامل رسوای سیاه» را خواند و سپس تظاهرکنندگان که پس از خواندن این شعر تعداد آنها فقط چند ده تن بود شعار مرگ بر شاه دادند و با این شعار تظاهرات خاتمه یافت. فردای آنروز دانشگاه تعطیل شد، تعدادی از دانشجویان مجدداً دستگیر شدند. روز بعد روزنامه‌ها مطالبی علیه دانشجویان منتشر کرده و تظاهرات دانشگاه را در ارتباط با شرکت‌های نفتی دانسته و نوشتند که چون دولت در حال مذاکره با شرکت‌های نفتی برای بالا بردن قیمت نفت است، این تظاهرات با هدف اختلال در این امر سازمان یافته. پس از آن ما با مقامات دانشگاه تماس گرفتیم. آنها گفتند که شما توافق کرده بودید که تظاهرات را پایان دهید ولی آنرا ادامه دادید. ما طرح کردیم که قرار بود همه زندانیان آزاد شوند ولی ابوالحسن خطیب آزاد

نشان می‌دهد و چرا پلیس به دانشگاه وارد شد. چند ماه بعد پس از حمله به پاسگاه سیهکل برای ما روشن شد که به احتمال قوی ساواک که در این زمان از شکل‌گیری یک سازمان مسلح مطلع شده بود، تصور می‌کرد سازمان‌دهندگان اعتراضات دانشجویان و این سازمان در ارتباط با یکدیگرند و به همین دلیل چنین حساسیتی نشان می‌داد. چند روزی دانشگاه بسته بود. در این مدت ما با مقامات دانشگاه مذاکره کرده و خواست خود مبنی بر آزادی همه دانشجویانی که دستگیر شده بودند و دادن تضمین که پلیس دیگر وارد دانشگاه نخواهد شد را مطرح کردیم. بعد از چند روز به ما اطلاع رسید که خواست‌های ما مورد پذیرش قرار گرفته و تمام دانشجویان دستگیر شده آزاد شدند. بنظر می‌رسید که این تظاهرات با پیروزی مطلق دانشجویان خاتمه یافته است. از بین دستگیرشدگان در این دوره، ابوالحسن خطیب آزاد نشده بود. زندانیان آزاد شده بما اطلاع دادند که خطیب در رابطه با یک گروه دستگیر شده و پرونده او ربطی به اعتراضات دانشگاه ندارد. ما هنوز نمی‌دانستیم که این گروه شاخه اول سازمانی است که بعدها چریک‌های فدائی خلق نام گرفت. ولی به هر حال طبعی بود که خواست آزادی او خواستی غیر عملی است. ما تصمیم گرفتیم، بعنوان اعتراض به دستگیری وی چند ساعت تظاهرات کرده و ظهر آنروز تظاهرات را پایان داده و سرکلاس برویم. ظهر زمانیکه ما می‌خواستیم تظاهرات را پایان دهیم، اختلافات درونی ما مجدداً طرح گردید. بخشی که من آنرا بخش رادیکالتر دانشجویان می‌نامم، مطرح می‌کردند که این تظاهرات برای اولین بار با خواست‌های سیاسی آغاز گردیده و با چنین استقبالی مواجه شده و این نادرست است که در چنین شرایطی که هنوز آمادگی برای ادامه تظاهرات وجود دارد آنرا خاتمه دهیم. ما هم می‌گفتیم که تظاهرات دانشجویی نمی‌تواند تا

به رای مستقیم مردم انتخاب شد، وزیر او عزل یا مستعفی نمی‌شود؟ آیا اگر نماینده‌ای به رای مردم انتخاب شد حق تحقیق و تفحص در همه امور را دارد؟ آیا اگر اکثریت از عدالت تعریفی ارائه کرد دستگاه متفکر عدالت، وفق آن عمل خواهد کرد؟ آیا اگر رای مردم گونه‌ای خاص از اصلاحات را ارائه نمود، نظر افراد خاص در تعریف اصلاحات معتبر است؟ در کشور ما نسیم نوگرانی وزیده است و ایستادن در برابر آن عاقلانه نیست. ما نمی‌خواهیم عزت حال و آینده کشور فدای پافشاری بر مطالبات گذشته‌گانی شود که با شرایط امروز جامعه ما و جامعه جهانی بیگانه‌اند. ما معتقدیم مصلحت نظام و امنیت ملی در برخورد عقلانی با مناسبات داخلی و خارج قابل دستیابی است. در دنیای جدید نمی‌توان بی‌اطلاع از نظر مردم حکومت نمود اما این مکانیزم‌های عملی برای نظرسنجی در کشور بکار گرفته می‌شود؟ و اگر این نظرسنجی‌ها صورت می‌گیرد، چرا نتایج آن اعلام نمی‌شود؟ ما معتقدیم نظرسنجی هر چند هم که عملی بوده و توسط افراد مجرب صورت گیرد، جز در فضای آزاد پاسخ درست نخواهد داد. اگر مصلحت نظام و انقلاب در میان است، برای حفظ آن، آزادی بیان مهم‌ترین و مبرم‌ترین نیاز است. چه نیکو بود اگر مسئولان کشور به دانستن نظر مردم اهتمام می‌ورزیدند و آن‌را در چنان درجه‌ای از اعتبار قرار می‌دادند که نقش اصلی را در تعیین سیاست‌های کلی و جزئی نظام ایفا می‌نمود. دانشجویان به‌عنوان قشر جوان و تحصیل‌کرده جامعه با این ابهامات و بسیار مسئولانه برخورد شود مطمئناً آینده‌ای بهتر از امروز در انتظار ایران خواهد بود. شورای عمومی انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های تهران: دانشگاه‌های الزهراء، امیرکبیر، تهران و علوم پزشکی، تربیت مدرس، شهید بهشتی، صنعتی شریف، علم و صنعت، علامه طباطبائی، شهید عباسپور، شهید رجایی، علوم پزشکی ایران، خواجه نصیر طوسی، مخابرات
منبع: سایت «گویا»

جبهه کبری چه‌جا و مذهبی‌ها

مهدی فتاویور - بخش دوم

نیرویی هستند هم ارز ما. فعالیت آنها در جریان تدارک انتخابات از نظر کیفی غیر قابل مقایسه با ما بود. آنها لیست تمامی دانشجویان را تهیه کرده و برای صحبت با تک تک دانشجویان دانشکده برنامهریزی کرده و مسئول صحبت و زاویه ورود به مطلب در دعوت فرد مورد نظر به شرکت در انتخابات و رای دادن به کاندیداهای آنان را تعیین کردند. شعار عمومی انتخاباتی آنان نیز عدم قیضه امور دانشجویی توسط ما و میدان ندادن به سایر نیروها بود. به نظر می‌رسید که آنان در چگونگی پیشبرد یک مبارزه انتخاباتی، تعیین موضوع و یا موضوعاتی که بر مرکزترین و ضعیف‌ترین طرف مقابل بگذارد و... در روابط بیرون دانشگاه از مشاورانی که در دسترس داشتند بهره‌مند بوده و این تجربیات را بکار گرفته‌اند. چیزی که ما بطور کامل از آن بی‌بهره بودیم.

انتخابات فروشگاه تعاونی در آبانماه سال ۴۹ برگزار شد. این اولین تجربه یک مبارزه جدی سیاسی از این نوع بود. تعداد کسانی که در این انتخابات شرکت کرده بودند، بر مراتب بیشتر از گذشته بود. فعالین همه دانشکده‌ها و دانشگاه‌های تهران با دقت آنچه را که در دانشکده فنی رخ می‌داد تعقیب می‌کردند. آرا در آملی‌تاتر و با حضور تعداد زیادی از دانشجویان قرائت شد. رقیب شانه به شانه دو طرف به این شمارش که تا دیر وقت شب بطول انجامید هیجان زیادی بخشیده بود. از طرف ما من و مهرداد مینوکده (۴) به اتکا آرا فردی خود بیشترین رای را آوردیم ولی ۴ نفر بعدی از لیست نیروهای اسلامی بوده و ما در این انتخابات ۲-۴ شکست خوردیم.

شکست در این انتخابات برای ما یک شوک بود. ما به اتکا فعالیت‌های خود، نیروی متشکلی که در اختیار داشتیم و نقشی که در گسترش فعالیت‌های دانشجویی در سال ۴۸ ایفا کرده بودیم، اصلا تصور نمی‌کردیم که شکست در انتخابات شکست بخوریم. هدف مذهبی‌ها اعلام حضور خود به عنوان یک نیروی مستقل در فعالیت‌های دانشجویی بود و احتمال کمی می‌دادند که بتوانند بر ما پیروز شوند.

پس از پایان یافتن گنجی این شکست، در جلسات متعددی این شکست و دلایل آنرا مورد بررسی قرار دادیم. ما باید می‌پذیرفتم که کیفیت کاری که آنها در این نوع مبارزه ارائه داده بودند قویتر از ما بود. ما فاقد هر نوع تجربه مبارزه سیاسی بودیم. ارتباط ما با فعالین چپ در گذشته کاملا قطع شده بود. فعالین چپ در دانشگاه در این دوره باید همه چیز را از نو تجربه می‌کردند. در این انتخابات نیز یکبار دیگر این ضعف ما خودنمایی کرد. مذهبی‌ها بر خلاف ما از طریق مجالس مذهبی در خارج از دانشگاه با فعالین سیاسی همفکر خود در رابطه بوده و از همفکری آنان بهره می‌گرفتند. مهمتر از آن ما باید می‌پذیرفتم که قادر نشده بودیم با کسانی که به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بی‌علاقه‌اند رابطه برقرار کنیم. این گروه که کماکان اکثریت دانشجویان را تشکیل می‌دادند عمدتا در انتخابات شرکت نکرده و یا اگر شرکت کرده بودند با رای ندادن بودند. پس از این انتخابات مذاکره در شرایط جدید آغاز شد. مذهبی‌ها خواست خود را تحقق یافته می‌دانستند و آماده مذاکره و دادن لیست مشترک برای انتخابات مهم فعالیت‌های فوق برنامه بودند. نیروی فعال و واسطه مذاکره احمد کاشانی (۵) پسر آیت‌الله کاشانی بود. وی طرفدار حزب زحمتکش (مظفر بقائی) بود و از نظر فکری به افکار محافظه کارانه مذهبی تمایل داشت. وی نسبت به حزب توده نظری خصومت آمیز داشت و از آنجا که می‌دانست ما نسبت به این حزب نظر منفی داریم معتقد بود که جریانات چپ دانشگاه مخلوطی از تمایلات ناسیونالیستی حزب ملت ایران و جریانات چپ جبهه ملی هستند و طرف مقابل هم دنباله فکری جریان نهضت آزادی است و نباید اجازه داد که مثل سالهای اول دهه ۴۰ که اختلافات نهضت آزادی و حزب ملت ایران با حزب زحمتکش، جبهه ملی را فلع کرد یکبار دیگر این اختلافات دورنی، فعالیت‌های تازه جوانه زده دانشگاه را بی رمق کند. طبیعتا این ایده از نظر همه ما منطقی و قابل پذیرش بود، و او هم تلاش داشت در این مذاکرات بتواند یک نیروی سوم به رسمیت شناخته شود. واقعیت هم این بود که او و همفکرانش از آنجا که در فعالیت‌های دانشجویی نقش فعال نداشتند با بخشی از دانشجویان تماس داشتند که نه ما و نه نیروی اصلی مذهبی‌ها موفق به جذب آنان شده بودیم. نیروی متمایز با ما و جریان اصلی مذهبی‌ها بودند. کارهای اصلی ما و جریان اصلی مذهبی بخش عمده وقت و انرژی‌شان به فعالیت‌های سیاسی و دانشجویی اختصاص داشت و درس برای آنها مساله فرعی و حاشیه‌ای بود و به همین دلیل نمی‌توانستند با بخشی از دانشجویان تماس گرفته و اعتماد آنان را جلب کنند. در یک دوره مذاکرات طولانی و

پرکش و قوس توافق شد که لیست مشترکی متشکل از سه نفر از ما، دو نفر از جریان اصلی مذهبی و احمد کاشانی ارائه شود. یکی از مواردی که در این مذاکرات مورد بحث قرار گرفت اختلاف نظر در چگونگی اداره کتابخانه فوق برنامه بود. در عمل دو کتابخانه فوق برنامه و کتابخانه اسلامی در دانشکده تاسیس شده بود. اداره کتابخانه اسلامی در اختیار نیروهای مذهبی بود و ما هیچ دخالتی در این زمینه نداشتیم. در کتابخانه فوق برنامه کوشش شده بود که مجموعه‌ای از کتابهای اجتماعی و ادبی مجاز جمع آوری شود. نسبت به برخی از کتابها و بطور مشخص کتابهایی که موضوع تکامل انسان را مورد بحث قرار می‌داد و یا برخی کتابهایی که مستقیما مذهب و یا روحانیت را مورد انتقاد قرار می‌داد حساسیت وجود داشت. نظر ما این بود که چنین کتابهایی می‌تواند در کنار مقاله و یا کتابی که آنرا مورد نقد قرار داده و یا از زاویه دیگری موضوع را بررسی کرده در کتابخانه باشد ولی آنها معتقد بودند که این کتابها حساسیت برانگیز است و منجر به تشنج و درگیری می‌شود. با آنکه در مذاکرات در برخی موارد ما و در برخی موارد آنها انعطافهایی نشان داده و به توافق رسیدیم ولی در عمل این موضوع در همه سالهای بعد بعنوان یک موضوع مورد اختلاف باقی ماند.

انتخابات فوق برنامه در آرامش کامل برگزار شد. تنها ۶ نفر تعیین شده، کاندید شده و انتخاب شدند. پس از این دو انتخابات، با وجود آنکه در مجموعه انجمن نمایندگان ما بدلیل تعداد بیشتر نمایندگان کلاسیا اکثریت داشتیم ولی شکست ما در انتخابات فروشگاه در همه دانشکده‌ها منعکس شده و نیروهای مذهبی با حرارت آنرا متعجب کرده و از این طریق می‌کوشیدند نیروهای خود را به تشکل مستقل ترغیب کنند. طبیعتا هر جا که مسئولین ضعیفتر بودند، بین ما و آنها برخوردی تندتر و غیر منصفانه رخ می‌داد. ما احساس می‌کردیم که به موقعیت و اعتبار ما لطمه وارد شده و خود را سرشکسته احساس می‌کردیم. آخرین انتخابات عمومی انتخاب مسئولین اطاق آفست بود. ما تصمیم گرفتیم به هر شکل است در این انتخابات توافق کرده و شکست انتخابات اول را جبران کنیم.

در مذاکرات ما تعهدا با عدم انعطاف و طرح خواسته‌های یک جانبه مذاکرات را به شکست کشانیدیم. در جریان این انتخابات ما همه نیروی خود را بسیج کردیم. لیست همه دانشجویان دانشکده را تهیه کرده و برای مراجعه به تک تک دانشجویان مسئول و با این مسئول تعیین نمودیم. نقاط مثبت کار مسئولین قبلی را که از ما بودند تنظیم کرده و چگونگی تأکید بر این نکات را معین کردیم. در این انتخابات هر ۶ کاندید ما انتخاب شدند و شکست انتخابات اول جبران شد. بعد از این انتخابات روابط نیروهای چپ و مذهبی در شکل دو نیروی مستقل، رقیب و همکار تثبیت شد. برای هر دو نیرو روشن بود که به تنهایی قادر به پیشبرد مبارزات دانشجویی نیستند و توافق با یکدیگر ضروریست. مرکز اصلی تشکل دانشجویان چپ کماکان در حلقه اول اطاقهای کوهنوردی بود. نیروهای مذهبی همه جا حول کتابخانه اسلامی متشکل شده بودند. اداره دیگر فعالیت‌های دانشجویی وابسته به نیروی متشکل و علاقمند این دو جریان بود. در فعالیت‌های فوق برنامه عمدتا نیروهای چپ فعال بودند.

تا آن زمان ابتکار برگزاری تظاهرات عمدتا با نیروهای چپ بود. در رابطه با تظاهرات هائی که جنبه مستقیم سیاسی داشت، مشکل‌ترین کار شروع تظاهرات بود. کسانیکه تظاهرات را شروع می‌کردند، بدلیل تعداد قلیل شروع‌کنندگان در لحظه شروع می‌توانستند

براحتی شناخته شوند. بسیاری از دانشجویان صبر می‌کردند و پس از آنکه تعداد شرکت‌کنندگان در تظاهرات زیاد می‌شد بدان می‌پیوستند تا در میان تظاهرکنندگان گم شوند. ما بدلیل نیروی متشکلمان امکان آغاز تظاهرات را داشتیم و معمولا از دانشکده‌های دیگری که ما را کمتر می‌شناختند، تظاهرات را آغاز می‌کردیم. طبیعتا اگر موضوع تظاهرات مورد توجه دانشجویان نبود و یا زمان آن نامناسب انتخاب می‌شد، پس از شروع این خطر وجود داشت که نیروی کمی بدان بپیوندند و آغازکنندگان تظاهرات با خطر تنها ماندن و شناخته شدن مواجه شوند. مثلا در جریان بازی فوتبال ایران و اسرائیل ما در دانشگاه تظاهراتی برگزار کردیم. از آنجا که حدس می‌زدیم که ممکنست تعداد شرکت‌کنندگان در این تظاهرات زیاد نباشند، از تعدادی از دانشجویان دانشگاه صنعتی خواسته بودیم که به دانشگاه تهران آمده و تظاهرات را شروع کنند. تظاهرات با تعدادی کمتر از صد نفر شروع شد و پس از آن هیچکس بدان نپیوست. ما مجبور بودیم با همان تعداد محدود چند بار دور حیاط دانشگاه بگردیم و تظاهرات را خاتمه دهیم.

پس از انتخابات، نیروهای مذهبی دانشکده فنی تلاش کردند تا تظاهراتی مستقل از نیروهای چپ سازمان دهند. موضوع تظاهرات را به خاطر ندارم. آنها از تعدادی از دانشجویان مذهبی دانشگاه صنعتی که من از میان آنان



جمعی از فعالین دانشجویی در قله کلون بسته ایستاده از راست: نفر سوم احمد رضا شاعی تانینی، چهارم مهدی فتاویور، ششم انوشیروان لطفی نشسته از راست: نفر اول عطا محسنی، نفر سوم قاسم مشیری فر

رفیعی طباطبائی (۶) را که یکی از فعالین فعالیت‌های دانشجویی در دانشگاه صنعتی بود می‌شناختم، خواستند که به دانشگاه تهران آمده و تظاهرات را آغاز کند. آنان هر چه کردند موفق نشدند گام دشوار اول را برداشته و تظاهرات برگزار نشد. این عدم موفقیت برای آنان بسیار سنگین بود ولی در عین حال نشانه ضرورت همکاری برای برگزاری تظاهرات بود. البته در سالهای پس از ۱۳۵۰ بدلیل سیاسی تر شدن فضای دانشگاهها تعداد کسانی که از همان ابتدا به تظاهرات می‌پیوستند بیشتر شده و شروع و برگزاری تظاهرات ساده‌تر بود. تظاهرات آذرماه ۴۹ اوایل آذر ماه سال ۴۹ دانشجویان دانشکده حقوق دانشگاه تهران در رابطه با یک خواست صنفی، که موضوع آنرا بخاطر ندانم اعتراض کردند. این اعتصاب چند روز ادامه یافت و منجر به دستگیری تعدادی از آنان شد. اعتصاب به تظاهرات در مقابل دانشکده گسترش یافت و تعدادی از دانشجویان دیگر دانشکده‌ها نیز به آنان پیوستند. طبیعی بود که با نزدیکی روز ۱۶ آذر بزرگداشت این روز با این تظاهرات ترکیب شده و تظاهرات گسترش می‌یافت ولی به هر حال این تظاهرات می‌توانست در محدوده تظاهرات‌های پیشین باقی بماند. ولی بعد از ظهر پلیس برای جلوگیری از گسترش تظاهرات وارد دانشگاه شد. من در آن دانشکده بودم که سر صدای پهدا را در طبقه اول شنیدم و پائین آمدم. چند کامیون پر از کاندوهای پلیس وارد محوطه دانشگاه شده و در حیاط دانشگاه بالاخص مقابل دانشکده حقوق مستقر شده بودند. در عرض مدتی کوتاه همه کلاسها تعطیل شده و دانشجویان در مقابل دانشکده فنی جمع شده و شروع به دادن شعار کردند. تا مدتی پلیس به شعارهای دانشجویان در برابر دانشکده‌ها بی اعتنا بود ولی بعد از زیاد شدن تعداد شعاردهندگان حمله کرده و چند تن را محروم کرد. دانشجویان به داخل دانشکده فنی عقب‌نشینی کردند و پلیس‌ها جلوی در دانشکده مستقر شدند. فرمانده آنها که سروانی بود با حدود ۲ متر قد و بسیار توئمند نسترن ال آقا (۷) را که جلوی در ایستاده بود هل داد و گفت بروید بیرون. نسترن هم فریاد زد «تو برو بیرون، اینجا خانه ماست». فرمانده پلیس با فریاد اعلام کرد ادامه

که فوراً دانشکده را ترک کرده و به خانه‌هایتان بروید و گرنه حمله می‌کنیم. یکی از دانشجویان بنام کاوه منزوی (از هواداران حزب توده ایران و برادر زاده منزوی عضو سازمان افسران که در سال ۳۲ اعدام شد) که جوان بی نهایت پرشوری بود، جلو رفته و فریاد زد «این شمانیکه باید از خانه ما بیرون بروید» و سر خود را جلو برده و گفت «می‌خواهید بزنید، بزن، بکش. ما از شما نمی‌ترسیم». این برخورد کاوه همه را تییج کرد. فریاد «مزدور برو بیرون» دانشجویان که در محوطه بسته دانشکده منعکس می‌شد، در دیوار دانشکده را بلرزده آورده بود. فرمانده پلیس دستش را که دو برابر صورت کاوه بود روی صورت او گذاشته و او را عقب هل داد و در حالیکه از فرط عصبانیت رنگ صورتش کبود شده بود، مستاصل مانده بود که چه تصمیمی باید اتخاذ کند. بنظر می‌رسید که او دستور ورود به محوطه دانشکده‌ها را ندارد. در همین حال رئیس دانشکده پائین آمد و دانشجویان بسمت او رفته و فریاد زبانی می‌گفتند «اینجا به چه مجوزی وارد دانشگاه شده‌اند». رئیس دانشکده (دکتر بدخشان) بسمت افسر پلیس رفته و از او پرسید چه اتفاقی افتاده است. افسر پلیس مطرح کرد که وی دستور دارد مانع هر گونه تظاهرات در سطح دانشگاه گردد. رئیس دانشکده از او خواست که وی به پلیس‌ها دستور دهد که از محوطه دانشکده خارج شوند و وی خود با دانشجویان صحبت خواهد کرد. بعد از خروج پلیس از دانشکده وی از دانشجویان خواست که به خانه‌های خود بروند و او مساله ورود پلیس به دانشگاه را پیگیری خواهد کرد. بعد از خروج پلیس از دانشکده دانشجویان توصیه رئیس دانشکده را نادیده گرفته و تظاهرات چندین ساعت در مقابل دانشکده و بعد هم در خیابان‌های اطراف دانشگاه و بصورت جنگ و گریز با پلیس ادامه یافت. آن شب تعدادی از دانشجویان دستگیر شدند ولی هیچکس از فعالین اصلی فعالیت‌های دانشجویی در بین دستگیرشدگان نبودند. همه ما می‌دانستیم که در چنین شرایطی ساواک تلاش می‌کند که دانشجویان را دستگیر کند و ما به هر شکل است نباید تا آرام شدن دانشگاه دستگیر شویم، بعد از آرامش دانشگاه ساواک، در جهت دستگیری دانشجویان فعاله که می‌توانست مجددا دانشگاه را به آشوب بکشد اقدام نمی‌کرد. همه فعالین می‌دانستند که ساواک برای دستگیری فعالین، شب به خانه آنها مراجعه می‌کند و به همین دلیل شب بخانه اقوام خود می‌رفتند و ساواک موفق بدستگیری آنها نمی‌شد. دومین محل خطرناک جلوی در دانشگاه هنگام ورود و در برخی موارد خروج از دانشگاه بود که می‌بایست با دقت کامل صورت می‌گرفت و در صورت لزوم نه از در دانشگاه بلکه با پریدن از میله‌ها وارد دانشگاه می‌شدیم. در دستگیری‌هایی که در جریان اعتراضات دانشگاه صورت می‌گرفت به ندرت فعالین اصلی دستگیر می‌شدند و معمولا دستگیرشدگان از میان کسانی بودند که فکر نمی‌کردند ممکنست دستگیر شوند. دانشگاه تهران چند روزی تعطیل بود. دانشجویان دانشگاه صنعتی فردای آنروز در اعتراض ورود پلیس به دانشگاه تظاهرات داشتند که با دخالت پلیس و ضرب و شتم و دستگیری تعدادی از دانشجویان و تعطیلی آن دانشگاه خاتمه یافت. چند روز بعد دانشگاه باز شد. پلیس دانشگاه را محاصره کرده و کارت های دانشجویی را هنگام ورود کنترل می‌کرد. ورود پلیس به دانشگاه نسبی‌توانست بدون واکنش باقی بماند. دانشجویان در برابر دانشگاه فنی جمع شده و تظاهرات را آغاز کردند. شروع تظاهرات معمولا بدین گونه بود که ابتدا دانشجویان بدون هیچ شعاری به آرامی شروع به حرکت می‌کردند و پس از چند دقیقه که صف تظاهرات شکل می‌گرفت، شروع به دادن شعار «اتحاد مبارزه پیروزی» می‌کردند. آنروز در همان لحظات اول صف تظاهرات به چند صد تن رسید. ورود پلیس به دانشگاه مورد اعتراض اکثریت قاطع دانشجویان بود و به همین دلیل با وجود آنکه این تظاهرات مستقیما علیه پلیس و ساواک بود تعداد شرکت‌کنندگان در آن، پس از تظاهرات علیه شرکت واحد بیش از همه تظاهرات‌های مشابه در آن سالها بود. شعارهائی نظیر «یاران ما زندانند، زندانبانان جلادند، ای جلاد مرگت باد، ای جلاد ننگت باد»، و یا شعارهای مشابهی که مستقیما نیروهای سرکوب رژیم را خطاب قرار می‌داد، در این تظاهرات طرح گردید. دامنه تظاهرات گسترش یافته و دیگر دانشگاه‌های تهران را نیز فراگرفت. در دانشکده پلی تکنیک و صنعتی تظاهرات‌های مشابهی انجام شد. مأموران و بازجویان ساواک حتی با دانشجویان عالی‌رتبه آنها مثل دکتر جوان در تمام مدت جلوی دانشگاه بودند و بدقت شرکت‌کنندگان در تظاهرات را زیر نظر داشته و از تظاهرات عکس می‌گرفتند. برای ما روشن نبود که چرا ساواک چنین حساسیت بالائی در رابطه با این تظاهرات

ادامه در صفحه ۵

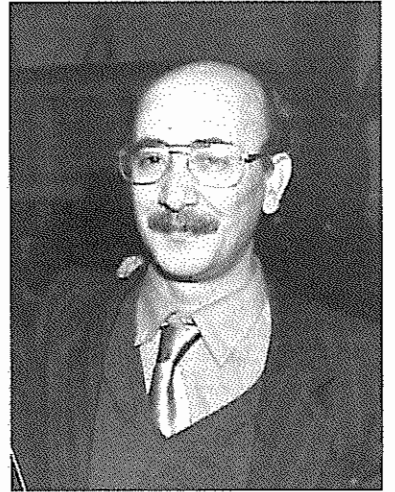
طرح بحث

با پیروزی نیروهای اصلاح طلب در انتخابات دوره ششم مجلس شورا و شکست فاحش مخالفین اصلاحات، امید برای تداوم و تعمیق اصلاحات در بین مردم و بخشی از نیروهای سیاسی تقویت شده بود. اما تهاجم سازمان یافته تمامیت خواهان به اصلاحات و تعطیلی مطبوعات مستقل و منتقد، دستگیری روزنامه نگاران و چهره های سیاسی و دخالت مستقیم ولی فقیه در کار مجلس از یک سو و سیاست ها و برخوردهای اصلاح طلبان حکومتی از سوی دیگر موجب گردید که روند اصلاحات با مشکلات و دشواری های جدی مواجه گردد.

وضعیت جدیدی در روند اصلاحات پیش آمده است. ارزیابی از وضعیت جدید، علت یابی آن و راه های برون رفت از این وضع امری است مبرم و ضرور. نشریه کار در نظر دارد که این موضوع را به بحث صاحب نظران بگذارد و دیدگاه آنها را جویا شود. در این شماره نشریه کار در ارتباط با بحث مطروحه دو مقاله درج شده است.

باز هم سخنی با رئیس جمهور و اصلاح طلبان اسلامی

مجید عبدالرحیم پور



۱- محور و مدار و سرور و سالار جمهوری اسلامی مردم نیست، ولی فقیه است!

متأسفانه آقای رئیس جمهور، تحت فشار ولی فقیه، استعفای آقای مهاجرانی را نیز پذیرفت. ایشان قبلاً گفته بودند که اختیار کافی ندارند. گفته بودند: «شعار امروز ما، عمل به قانون اساسی و دفاع و تلاش برای پیاده کردن اصول آن و به فعلیت رساندن ظرفیت های خالی آن است و ... امروز سخن از تغییر قانون اساسی که پنحوی تغییر نظام است خیانت به نظام اسلامی و ملت ایران است». فکر نمی کنم، هیچ آزادیخواهی، پذیرش استعفای مهاجرانی و امانت به طرفداران اصلاح و تغییر قانون اساسی راه گامیانی در جهت به فعلیت رساندن ظرفیت های خالی قانون اساسی ارزیابی کند.

اما افکار عمومی این داوری را می پذیرد که با تمکین رئیس جمهور و مجلس به فشارهای رهبر و اجرای فرامین خودکامه او، ظرفیت های خالی و فراموش شده قانون اساسی، بیشتر فراموش می شوند. فکر نمی کنم، رئیس جمهور و مجلس ششم که بار امانت سنگین نزدیک به ۲۶ میلیون رای مردم بر دوشان است، قاعدتاً باید پیش وجدان خودشان، از دست خودشان بخاطر اجرای فرامین خودکامه ولی فقیه و نهادهای وابسته به او، ناراضی باشند.

هیچ ایرانی آزادیخواه و قانوننگرای معاصر نمی تواند شاهد قربانی شدن درشت دانه های مملکت به دست نهادهای و نهادهای وابسته به ولی فقیه باشد ولی همچنان به فرامین ایران ویران کن ولی فقیه تمکین کند، به این دلیل که قانونی است. اگر قرار بود، فرامین خودکامه رهبران قانونی، به این دلیل که قانونی هستند به اجرا در بیاید، امروز همه مستبدین جهان در مسند قدرت قانونی خود نشسته بودند. راستی چرا آقای خاتمی که طرفدار تساهل و مدارا است، چنین خشن و بی مدارا، در برابر طرفداران جنبش جامعه مدنی ایران قرار گرفته، و به طرز غیرمستولانه آنها را به خیانت متهم می کند ولی با نمدادها و نهادهای خودکامه نظیر رهبر و قوه قضائیه، چنین غیرمستولانه برخورد کرده و ناظر کم تاثیر قربانی شدن درشت دانه های مملکت به پای منافع و مصالح یک اقلیت متحجر و سودجو و غارتگر می شود؟ برخلاف برخی نظرات که چنین موضع گیری های خاتمی را، یک اشتباه صرفاً سیاسی می دانند، من انرا ناشی از خاستگاه اجتماعی و دیدگاه و استراتژی سیاسی متناقض خاتمی می دانم. رئیس جمهور، بخوبی مطلع است که حضرات، خودشان در سال ۱۳۶۸، در قانون اساسی، تجدید نظر بعمل آوردند، ۴۶ اصل آنرا اصلاح و تغییر و تمیم کردند و دو اصل بر آن اضافه کردند.

اگر از نظر آقای خاتمی سخن از تغییر قانون اساسی خیانت به ملت ایران است، چرا تغییردهندگان قانون اساسی سال ۱۳۵۸ را مورد خطاب قرار نمی دهند؟ مگر در سال ۱۳۶۸، در تمامی اصول و سرفصلها و مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی، عبارت «مجلس شورای اسلامی» را جایگزین «مجلس شورای ملی» نکردند و بدینوسیله یکی از دستاوردهای تاریخی ملت ایران را که ریشه در انقلاب مشروطیت داشت، از قانون اساسی حذف

نکردند؟ آیا رئیس جمهور مملکت مطلع نیست که در همان سال «ولایت مطلقه فقیه» را به قانون اساسی اضافه کردند، هر چه توانستند به اختیارات ولی فقیه افزودند و از اختیارات نهادهای و نهادهای نظیر مجلس و ریاست جمهوری که نشانه های از جمهوریت هستند، کم کردند؟ آقای خاتمی می گوید اختیار کافی ندارد ولی نمی گوید که طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی (سال ۱۳۵۸)، «قوه مجریه و قوه مقننه و قوه قضائیه زیر نظر ولایت امر و امامت امت اعمال می گردند» و در سال ۱۳۶۸، حتی حق تنظیم روابط قوای سه گانه را قانوناً از رئیس جمهور گرفته و به ولی فقیه دادند. آقای خاتمی می گوید اختیار کافی ندارد ولی نمی گوید که طبق قانون اساسی، رئیس جمهور حتی رئیس واقعی قوه مجریه نیز نیست. آیا ایشان نمی دانند که حق و اختیار قانونی فرمان فرمانده را از مجلس سلب و به ولی فقیه دادند؟ آیا نمی دانند که در سال ۱۳۶۸، حق و اختیار نصب و عزل رئیس سازمان صدا و سیما، جمهوری اسلامی را به ولی فقیه دادند؟ جناب خاتمی که اهل اندیشه و فرهنگ است و معنا و مفهوم واژه ها را می شناسد، قاعدتاً باید بداند که این قبیل اصلاحات خیانت به ملت ایران بوده و است نه سخن گفتن از اصلاح و تغییر و باز آفرینی قانون اساسی بر اساس آزادی و حق حاکمیت مردم و جمهوریت. اگر جناب آقای خاتمی بنا به مصالح نظام اسلامی مورد علاقه اش و پایه هر دلیلی نمی خواهد و یا نمی تواند در برابر خودکامگی های رهبر و عالیجنابان خاکستری استادگی کند، چرا مغضبه کرده و آدرس عوضی می دهند؟ از تراجع در همان سال، اصلی بنام «بازنگری در قانون اساسی»، (اصل یکصد و هفتاد و هفتم) به قانون اساسی اضافه کرد و نوشت: «... مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی به رئیس جمهور موارد اصلاح یا تمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می نماید: ۱- اعضای شورای نگهبان، ۲- روسای قوای سه گانه، ۳- اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۴- پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۵- ده نفر به انتخاب مقام رهبری، ۶- سه نفر از هیئت وزیران، ۷- سه نفر از قوه قضائیه، ۸- ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، و ۹- سه نفر از دانشگاهیان ... محتوی اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور با اتکا به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است». طبق این اصل، محتوی اصول قانون اساسی تغییر ناپذیر است و ولی فقیه در ترکیب شورای بازنگری قانون اساسی به تنهایی دو برابر مجلس آدم دارد. با چنین اصلاحاتی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را که نه بر اساس حق حاکمیت مردم و جمهوریت که بر اساس دین و بر محور ولایت فقیه تنظیم شده بود، در سال ۱۳۶۸، قانوناً تغییر ناپذیر کرده (منجمد) و بر محور «ولایت مطلقه فقیه» استوارش کردند. آقای خاتمی بارها به داشتن چنین قانون اساسی افتخار کرده است ولی مردم ایران می دانند که در ایران امروز و عصر انفورماتیک و اینترنت و عصر سرعت و تغییرات سریع، پاسداری از چنین ولایتی و وفادار ماندن به چنین قانونی که محتوی اصول خود را منجمد کرده است، مایه غرور و افتخار نیست بلکه مایه شرمساری است.

آقای خاتمی در آخرین سخنرانی خود در مجلس گفت: «هدف انقلاب ما تبدیل نظام استبدادی وابسته به بیگانه، به نظام مردم سالاری بود که در آن، محور و مدار و سرور و سالار و هدف، مردمند و چرخ جامعه بر مدار مردم می چرخد، قدرت از اراده مردم بر می خیزد و

مردم ناظر همیشه بیدار بر رفتار مسئولان خویش و صاحب حق بازخواست از آنها هستند و این حاصل انقلاب است». اما متأسفانه آقای خاتمی مثل همیشه فراموش کرد بگوید که مردم ایران به چنین هدفی دست نیافتند و تا به امروز، قانون و نظامی بر جامعه حاکم است که محور و مدار و سرور و سالار آن، مردم نیست ولی فقیه است. در جامعه نظامی برقرار است که در آن، رئیس جمهور و مجلس ششم - قدرت برخاسته از آرای ۲۰ تا ۲۶ میلیون شهروند ایرانی - اجازه ندارند حتی لایحه پرتقاض مطبوعات را در مجلس به بحث بگذارند و وزیر کشور و وزیر ارشاد مورد نظر خود را در مقام شایسته خود ننگه دارند. آقای خاتمی بدرستی گفتند که مردم، ناظر مسئولان کشور و صاحب حق بازخواست از آنها هستند و این حاصل انقلاب است ولی فراموش کردند بگویند که تحت حکومت ولی فقیه، مستخین مردم حتی اجازه و جرئت بازخواست از ولی فقیه در باره قتل های زنجیره ای و بازخواست از قوه قضائیه را ندارند و هم اکنون دهها تن از رهبران و فرزندان مردم بخاطر دفاع از حقوق قانونی و مسلم مردم، در زندانها بسر می برند. اگر در قانون اساسی و نظام سیاسی قانونی و واقعا موجود، محور و مدار و سرور و سالار و هدف، مردمند و چرخ جامعه بر مدار اراده مردم می چرخد، پس این قتل های زنجیره ای و این همه زندانی سیاسی و بستن روزنامه ها، و این همه غارت منابع و ثروت ملی، بر مدار کدام اراده برتر از اراده مردم می چرخد و چرا؟! اگر مردم ایران سرور و سالار و محور و مدار قانون اساسی و نظام قانونا موجود است، پس این همه جار و جنجال بر سر ضرورت اولویت توسعه سیاسی و جامعه مدنی و مردم سالاری برای چیست؟ اگر قانون اساسی و نظام سیاسی جمهوری اسلامی، توسعه یافته هستند و هیچکدام نیازی به اصلاح و تغییر و توسعه یافتگی ندارند، پس صرف این همه انرژی و نیرو و منابع ملی کشور، برای قراردادن توسعه سیاسی در اولویت، برای چیست؟ آقای رئیس جمهور باید پاسخ دهند، در شرایطی که ولی فقیه و نهادهای وابسته به او آشکارا در برابر اصلاحات و توسعه سیاسی قرار گرفته اند و مدافعین اصلاحات را قلهای روانه دادگاهها و زندانها می کنند، چرا سخن از تغییر قانون اساسی، خیانت به ملت و دفاع از چنین قوانین و نهادهای مایه افتخار است؟ اگر شعار امروز آقای رئیس جمهور، به فعلیت رساندن ظرفیت های خالی قانون اساسی است چرا به مردم گزارش نمی کند که اراده کدام مدار و محور و سالار و سرور بالاتر و برتر از اراده مردم، مانع تحقق این شعار است؟ چرا به مردم گزارش نمی کند که کدام نهاد، نهاد، اختیار رئیس جمهور را گرفته اند؟ آیا طرفداران جنبش جامعه مدنی و اصلاح طلبان پیگیر برون حکومتی و درون حکومتی اختیار به فعلیت در آوردن این شعار را از رئیس جمهور سلب کرده اند یا قانون اساسی و ولی فقیه و جناح حاکم و قتیقه طبق قانون اساسی، تعیین سیاستهای کلی نظام، فرماندهی کل قوای مسلح، نصب و عزل رئیس قوه قضائیه، رئیس سازمان صدا و سیما، رئیس ستاد مشترک، فرماندهان کل سپاه پاسداران، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی، تنظیم روابط قوای سه گانه، اعلان جنگ و صلح و فرمان همه پرسی، جزو اختیارات رهبر است، رئیس جمهور منتخب مردم چگونه، با کدام نهادها و سازمانهای اجرائی می خواهد و می تواند اراده مردم ایران را اعمال کند؟ با گفتن و بازگفتن اینکه مردم، سرور، سالار و محور و مدار و هدف هستند، اراده مردم اعمال نمی شود.

مردم ایران در انتخابات دوم خرداد و ۲۹ بهمن اراده خود را برای انجام اصلاحات نشان دادند ولی منخین مردم، تاکنون قادر به اعمال اراده مردم نشده اند. روشن است که مستخین مردم

(رئیس جمهور و مجلس) برای اعمال اراده مردم، باید اختیار تعیین سیاست های کلی و اختیار نصب و عزل مسئولین و مدیران عالی نهادها و سازمانهای اجرائی و انتظامی و نظامی را داشته باشند ولی اراده برتر از اراده مردم در جمهوری اسلامی بنام رهبر، مانع این کار شده و می شود. آیا برای رئیس جمهور و مجلس و دیگر اصلاح طلبان اسلامی هنوز هم روشن نشده است که تحت حکومت چنین سرور و سالار و محوری و تحت چنین قوانین سرورپوری، چرخ جامعه بر مدار مردم و بر مدار قدرت برخاسته از آرای مردم نمی چرخد و نتواند چرخد. من فکر می کنم، اگر آقای خاتمی و دیگر اصلاح طلبان اسلامی، بجای تعریف و تمجید از مردم، این موضوع کلیدی را روشن کنند که آیا در برنامه و سیاست و مدیریت و مملکت داری آنها، محور و مدار و سرور و سالار، مردم هستند یا ولی فقیه، خدمت بزرگی به مردم ایران خواهد کرد؟ اینها بعد از بیست و دو سال شرکت در مملکت داری، قاعدتاً باید پذیرفته باشند که در یک مملکت و یک جامعه و یک نظام، دو سالار و دو محور و دو مدار نمی گنجد و بقول مردم، دو پادشاه در یک اقلیم ننگند. اگر مردم ایران محور و مدار و سرور و سالار هستند و جامعه باید بر این مدار بچرخد، رئیس جمهور و مجلس و جبهه ها و احزاب و انجمنها و جمعیت های اصلاح طلب اسلامی، چرا بر محور احکام و فرامین رهبر می چرخد، دیروز استعفای اجباری نوری و زندانی شدنش را می پذیرد و امروز استعفای وزیر ارشاد را و او؟ اخیراً پاسارای از اصلاح طلبان اسلامی می گویند آقای خاتمی برای نامزد شدن در انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری تردید ندارد شرط داده و او اختیار کافی می خواهد. اگر این خبر و ارزیابی درست باشد سوالات زیادی را دامن می زند.

۱- خاتمی چرا از رهبر و جناح مقابل اختیارات کافی می خواهد، مگر آنها مراجع قانون گذاری هستند؟

۲- اگر رهبر و جناح مقابل، بنا به مصالح خود به آقای خاتمی وعده اختیار کافی بدهند چه تضمینی وجود دارد که بعد از نامزد شدن او و یا بعد از انتخاب شدن مجدد او، زیر وعده های خود نزنند و باز هم طرفداران اصلاحات را روانه زندانها نکنند. مگر اینها بارها عهده شکنی کرده اند.

۳- اگر اختیارات کافی، در پشت درهای بسته به خاتمی داده شود بی آنکه قانونی شود و آقای خاتمی و دیگر اصلاح طلبان این اختیار غیرقانونی را بپذیرند، آنوقت با شعار قانونیت خود چه خواهند کرد و به مردم ایران که تنها مرجع صاحب صلاحیت اصلاح و تغییر قانون اساسی هستند چه پاسخی خواهند داد؟ مگر افزایش کاهش اختیارات رئیس جمهور، جزو حقوق دموکراتیک و مسلم ملت ایران نیست؟ رئیس جمهور چرا با استفاده از اختیارات موجود خود، و با تکیه بر مردمی که بزم او سرور و سالار و محور و مدار نظام هستند، اقدام موثری برای انجام اصلاحات انجام نمی دهد؟ آیا منتظر هستند تا مخالفان اصلاحات، راسا به او اختیار کافی برای پیشبرد اصلاحات بدهند؟! آیا منتظرند تا رهبر، سرور و سالار و محور و مدار واقعی دولت، با استفاده از اختیارات ولایت مطلقه فقیه خود، به رئیس جمهور بپردازند از آرای مردم، اختیار کافی بدهد تا ایشان شعارها و وعده های خود را به فعلیت در آورند؟!!

۴- اصلاح قانون اساسی، از مهمترین اصلاحات است ما بارها اعلام کرده ایم و از بازگفتن آن، خسته و عصبیت بخشیدن به ارزشها و اهداف و خواستهای آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، حق حاکمیت مردم و جمهوریت و تامین منافع ملی، ناگزیر از بازنگری و اصلاح و تغییر و

باز آفرینی قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اساس همان ارزشها و اهداف و خواستها هستند. قانون اساسی که مبتنی بر ادغام دین و دولت بوده و شادبیت اش ولایت مطلقه فقیه است و تغییر ناپذیری خود را قانونی کرده است، مانع مهمی در برابر توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و فرهنگی جامعه بوده است، ما بارها گفته ایم و باز می گوئیم که برای توسعه سیاسی و اقتصادی و علمی و فرهنگی جامعه، قانون اساسی توسعه نیافته جمهوری اسلامی، باید بر اساس آزادی، دموکراسی، استقلال دین و دولت، عدالت اجتماعی، حق حاکمیت مردم و جمهوریت و منافع ملی، اصلاح و تغییر و باز آفرینی شود.

جامعه ماتحت ولایت فقیه و قانون اساسی واقعا موجود به اندازه کافی از تغییر و تحولات سریع و وسیعی که در جهان امروز می گذرد، عقب نگه داشته شده است. ما بارها تاکید کرده ایم که برای رفع این عقب ماندگی ها و تحقق توسعه همه جانبه، باید همه نیروهای فکری - فرهنگی و سیاسی، همه امکانات مادی کشور و همه ظرفیتها و استعداد های شهروندان جامعه، سازماندهی و بسیج شده و موانع قانونی و غیرقانونی، از سر راه توسعه سیاسی جامعه رفع شوند. با چرخیدن بر محور ولی فقیه و تمکین به احکام رهبر و نهادهای وابسته به او و با محدود کردن نیروی عظیم و آفریننده دوم خردادها و ۲۹ بهمن ها در چارچوب سیاستها و احکام ولی فقیه، نمی توان عقب ماندگی های جامعه ایران را رفع کرد و در مسیر توسعه همه جانبه قرار گرفت و ایرانی آزاد و فردای بهتر ساخت. بعد از بیست و دو سال کار در وزارتخانه ها و نهادهای جمهوری اسلامی و سه و نیم سال تجربه مستقیم حکومت کردن در چارچوب ولایت مطلقه فقیه، قاعدتاً باید برای آقای خاتمی و دیگر اصلاح طلبان اسلامی روشن شده باشد که اصلاح قانون اساسی واقعا موجود بر اساس ارزشها و اهداف و خواستهای آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، حق حاکمیت مردم و جمهوریت و منافع ملی، خود از مهمترین اصلاحات است. براساس چنین اصلاحاتی است که جامعه ما بتدریج در مسیر نظامی قرار خواهد گرفت که محور و مدار و سرور و سالار آن مردم و هدفش زندگی آزاد و عادلانه و بهتر و جامعه ای پیشرفته است.

اما اگر آقای رئیس جمهور و دیگر اصلاح طلبان اسلامی، بر این نظر اصرار ورزند که قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی ایرادی نداشته و نیازی به اصلاح و تغییر ندارد و این همه عقب ماندگی و جور و ستم و استبداد و بگیری بیند در جامعه ربطی به قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی نداشته و ندارد و ناشی از منافع و اقدامات جناح مخالف قانونی بوده و است، می توان پرسید پس چرا تحت چنین قانون و نظام سیاسی بی عیب و ایراد و مقدس و پاک، نظامی که محور و مدار و سرور و سالار و هدفش، مردمند، با این جناح مخالف اصلاحات و توسعه سیاسی و مخالف محوریت مردم، برخورد نمی کنید؟ مگر مردم، محور و مدار و سرور و سالار نیستند؟ مگر ۲۰ میلیون رای و بیست و شش میلیون رای، قانونی نبود و نیست؟ مگر مراجعه و تکیه بر مردم سالار و سرور و محور و مدار، برای رفع موانع از سر راه اصلاحات، قانونی نیست؟ مگر جمهوریت، قانونی نیست؟ مگر جناح مقابل و رهبر، جمهوریت و ده ها ملیون رای مردم را زیر پا نگذاشته اند؟ رئیس جمهور چرا بجای مراجعه به مردم و ایستادگی در برابر این همه جور و ستم و بی عدالتی و خودکامگی های قوه قضائیه و دیگر نهادهای وابسته به جناح مقابل و ولی فقیه، استعفای مهاجرانی را می پذیرد و آزادیخواهان و عدالت جویان مملکت را مورد اهانت قرار می دهد؟

نگاه جنبشی دمکراتیک مردم ایران

به خلوت اصلاح طلبان دولتی

دانش باقرپور

بخش یابانی

(۳)

از این منظر که سنگرم، ضرورت طرح و نقشه‌ای مدون حول اصلاح ساختار نظام از سوی هیچ‌یک از دولت‌مردان، حتی رادیکال‌ترین طیف چپ اسلامی که بعد از سومین دور انتخابات مجلس شورا از قدرت دولتی کنار گذاشته شده بودند، ارائه نگردد. برای اثبات این موضوع به بیان تاریخچه چهره‌ها که پیرامون هفتمین دور انتخابات ریاست جمهوری ایراد شده است نظر می‌افکنیم.

آقای عبدالله نوری طی ایراد سخنانی می‌گوید: «بسنده دور از هرگونه جناح‌بندی و خط‌بازی معتقد نباید با استناد به منع قانونی اساسی در مورد تمدید دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی دست‌های خود را بندیدم و کشور و نظام اسلامی را از وجود چنین شخصیت ارزنده و شجاع و مدبری محروم کنیم». وی در ادامه می‌افزاید: «مردم ایران به عنوان قدرشناسی و استمرار برنامه‌های سازندگی و توسعه کشور وظیفه دارند نگذارند ایشان کنار بروند». (روزنامه همشهری ۱۰ شهریور ۱۳۷۵)

آقای عطاالله مهاجرانی، معاون حقوقی و پارلمانی ریاست جمهوری «هاشمی»، در یک گفتگوی مطبوعاتی در پاسخ به این سؤال که: آیا تمدید دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی زمینه‌ای برای دیکتاتوری فراهم نخواهد شد؟ می‌گوید: «این یک مغلف‌های بیش نیست، چرا که در کشور ما قدرت اصلی رهبری است، یعنی در واقع رهبری است که نیروی مسلح را در اختیار دارد و این رهبری است که تبلیغات، رادیو تلویزیون و روزنامه‌های اصلی را در اختیار دارد و ایشان می‌توانند در شئون سه قوه تصمیم‌گیری کنند. پس مطلقاً هیچ‌وقت رئیس جمهور نمی‌تواند به سمت استمداد گرایش پیدا کند». (روزنامه سلام ۲۹ شهریور ۱۳۷۵)

محمد سلامتی، دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز حول انتخابات می‌گوید: «تا جانی که ما اطلاع داریم مقام معظم رهبری با دید مسأوی به تمام نامزدهای (احتمالی) انتخابات ریاست جمهوری نگاه می‌کند و کسی را بر دیگری ترجیح نمی‌دهند». (روزنامه همشهری ۵ آبان ۱۳۷۵)

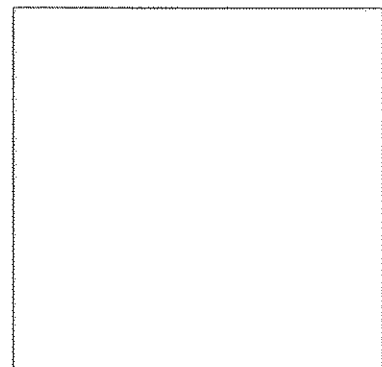
سید محمد خاتمی، کاندیدای هفتمین دور ریاست جمهوری طی ایراد سخنانی در اجتماع روحانیون و طلاب شهر یزد می‌گوید: «کشوری را که در رأس آن ولی فقیه قرار دارد باید آزاد، آبرومند و سرشار از معنویت نامیم، هر کسی به نظام جمهوری اسلامی اعتقاد دارد، به ولایت فقیه هم معتقد است». (روزنامه سلام ۱۱ فروردین ۱۳۷۶)

به امتیازات ویژه و چهره عرفانی و فوق انسانی بخشیدن به رهبری، و معماران نظام و سرودن مدایح در وصف آنان و دامن زدن به خرافه‌های موهوم و تلاش برای مطیع نگه‌داشتن اراده آزاد مردم از نظم موجود؛ همواره یکی از روش‌های مذبوم اصلاح‌طلبان دولتی بوده که تا کنون بکار گرفته شده است. گاهی اوقات لازم است که بدون بکارگیری خشونت و تنها با بیاناتی چنین واه، مردم را در قید و بندهای طاقت‌فرسا نگاه‌داشت و سستی به مراتب سنگین‌تر از خشونت عریان بر آنان مستولی گرداند. این در حالی است که روح حاکم بر جنبش دمکراتیک مردم علیه هرگونه سلطه اغواگرانه و عوام‌فریبانه مذهبی می‌باشد که به‌اشکال متنوع از سوی بسیاری اصلاح‌طلبان دولتی دنبال می‌شود و مانع مشارکت، استقلال و اعتلای این نهضت می‌گردد.

بنابراین اصلاح‌طلبان دولتی از دیرباز تلاش درخور توجهی برای فریب‌ساختن ارادی روند اصلاحات در سطوح مختلف مسئولیت‌های خویش انجام ندادند و از همین‌رو مردم هم پاسخ نتیجه‌بخشی در جهت محوری‌ترین شعارهای انتخاباتی کسب نکردند.

اگر از پارامتر عدم امنیت و استقبال سرمایه‌گذاری خارجی در عرصه تولید درگذریم، می‌توان چنین گفت که کابینه آقای خاتمی با همان ترکیب سابق به کار خود ادامه داد و هیچ نوگرانی و جابجانی ویژه‌ای در حوزه حقوق زنان و جوانان در آن مصحح نگردید و گامی فراتر از دولت هاشمی نیز برداشت و تنها

تعیین‌کننده تصمیماتی را اتخاذ کرده‌اند که با سطح انتظارات مردم فاصله بسیار داشته است. تصمیماتی از این دست، تجربه و آموزه‌های بزرگ را به افکار عمومی انتقال داده است. در این رابطه، نتایج شمارش آرای دور دوم انتخابات مجلس شورا در «تهران» مشخص ساخت که این انتخابات از حمایت درخور توجه مردم برخوردار نبوده است و کمتر از چهار درصد از واجدان شرایط برای انداختن برگه‌ها در پای صندوق‌های رای حضور داشته‌اند. شفافیت این اقدام عملی گشته است تا مردم بهتر دریابند مادامی که در غیاب توسعه سیاسی، احزاب و نهادهای مدنی بسر می‌برند، هیچ وصل مشترکی بین آنها و نهادهای وابسته به قدرت وجود ندارد و تحول‌پذیری و پیش‌برد اصلاحات در چهارچوب قوانین موجود که تحت اراده و نظر ولایت مطلقه فقیه قرار دارد، از آنجائی که اراده آزاد و مشارکت گسترده



بحران روزمره را مدیریت کرد. در این رابطه اقدام وی و همکارانش نتوانست سیر صعودی بحران را تحت کنترل درآورد. این معضل جدا از حضور مافیای قدرت و ثروت، بخش از آنجا ناشی می‌شود که دولت در ساماندهی نظام آمار و برنامه‌ریزی علمی ناتوان و فاقد سیستم بوده است. قوه مجریه تاکنون به کوچک‌ترین موفقیتی در این عرصه نائل نگشته و برای تغییر سیاست برنامه‌ای، اقدام اساسی نیز انجام نداده است. زیرا که از نهادهای ارگان‌های موجود در سراسر کشور شناخت روشنی در دست ندارد و طبیعی است دولتی که شناخت و تسلط بر حوزه‌های گوناگون تحت مسئولیت خویش نداشته باشد، نمی‌تواند راه‌کارهای مشخصی را برای حل معضلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ارائه دهد. بنابراین آقای خاتمی هنگام پاسخ‌گویی به عملکرد چهارساله چارهای جز بیان تذکر و توجیه غیرمنطقی روند مسائل نخواهد داشت. ایشان چند ماه قبل از برگزاری انتخابات دوم خرداد در دیدار با اعضای جمعیت زنان جمهوری اسلامی اظهار داشت: «مردم از حرف زدن و عمل نکردن دلزده شده‌اند، باید برنامه‌ها و حرف‌ها را عمل باشد. اگر کسی مدعی کاهش تورم است باید برای آن چند برنامه ملموس و اجرایی ارائه دهد، یعنی اجرای شعارها و وعده‌ها عملی و ممکن باشد». (روزنامه همشهری ۱۴ اسفند ۱۳۷۵)

پیامد این شعارها و اجرای عملکردهای متناقض آن، خود تجربه و آموزش ارزندگی را به افکار عمومی منتقل ساخته، که از این پس انتظار می‌رود در ارتباط با وقوع مسائلی سیاسی و اجتماعی کشور، همواره مورد توجه مردم قرار گیرد.

جبهه دوم خرداد با پیروزی بر مجلس ششم به امکانات تازه‌ای دست یافت و از گذار این امکان به طرح اهداف مورد نظر مردم نزدیک شد. اما این نیرو به علت عدم استقلال و واگذار شدن پتانسیل عظیم توده‌ای و بدون توجه به سطح انتظارات آنها به تصایح اصول‌گرایان این جبهه گردن گذارد و با شیوه‌ای قیام‌بانه به تصمیم‌گیری‌های پشت‌پرده روی آورد و هدایت خانه ملت را به دست یکی از الودترین فرد حاضر در این جبهه سپرد. در طی هفت ماه اخیر، نمایندگان اصلاح‌طلب طرح و برنامه مشخصی و کارشده‌ای برای تصویب ارائه ندادند. آنها با انجام این عمل مصلحت را جایگزین واقعیت ساختند و با اتلاف وقت اویج نیم‌بند را هم با مخالفت‌های جدی از سوی محافظه‌کاران و اصول‌گرایان این جبهه مواجه گردانیدند و هزینه سنگینی را به جنبش دمکراتیک مردم تحمیل نمودند.

اصلاح‌طلبان دولتی به علت وابستگی به یافتن ایدئولوژیک حاکم و وفاداری به قوانین آن، اساساً نمی‌توانند در حوزه سیاسی استقلال عمل لازم را کسب کنند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، مادامی که نیروی از درون قدرت پیگیر مطالبات اجتماعی جامعه باشد، الزامات سیاسی و معذورت‌های محیطی و قوانین استبدادی و دست‌وپاگیر این نیرو را به مرور به سمت گسست از آن شعارها و مواعید سوق می‌دهد و این نیرو تا زمانی که مرکز ثقل مبارزه را به پائین منتقل نسازد و بر نگرش و اراده خود در کادر تعریف شده فوق تجدیدنظر ننماید، کلیه اقدامات مورد نظرش با شکست مواجه خواهد شد.

اصلاح‌طلبان همواره در شرایط حساس و

اقتضای و طبقات اجتماعی جامعه در یک مرکزیت دمکراتیک قابل تحقق است. در غیر این صورت تدوین هر برنامه و به‌کارگیری هر نوع سیاستی که خارج از اراده آزاد نمایندگان مستقل جامعه باشد، پاسخ درخور توجهی به رفع بحران و کاهش شکاف‌های سیاسی و اجتماعی جامعه ما نخواهد داد و هر اقدامی را در نیمه‌راه متوقف خواهد ساخت.

بنابراین تا وقتی که این نیرو به باور پلورالیستی در هدایت جامعه دست نیابد و قداست پوشالی قوانین حکومت را به‌زیر علامت سؤال نبرد و از تابوی «خط قرمز» ممنوعه عبور نکند و در عمل با فکر «خودی و غیرخودی» اتمام‌حجت نوزد، قادر نخواهد بود موانع موجود را با موفقیت پشت‌سر بگذارد.

زیرا که افکار عمومی تحقق مطالبات خود را تنها در گرو خارج‌شدن روند اصلاحات از حیطه اختیارات جناح‌بندی‌های حکومتی می‌داند. به این اعتبار اصلاح‌طلبان هیچ راهی جز این ندارند که بپذیرند شرط گشایش فضای سیاسی در ایران و رشد روند دمکراسی در جامعه در درجه نخست به تعمیق جنبش اجتماعی و دمکراتیک مردم وابسته است. پیش‌برد این روند به رعایت حقوق مخالفان و رسمیت یافتن حقوق و آزادی‌های اساسی نیروهای خارج از نظام بستگی دارد. این مهم می‌تواند ابتکار عمل را از دست ماساژات‌طلبان به‌درآورد و زمینه‌های عملی طرد استبداد دینی را بعنوان مانع اصلی روند توسعه در کشور در دستور کار فعالان سیاسی اصلاح‌طلب قرار دهد.

اکنون اراده‌ای در سراسر کشور از سوی نسل جوان در حال شکل‌گیری است که قصد دارد حوزه اختیارات دینی را به‌مثابه امری اعتقادی و با باوری شخصی به نهادهای مستقل اجتماعی منتقل سازد

(۵)

سمت اصلی مبارزات کنونی جنبش دمکراتیک مردم ایران، علیه استبداد مذهبی و در رأس آن ولایت مطلقه فقیه است. پیش‌برد موفقیت‌آمیز این مبارزه به تشدید تخصص هرچه بیشتر توده‌ها با سیستم ولایت فقیه دامن می‌زند و ابعاد آن را بیش از گذشته گسترش می‌دهد. مردم نیز برای تغییر در بافت نظام سیاسی موجود مایلند که موفقیت ولی فقیه و ارگان‌های موازی و غیردمکراتیک حاضر را تحت بررسی نهادهای انتخاباتی خویش قرار دهند و شکل پرداختن بدان را از طریق «مقاومت مسالمت‌آمیز مدنی» و انجام «همه‌پرسی» بر خود لازم می‌دانند. اما آقای محمد خاتمی مشروعیتی برای این خواست عاجل مردم قائل نیست، وی انجام آن را خیانت به نظام می‌داند. بیان این موضوع تاملی خاص دارد و براحتی نمی‌توان از کنار آن عبور کرد.

(۴)

توهم عدم بازگشت اصلاحات و شرایط به دوران انفسجاری و خشونت‌بار قبل از دوم خرداد، بدون ارائه یک استدلال منطقی از سوی اصلاح‌طلبان، همواره مورد تأکید بوده است. بدون نهادینه کردن روند دمکراسی و سامان‌دهی سیاسی یک ساختار دمکراتیک و تسلط نسبی فرهنگ مدارا در کشور، نمی‌توان به‌راحتی از عدم بازگشت به دوران گذشته سخن به میان آورد. پیامد بی‌برنامه‌گی‌ها بدین منجر شده است که ساختار قوانین کشور کماکان به‌تحقیر موفقیت شهروندان پیردازد و عالیجنابان خاکستری را که فرمان‌قتل‌های زنجیره‌ای را صادر کرده‌اند، مورد حمایت و حواس قرار دهند و بی‌حسابا در مسند نهادهای حاکم بگمارند و نیز با محرمانه اعلام‌داشتن این پرونده ملی، همچنان افکار عمومی را از کیفیت آن محروم سازند. از سوی دیگر با توقیف فلسفه‌های مطبوعات مستقل و مستنقد روزنامه‌نگاران و فریخته‌گان آزاده را با شدیدترین شکل ممکن سرکوب و روانه زندان نمایند یا تشدید سانسور حداقل اطلاع‌رسانی را هم از دسترس مردم دور سازند.

دولت محمد خاتمی چشم خویش را بر تمامی این روش‌های وحشیانه و قرون وسطی‌بسته است و اقدامات مقتضی را در رفع این معضل به‌عمل نمی‌آورد و آن‌گونه که مشاهده می‌شود، تمایل چندانی به انجام آن ندارد. تداوم این سیاست مردم را به مرور از گردونه فعالیت‌های اجتماعی خارج می‌سازد و متعاقب آن نطفه‌های بروز خشونت را در جامعه پرورش می‌دهد.

عدم بازگشت روند اصلاحات مشروط بر آن است که شهروندان بتوانند مطالبات خود را در سطوح مختلف و در کادر و کانال نهادهای مدنی به‌طور شفاف با مشارکت همه‌جانبه دنبال نمایند. ستاد اصلاحات که اخیراً از سوی رهبران جبهه دوم خرداد به قصد مقابله با بحران و انسداد سیاسی تشکیل شده است، به علت شکل گرفتن آن در پشت درهای بسته و بدون مشارکت مردمی و احزاب مستقل، توان پاسخ‌گویی به معضلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را ندارد.

بازآفرینی و تحرک مجدد در روند اصلاحات و تکوین «برنامه و استراتژی» آن تنها از طریق حضور و مشارکت نمایندگان

مصون از تغییر نیستند و عاقبت با پایان غم‌انگیزی در مقابل اراده آزاد ملت به زانو در خواهند آمد.

محصور ساختن اراده مردم به شخصیت‌های وابسته و نهادهای دولتی و تأکید بر ضرورت سپردن التزام به قوانین موجود و از همه بدتر، تلاش در جهت ارادی‌کردن نقش نظارتی روحانیت در امور سیاسی و اجتماعی کشور و بازتولید تئوریک این اندیشه درون فعالین سیاسی و نیروهای مذهبی تحمیل سیاستی نامعقول است که از سوی برخی از چهره‌های اصلاح‌طلب بیرون و درون نظام تبلیغ می‌شود که در پیینه‌ترین حالت، فرجام جنبش دمکراتیک مردم ایران را به آینده‌ای دور موکول می‌سازد.

دوری‌گزیدن کامل دستگاه روحانیت از قدرت سیاسی، آغازی برای ایجاد زمینه‌های ساختار عرفی و امروزی نظام سیاسی مورد نظر جامعه ماست، نیازی که مردم به اشکال گوناگون آن را ابراز داشته‌اند و در نتایج آرای خود بر آن تأکید ورزیده‌اند.

اکنون اراده‌ای در سراسر کشور از سوی نسل جوان در حال شکل‌گیری است که قصد دارد حوزه اختیارات دینی را به‌مثابه امری اعتقادی و با باوری شخصی به نهادهای مستقل منتقل سازد. عدم بهای لازم به این اراده اجتماعی، دوری از درایت و تدبیری است که درک عمیقی از سیاست معقول و مستقلاً ندارد و در عین حال نیاز کنونی کشور را برای ایجاد جامعه آزاد و دمکراتیک به آینده‌ای واهی می‌سپارد. بنابراین، آنچه که امروز جنبش اصلاح‌طلبی رادیکال می‌باید بدان پاسخ دهد و تکلیف خویش را با آن روشن سازد، مسئله عرفی‌شدن فرایند حکومت است. از این جهت اصلاح‌طلبان واقعی باید تعریف جدیدی از حوزه اختیارات دینی در عرصه مناسبات اجتماعی ارائه دهند. بر همین اساس اکنون پروژه اصلاحات نیازمند بازتعریف گسترده‌ای از اولویت‌هایی گشته است که هر یک از نمایندگان سیاسی اقتضای اجتماعی جامعه می‌باید درک خویش را از سمت‌های برنامه آن با صراحت اعلام دارند.

این نیرو که تا حدودی عملکرد سیاسی گذشته‌اش را به‌نقد کشیده است، ضروری است بدین موضوع نیز توجه داشته باشد که تنها زمانی نزد افکار عمومی مقبولیت پیدا خواهد کرد که ماهیت خود را جدا از جنبش دمکراتیک موجود تلقی ننماید و آینده‌اش را در گرو موقعیت و اعتلای آن به‌شمار آورد و همواره موضع انتقادی و افشاگرانه‌اش را علیه حکومت حفظ نماید و آن را با سطح مطالبات اجتماعی مردم پیوند دهد. از همین جهت اصلاح‌طلبان رادیکال برای کسب موفقیت این جنبش، لازم است که به قاعده بازی دمکراتیک تن در دهند و تنوع اندیشه‌ها را در سطح جامعه بپذیرند و حضور دیگر رقبای سیاسی مسالمت‌جو و مستقل را با دیده احترام بنگرند و مطمئن باشند که گستردگی این جنبش تنها به اندیشه نیروهای سیاسی «مجاز» خلاصه نمی‌شود، بلکه دیگر نخله‌های فکری و نمایندگان سیاسی و اقتضای اجتماعی جامعه را هم در بر می‌گیرد. همان نیروی معترض و عظیمی که از تجاع به علت سرکوب طولانی، مانع حضور و برآمدن آن در صحنه سیاسی کشور گشته است، نیروی که در آینده نه‌چندان دور با ارائه برنامه و سمت‌گیری‌های دمکراتیک، ویژگی‌های ملی و مردمی خویش را به جامعه جوان ایران معرفی خواهد نمود و در یک فضای دمکراتیک، شکست سنگینی را به نظام استبدادی و قرون‌وسطایی موجود تحمیل خواهد ساخت. □

فرجام مطالبات...

ادامه از صفحه ۳

دهند، تا مردم نیز به مرور تکلیف خود را با نهادهای دینی رانت‌خوار و وابسته به قدرت مشخص سازند.

برای نیل به این اهداف آنچه که اکنون جامعه فرهنگی کشور طلب می‌کند، برپائی و ایجاد تشکل مستقل صنفی و سراسری معلمان است، که با ترکیب انتخابی و دمکراتیک پیگیر مطالبات این قشر زحمتکش جامعه باشد.

می‌توان با تشکیل این نهاد حقوقی گامی را جهت نهادینه ساختن فرهنگ مشارکت و بازسازی ساختاری اولویت‌های آن برداشت. تحقق این عمل بدعتی کیفی در ایجا نهادهای مستقل مدنی در کشور خواهد بود. جامعه فرهنگی ما با عبور از این موانع به کرامت‌انسانی مورد نظرش نزدیک خواهد شد و معلمان بدور از غم‌نا، و با فراغ بال به‌گسترش دانش خویش خواهند افزود و متعاقباً با بکارگیری و انتقال تعلیم و تربیتی صحیح و مستقل، یک گام نسل آتی کشور را به آینده‌ای روشن و مطمئن هدایت خواهند ساخت. □

گفتگو با آقای سیروس مددی

پیرامون نهضت ۲۱ آذر و رویدادهای جاری آذربایجان

آقای سیروس مددی یکی از فعالین در عرصه مسائل ملی آذربایجان و از گردانندگان مجله آذربایجان است. نشریه کار به مناسبت سالگرد ۲۱ آذر با ایشان در باره مسائلی که بر نهضت ملی آذربایجان گذشت و در مورد رویدادهای جاری آذربایجان به گفتگو نشست. متناسفانه درج این گفت و شنود در نشریه کار به تأخیر افتاد. این گفتگو توسط رفیق وهاب انصاری مسئول گروه کار خلتقا انجام شد.

کار: آقای سیروس مددی همانطور که می‌دانید، مباحث زیادی راجع به چگونگی نهضت بیست یکم آذر در میان نیروهای سیاسی وجود دارد. برخی از نیروها، این نهضت را سرزنش می‌کنند، برخی از نیروها، این نهضت را علیرغم اشتباهاتی که داشت، نهضتی آزادخواه، عدالتخواه و ملی می‌دانند. من می‌خواستم نظر شما را راجع به نهضت ملی آذربایجان و دستاوردهای آن بدانم؟

سیروس مددی: اختلاف نظر پیرامون نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان در سال‌های ۲۴ و ۲۵ از یک نظر کاملاً طبیعی است. در باره کلیه جنبش‌ها و تحولات اجتماعی چنین اختلاف‌نظرهایی - که از منافع، وابستگی‌ها و جهان‌نگری‌های گوناگون سرچشمه می‌گیرند - وجود دارد. بالطبع هر اندازه که این جنبش‌ها به روزگار ما نزدیک‌تر باشند، این اختلاف نظرها بیشتر از آن که بر سر «گذشته» باشند، بیانگر اختلاف بر سر «آینده» اند. نهضت ۲۱ آذر نیز از این قاعده مستثنی نیست. از این گذشته هنوز بخشی از شرکت‌کنندگان این جنبش و بخشی از سرکوب‌کنندگان آن زنداند. هنوز در میان دهقانان سال‌خورده آذربایجانی «دوره حکومت ملی» به عنوان یک مبداء تاریخی به کار می‌رود و بقایای سرکوب‌کنندگان نهضت هنوز سالگرد پیروزی خود را جشن می‌گیرند. انتظار وحدت نظر میان این دو نیرو غیرواقعی است. ولی بخش دیگری از اختلاف‌نظرها در باره این نهضت ناشی از آگاهی اندک افکار عمومی و روشنفکران ما در باره این جنبش عظیم است. اطلاعات و افکار عمومی جامعه و روشنفکران ما را سه پاشی‌های ۵۵ ساله ارتجاع ایران پشت‌تخت تأثیر قرار داده است. بخشی از اختلاف‌نظرها نیز از همین اطلاعات غرض‌آلود سرچشمه می‌گیرند.

نهضت آذربایجان در سال‌های ۲۴ و ۲۵ بخشی از مبارزات آزادی‌خواهانه سرتاسری علیه ارتجاع ایران بود و زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آن را باید هم در اوضاع عمومی ایران و هم در شرایط ویژه آذربایجان جستجو کرد. از سال‌های جنبش برای مشروطیت، آذربایجان به عنوان پیگیرترین سنگر انقلاب زمانی به دست قوای ساجده‌علی‌شاه و مستبدین، روزگاری از سوی اشغالگران روس، دورانی به وسیله سبایان روس و عثمانی در هم گوییده شده بود، پس از آن که نهضت خیابانی - به مثابه ادامه جنبش مشروطه‌خواهی و خواسته‌های مردم آذربایجان - توسط مستبدین ملیس به جامعه مشروطه‌خواهی در هم شکسته شد، دوران دیگری از دشمنی استبداد ایران و مرکز کشور با آذربایجان آغاز شد. دیکتاتوری رضا شاه علاوه بر تشدید ستم ملاکین و مرتجعین محلی و مرکزی، تمرکزگرایی نژادپرستانه خود هویت ملی مردمان این سرزمین - یعنی زنان و فرهنگ آنان را نیز مورد هجوم سازمان‌یافته «دولت مدرن» قرار داد. از طرفی نیز تبدیل شدن ایران به پایگاه دولت‌های استعماری علیه روسیه سرخ، موقعیت برجسته اقتصادی این ایالت را به شدت تخریب کرد و در پیوند با سیاست آذربایجان‌ستیزانه دولت تهران وضعیت خودبزرگی را در آذربایجان پدید آورد. سقوط رضا شاه و تزلزل قدرت ارتجاع همان‌گونه که در سراسر کشور سبب شکست اختناق ۲۰ ساله و از سر گرفته شدن مبارزه برای آزادی‌ها و خواسته‌های ناگام‌مانده جنبش مشروطیت گشت، در آذربایجان نیز شدیدترین خیزش‌ها را به دنبال داشت، اعتراضات و شورش‌های مداوم دهقانی علیه مالکین، ائندارامه و نهادهای دولتی، جنبش نیرومند کارگری و ضدفاشیستی، جنبش علیه سیاست آذربایجان‌ستیزانه بی‌وقفه دولت مرکزی و در مجموع رشد روزافزون نهضت آزادی‌خواهانه خصلت‌نمای آذربایجان در این سال‌هاست. بنابراین نهضت ۲۱ آذر قبل از هر چیز حاصل چنین شرایطی بود...

... در حادترین دوران این کشاکش‌ها، نهضت با استفاده از مجموعه شرایط داخلی و بین‌المللی (و مشخصاً حضور ارتش سرخ در ایران، که مانع لشکرکشی مرکز ارتجاع به آذربایجان بود) توانست با قیام سازمان‌یافته عمومی فدائیان (که ۸۰ درصد آنان را دهقانان تشکیل می‌دادند) قدرت را در آذربایجان به دست گیرد. هدف نهضت ایجاد «منطقه آزاد شده» بود تا از یک طرف رأساً اصلاحات دمکراتیک را بلافاصله در آذربایجان سازمان دهد و از سوی دیگر و به موازات آن، با ایجاد پشتوانه نیرومندی برای جنبش دمکراتیک در سرتاسر ایران، حاکمیت را وادار به رعایت اصول مشروطیت و حقوق مردم نماید. نهضت، تبریز دوران ستارخان و خسیابانی را در مسد نظر داشت. حکومت ملی آذربایجان بلافاصله به تقسیم اراضی ملاکین مرتجع میان دهقانان پرداخت، حق رای برابر با مردان را برای زنان تثبیت کرد، اصلاحات اجتماعی و اداری را آغاز نمود، زبان مردم آذربایجان را در کنار زبان فارسی رسمیت بخشید، حقوق آذربایجانیان غیرآذربایجانی زبان (و به عبارت دیگر اقلیت‌های

ملی و مذهبی) را قانونی کرد، خودگردانی مناطق مختلف را عملی نمود، و... این همه که برای اولین بار در تاریخ ایران انجام گرفت. عنصر جدیدی که در مقایسه با نهضت در دوران مشروطیت و حتی خیابانی وجود داشت، آن بود که این بار آذربایجان با تأکید بیشتر بر هویت ملی (یا به قول بعضی‌ها با هویت قومی) خویش در این نبرد دمکراتیک شرکت داشت. برنامۀ حزب (فرقه) دمکرات آذربایجان و حکومت ملی با استناد بر مواد قانون اساسی مشروطیت مبنی بر انجمن‌های ایالتی و ولایتی و با توجه به تجربه کشورهای دمکراسی یعنی ایالات متحده، سوئیس و اتحاد شوروی خواستار ایرانی بود که با مشروطیت و اصول فدرالیسم و با محترم‌شردن حقوق همه ملیت‌ها و خلق‌های ساکن کشور اداره شود. بررسی بیانیه ۱۲ شهریور و کارکرد حزب و دولت آذربایجان نشان می‌دهد که فرقه، فدرالیسم را به مثابه (۱) عاملی برای حفظ حقوق ملیت‌ها و اقوام مختلف ساکن ایران (کثیرالمله، ۲) همچون سیستمی برای نهادهای امر مشارکت توده در امور مربوط به خود و (۳) به مثابه ابزاری برای کنترل قدرت دولتی توسط نهادهای خودگردان ایالتی و ولایتی مورد تأکید قرار می‌داد. نهضت آذربایجان در عین آن که خود را بخشی از جنبش آزادی‌خواهانه کشور می‌دانست ولی تعریف مشخصی از «خود» نیز داشت و همین تعریف را از خود و خواست الفای ستم ملی، تمرکزگرایی و تبعیض (که حساسیت مضاعف ارتجاع و نژادپرستان فارسی‌گرای خواستار محو همه زبان‌ها و فرهنگ‌های غیرفارسی را برمی‌انگیخت) خود دلیل دیگری بر باور نهضت به حرمت انسان و مبنای دمکراتیسم بود...

بنابراین نهضت آذربایجان یکی از بزرگترین و سردمی‌ترین جنبش‌های کشور ما در راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی بود و هیچ مسئله‌ای نمی‌تواند بر این واقعیت سایه افکند، هر چند این نهضت تا امروز در نتیجه کینه‌توزی دشمنان مردم و محافظه کاری بخشی از مبارزان ما ناشناخته ماندند است، ولی مطمئنم که نسل کنونی در جستجوی چرایی برای راه «آینده»، به این «گذشته» بازخواهد گشت و از آن بسیار خواهد آموخت...

نکته گزینی دیگر در باره نهضت ۲۱ آذر، مسئله نقش اتحاد شوروی در آن است...

نقش اوضاع جهانی و بویژه اتحاد شوروی، موضوع سوالی جداگانه است. لطفاً در این بخش نظران را در باره اتهام تجزیه طلبی که به جنبش آذربایجان، بیان کنید، به نظر شما چه عواملی سبب ساز این اتهام شده‌اند؟

ببینید، ارتجاع ایران که در سده اخیر همواره با مجموعه جنبش دمکراتیک کشور مبارزه کرده، در برابر جنبش‌های ایالات حساسیت خاصی از خود نشان داده است. ایالت نتیجه آگاهی استبداد از شرایطی بود که خود در ایالات (یعنی غیر مرکز کشور) آفریده بود. چماقی که ارتجاع ایران در برابر جنبش‌های دمکراتیک «غیر تهران» همواره به آن متوسل شده است، همین عتات «تجزیه طلبی» است. تا هم از حس صیادت ذات و وطن پرستی اهالی نقاط دیگر کشور برای اغسال جنگ صلیبی علیه این نهضت‌ها استفاده کند و هم در عرصه بین‌الملل توجیه حقوقی برای سرکوب جعل نماید. ما این اتهام علیه آذربایجان را هم در مشروطیت و هم در جنبش خیابانی دیدیم. ارتجاع ایران نمی‌توانست بگوید که چون آذربایجان خواهان اصول مشروطیت است و چون در آذربایجان اراضی ملاکین مرتجع برای نخستین بار در تاریخ کشور میان دهقانان تقسیم می‌شود، بنابراین باید به این ایالت لشکرکشی کرد و مسئله حقوق زنان و اصلاحات دیگر نیز نمی‌توانست به عنوان بهانه مورد استفاده قرار گیرد. آنچه که ارتجاع به آن متوسل گشت، مسئله تجزیه طلبی نهضت بود. ارتجاع و شوونیسم، تأکید بر هویت انجمن‌های ایالتی و ولایتی و لغو ستم بر غیر فارسی‌زبانان را، نسل‌اندهای تجزیه طلبی می‌دانست... نهضت آذربایجان مطلقاً قصد جدا کردن آذربایجان از ایران را نداشت. دشمنان نهضت جز مسئله زبان و خودگردانی دلیل دیگری در اثبات ادعای خود طرح نمی‌کنند. «ما اسب‌های خود را در خلیج فارس آب خواهیم داد»، «هدف ارتش خلق آذربایجان تامین دمکراسی برای سرتاسر ایران است» - این شعار فدائیان نهضت بود. نهضت آذربایجان زمانی که قدرت را در منطقه به دست گرفت و به تصویب کنگره خلق برای شروع اصلاحات دمکراتیک هیئت وزیرانی (طبق آنچه که به عنوان مثال اینک در آلمان فدرال موجود است) انتخاب نمود، وزیر خارجه‌ای برگزید، و برخلاف گفته نویسنده آن نثری به سلطنت‌طلبان، اسکناسی نیز منتشر نکرد که عکس پیشه‌واری با کلاه شاپو روی آن نقش بسته باشد!

پیشه‌واری که ۲۰ سال قبل تر در اوج قدرت حاکمیت مساوات‌چی‌ها در آذربایجان شمالی، در باکو، در نشریه «آذربایجان جزو لاینفک ایران»

قلم زده و به عنوان رهبر حزب کمونیست ایران و نویسنده اصلی «حقیقت» (روزنامه اتحادیه مرکزی کارگران ایران) ۱۲ سال را در زندان قصر قاجار سپری کرده بود، همواره آذربایجان را جزئی از ایران می‌دانست و چنان‌که صدها بار نوشته و صدها بار گفته است نهضت هر چه می‌خواست در چهارچوب ایران مسی‌خواست. اختلافی که او با برخی آزادی‌خواهان محافظه کار داشت بر سر آن بود، که آنان منتظر شرایطی بودند، که اصلاحات از تهران آغاز شود و نهضت آذربایجان نومیبد، از چنین انتظاری خود، از آذربایجان - و با تأکید بر هویت خود آغاز کرده بودند. بنابراین باید از آنان که نهضت آذربایجان را با عنوان تجزیه طلبی محکوم می‌کنند پرسید: «تجزیه طلبی» چیست؟ پاسخ به این سؤال بسیاری چیزها را روشن خواهد کرد. شاید دانستن این نکته برایتان خالی از لطف نباشد که، همان پیشه‌واری که به اتهام تجزیه طلبی مورد کینه ارتجاع ایران و نژادپرستان پان‌فارسیست ایران است، در محافل معینی از آذربایجانیان افراطی نیز به جرم «تجزیه طلب نبودن» مورد غضب است. قضائی که بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی علیه پیشه‌واری در آذربایجان شمالی آفریده شد و گویا منجر به حذف نام او از خیابان‌های باکو گشت، شاهد این مدعاست. ارتجاع و شوونیست‌های ایران «تجزیه طلبی» نهضت ۲۱ آذر را از تأکید این جنبش بر مسئله هویت ملی آذربایجان در داخل ایران استنتاج می‌کنند. گمانیکه در دوره سرکوب نهضت مانده بود که ارتش سرخ کشور را ترک کرده بود و تهران با تغییراتی بر برنامه حکومت ملی با آن موافقت نموده بود. می‌دانیم که در اوج نهضت عبدالرحمن فرامرزی به عنوان زبان حال بخشی از «آزادی‌خواهان» ایران در نامه‌ای به پیشه‌واری، پس از تعریف‌ها و تمجیدها از شخصیت او و قهرمانی‌های مردم آذربایجان، از پیشه‌واری می‌خواست تا با کنار گذاشتن مسئله زبان و هویت ملی آذربایجان، به عنوان ستارخان دوران جدید و نجات‌بخش ایران در تاریخ ثبت شود.

در باره نقش عوامل بین‌المللی و بویژه اتحاد شوروی در جنبش آذربایجان چه می‌توانید بگویند؟

نقش اتحاد شوروی در جنبش آذربایجان غیر قابل انکار است. این کشور که پس از ناکام ماندن تئوری انقلاب جهانی، ۲۳ سال محاصره همه جانبه جهان تحت سلطه استعمار را تحمل کرده بود، با پیروزیها گر جنگ در پی موقعیتی برای خروج از این محاصره می‌گشت، هدف این کشور جلوگیری از تبدیل گشتن ایران به پایگاه استعمار غرب علیه این کشور بود. این مشی در دوره‌های مختلف میان ۱۹۴۰-۱۹۴۵، عمدتاً از طریق تلاش برای جلب حسن نظر هیئت حاکمه ایران و کاستن از دایره نفوذ امپریالیسم انگلیس بر روی آن، حرکت در سمت تقویت جنبش آزادخواهانه و نگه‌داشتن امکاناتی برای محدود کردن غرب در ایران تعقیب شد.

مشی شوروی مبنی بر جلوگیری از تبدیل شدن ایران به پایگاه غرب، در آذربایجان، زمانی در شکل کمک به گسترش بیشتر آن و سرانجام نیز (پس از ماجرای نفت شمال) تحت فشار قرار داد آن برای عقب‌نشینی خود را نشان داد. می‌بخت نیست که دشمنان نهضت، شوروی را بخاطر حمایت از نهضت آذربایجان ملامت کرده‌اند و توده آذربایجانی شرکت‌کننده در جنبش به خاطر خیانت به آن. اتحاد شوروی نه خواهان الحاق آذربایجان ما به اتحادیه جمهوری‌های شوروی بود و نه خواهان تشکیل کشوری از ترکیب دو آذربایجان - که خروج آذربایجان شمالی از ترکیب اتحاد شوروی را اقتضا می‌کرد - اتحاد شوروی جنبش آذربایجان را به عنوان عامل فشار علیه دشمنان خود ارزیابی می‌کرد. از این رو این کشور که زمانی مانع از لشکرکشی تهران برای سرکوب جنبش آذربایجان گشت و با محدود کردن ارتجاع محلی سبب افزایش جسات (متجاسرین) آنان شده بود، در دوره دیگر هنگامی که ناچار گشت این عامل فشار را با امکانات دیگری عوض کند - سیاست جلوگیری از آن و وادار نمودن آن به عقب نشینی را پیش گرفت. یکی از مخربترین نقشه‌ها در جنبش آذربایجان متعلق به کسانی است که به هر دلیل (اعتقاد مطلق به کشور شورانا، وابستگی و...) آگاهانه و یا ناآگاهانه بعنوان مجریان سیاست شوروی عمل کردند و بر حسب نوسانات سیاست مسکو، زمانی با طرح شعارهای انحرافی تندروانه به تازاندن نهضت کوشیدند و در زمانی دیگر برای به زانو در آمدن آن تلاش کردند. میدانیم که شخص پیشه وری همواره در جبهه مقابل این نیرو قرار داشت و به نظر من یکی از خطاهای جدی او - به مثابه رهبر مشی استقلال رای توام با استفاده از امکانات بین‌المللی برای دمکراتیزه کردن کشور - در این بود که در حاسترین اوضاع جنبش قاطعانه در برابر این نیرو قرار نگرفت...

نکته دیگری که در بررسی نقش شوروی در ایران آن دوران هرگز مورد توجه قرار نمی‌گیرد، تلاش

نقش آذربایجان شمالی در نهضت آذربایجان ما است. در دوره نهضت، بخش عمده کادرهای سیاسی شوروی که با امور ایران و آذربایجان درگیر بودند آذربایجانیان آن سوی ارس بودند. برخی از نیروها یا خود ریشه در این طرف داشتند یا هنرمندانی بودند که تم اساسی آثار دل انگیزشان را جنوب تشکیل میداد (از جمله محمد سعید اردوبادی که در کسوت مجاهدان قفقازی در کنار ستارخان رزمید و بود و زمان زیادی تیریز مه آلود یادگار اوست) توده مردمی که ماجراهای سیاسی دو بخششان کرده بود و فارغ از هر مسلک و ماجرای سیاسی -صادقانه نوعی احساس همدردی و همدلی با برادران و خواهران هم‌زبان خود در این سوی رودخانه احساس می‌کردند. پس از دو دهه امکان مرآوده مجدد یافته بودند. این امر تأثیر خود را به نحای گوناگون به جا می‌نهاد. باکو مسئله تیریز را همچون مسئله لهستان نمی‌دید. آذربایجانیان شوروی نوعی همدردی (و به جهت موقعیت برتر خود در برابر آذربایجان ایران، نوعی احساس قیومیت نیز) در خود احساس می‌کرد و از این رو بر گسترش بیشتر نهضت دمکراتیک در آذربایجان ما متمایلتر و حتی در مواردی در خلاف رای مسکو خواهان تازاندن آن بودند. تأثیر این نکته در حوادث آذربایجان را مطلقاً نباید نادیده گرفت. تلاش باکو برای تازاندن جنبش تأثیرات منفی خود را بر روند حوادث بجا گذاشت. آنچه که در نوشته‌های برخی خاطر‌نویسان، به طور سرپوشیده بعنوان اختلاف نظر مسکو و باکو پیرامون قضیه آذربایجان یاد می‌شود، به نظر من در عمین نکته است...

در هر صورت جنبش آذربایجان از درون خود مردم این خطه و برای احیای اصول مشروطیت، حقوق توده زحمتکش و الفای ستم ملی و تمرکزگرایی در ایران سرپراورده بود با محاسبه خطا و امکانات و نیروی آذربایجان برای دمکراتیزه کردن کشور (همسانند برآورد غلط در دوره مشروطیت و نهضت خیابانی) و با محاسبه نادرست بر روی پایداری مشی شوروی در برابر استعمار غرب و ارتجاع ایران، توسط جبهه مشترک ارتجاع، ملاکین، اشراف و استعمار انگلیس و آمریکائی در هم شکسته شد.

در باره دستاوردهای نهضت چه می‌توان گفت؟

کامل جامعه بشری و بهبود وضعیت زندگی انسان‌ها محصول تلاش‌های مداوم است که انجام گرفته‌اند. شکست و پیروزی تلاش‌ها تغییری در این حکم نمی‌دهند. نهضت ۲۱ آذر نیز از این تلاش‌هاست. نهضت آذربایجان علاوه بر خدماتی که در دوره اقتدار خود به توده آذربایجانی و نوعاً به همه مردم کشور کرد، علاوه بر تأثیرات دیگر، عامل اساسی برخی اصلاحاتی شد که حاکمیت ایران بعدها به آن آغازید. در راس این اصلاحات، اصلاحات امپریالیسم انگلیس بر روی آن، حرکت در سمت تقویت جنبش آزادخواهانه و نگه‌داشتن امکاناتی برای محدود کردن غرب در ایران تعقیب شد. مشی شوروی مبنی بر جلوگیری از تبدیل شدن ایران به پایگاه غرب، در آذربایجان، زمانی در شکل کمک به گسترش بیشتر آن و سرانجام نیز (پس از ماجرای نفت شمال) تحت فشار قرار داد آن برای عقب‌نشینی خود را نشان داد. می‌بخت نیست که دشمنان نهضت، شوروی را بخاطر حمایت از نهضت آذربایجان ملامت کرده‌اند و توده آذربایجانی شرکت‌کننده در جنبش به خاطر خیانت به آن. اتحاد شوروی نه خواهان الحاق آذربایجان ما به اتحادیه جمهوری‌های شوروی بود و نه خواهان تشکیل کشوری از ترکیب دو آذربایجان - که خروج آذربایجان شمالی از ترکیب اتحاد شوروی را اقتضا می‌کرد - اتحاد شوروی جنبش آذربایجان را به عنوان عامل فشار علیه دشمنان خود ارزیابی می‌کرد. از این رو این کشور که زمانی مانع از لشکرکشی تهران برای سرکوب جنبش آذربایجان گشت و با محدود کردن ارتجاع محلی سبب افزایش جسات (متجاسرین) آنان شده بود، در دوره دیگر هنگامی که ناچار گشت این عامل فشار را با امکانات دیگری عوض کند - سیاست جلوگیری از آن و وادار نمودن آن به عقب نشینی را پیش گرفت. یکی از مخربترین نقشه‌ها در جنبش آذربایجان متعلق به کسانی است که به هر دلیل (اعتقاد مطلق به کشور شورانا، وابستگی و...) آگاهانه و یا ناآگاهانه بعنوان مجریان سیاست شوروی عمل کردند و بر حسب نوسانات سیاست مسکو، زمانی با طرح شعارهای انحرافی تندروانه به تازاندن نهضت کوشیدند و در زمانی دیگر برای به زانو در آمدن آن تلاش کردند. میدانیم که شخص پیشه وری همواره در جبهه مقابل این نیرو قرار داشت و به نظر من یکی از خطاهای جدی او - به مثابه رهبر مشی استقلال رای توام با استفاده از امکانات بین‌المللی برای دمکراتیزه کردن کشور - در این بود که در حاسترین اوضاع جنبش قاطعانه در برابر این نیرو قرار نگرفت...

نکته دیگری که در بررسی نقش شوروی در ایران آن دوران هرگز مورد توجه قرار نمی‌گیرد، تلاش

انحصارطلبانه نسبت به سایر ملیتهای ساکن آذربایجان دیده می‌شود. شما دلایل این روایات را چه ارزیابی می‌کنید؟

قبل از پاسخ به سؤال شما من ناگزیر از یک توضیح هستم. پسوند «ملی» در نهضت آذربایجان این استنباط نادرست را در میان بخشی از نیروها بوجود آورده است که جنبش آذربایجان جنبشی «ناسیونالیستی» و «ملت‌گرایانه» به مفهوم امروزین بود. به نظر من این استنباط غیر واقعی است. واژه‌های «ملت» و «ملی» در تاریخ اخیر ایران قبل از آن که به معنی «ناسیون» و «ناسیونالیسم» به کار رود، در معنای «مردم»، «توده»، «اهالی»، «زحمتکش»، «غیروابسته» «عموم خلقی» و... به کار رفته است. توجه نهضت آذربایجان به هویت ملی آذربایجان و تلاش آن برای زدودن آثار نژادپرستی پان‌فارسیستی و تمرکزگرایی سبب تقویت این برداشت گشته است. صفت ملی در جنبش آذربایجان را باید دقیقاً در معنای که نهضت و رهبری آن به کار می‌برد مورد استفاده قرار داد. ۲۱ آذر نهضت عموم توده ستمدیده این ایالت بود و رهبری آن جز روش دمکراتیک با همه ملیت‌ها و اقلیت‌ها در آذربایجان رویه دیگری نمی‌توانست داشته باشد. کمک‌های نهضت به جنبش مردم‌گردد و مبارزه مشترک در راه آزادی فارغ از توصیف است و هنوز نیز دستمایه فوق‌العاده ارجمندی برای ما در مخالفت با افراط‌گری در میان آذربایجانیان و کردهاست. بخشی از فدائیان را دهقانان ارمنی و آسوری تشکیل می‌دادند و فرماندهی برخی جبهه‌ها با مبارزان آنان بود. نقش افسران فارس (فارسی زبان) انقلابی که برای کمک به جنبش و آشناساختن فدائیان (دهقانان) با فنون نظامی از تهران به تیریز آمده بودند، فراموش‌شدنی نیست. بسیاری از آنان که به دست مرتجعین تیرباران و حلق‌آویز شدند، همین غیرآذربایجانی‌زبانان بودند که با سرود آذربایجان بر لب، جان دادند. بسیاری از انقلابیونی که به جرم دفاع از جنبش عمری در صورت میهن سوختند، نیز از این شماریند.

این که می‌گویند اکنون در میان برخی روشنفکران آذربایجانی گرایش‌های غیردمکراتیک نسبت به سایر ملیت‌های ساکن آذربایجان دیده می‌شود، متأسفانه یک واقعیت است. قبل از پدیده عمدتاً در دهه اخیر شکل گرفته است. این پدیده را می‌تواند در این باره بیان کنم، دوست دارم به این نکته اشاره کنم که این پدیده مختص آذربایجان نیست. دهه‌ها بار شدیدتر از این را تحت پوشش‌ها و تئوری‌های گوناگون متأسفانه در میان روشنفکران فارسی‌زبان مشاهده می‌کنیم. از رئیس‌جمهور مقامی‌زاده جابری مدنی، از مهاجرانی متدافع فرهنگ، از قلم‌زنان چهره اصلاح‌طلب بگیریم تا نامداران ادب فارسی (بهار، عارف، جمال‌زاده و... از قدیمی‌ها) تا یارشاظر، گنجیز بهلولان، و... همه و همه به درجانی چنین گرایش‌ها دارند و به این زهر آلوده شده‌اند. این گرایش خطرناک در میان نیروهای کرد، نیز تقویت شده است.

به نظر من وجود چنین گرایش‌هایی در آذربایجان از یک نظر کاملاً طبیعی است. رنگارنگی منافع، اندیشه‌ها، حساسیت‌ها و تأثیرپذیری‌ها، گرایش‌ها، گوناگونی را در میان احاد همه ملیت‌ها و کشورها بوجود می‌آورد. بنابراین انتظار وجود آذربایجانی بود، که همه انسان‌هایش رفتار دمکراتیک داشته باشند، غیرواقعی است. آن چه که غیر طبیعی به نظر می‌رسد، این است که این گرایش - که به صورت فوق‌العاده خفنی، در دهه‌های اخیر همواره در آذربایجان وجود داشته است... اخیراً نیروی بیشتری گرفته است. علت متعددی سبب‌ساز این گیش‌هاست. استمرار ستم ملی در ایران و پافشاری دولت و روشنفکران شوونیست بر آذربایجان‌ستیزی، توطئه حساب‌شده محافل افراطی، تلاش‌های دولت‌ها و محافل خارج بویژه پان‌ترکیست‌های ترکیه و ناسیونالیست‌های آذربایجان شمالی و... عواملی هستند که به تقویت موضع گرایش افراطی در آذربایجان کمک می‌کنند. ولی مهمترین علت به نظر من، ضعف یک اتوریته معنوی سازمان‌یافته دمکراتیک در آذربایجان است. ضعف این جنبش سازمان‌یافته سبب می‌گردد که نیروهای تندرو امکانات بیشتری را در میان نیروهای جدید معترض می‌سازد و تمرکزگرایی افراطی به دست آورند...

می‌دانیم که از همان ابتدای تبدیل شوونیسم فارسی و برترانگاری زبان و فرهنگ فارسی به ایدئولوژی دولتی در ایران، جنبش سوسیال دمکراسی و لوی جبهه ایران تنها نیروئی بود که علیه آن برخاست. رهبری این جنبش ستم ملی دهه‌های متوالی بر دوش چپ ایران قرار داشت. پسوند تاریخی چپ ایران ما مبارزه علیه تبعیض ملی، تلاش رژیم شاهی برای کمونیست‌نابودن همه معترضین به این ستم و... دست در دست هم داده، امر مبارزه علیه ستم ملی را با عنصر چپ در هم آمیخته بود. به همین جهت است که شما در آذربایجان یک «عاشیق» (خنیگار خلق)، یک خسواننده، یک نوازنده، یک شاعر آذربایجانی‌نویس و یک دوستدار زبان مادری نمی‌یافتید که خود را در جبهه «چپ» ندانند، یا سیاست‌های رژیم به این سمت رانده نشود و یا در دشمنی با چپ باشد. تأثیر ادب و فرهنگ آذربایجان شمالی - که در عین آذربایجانی‌بودن، منادی صلح، دوستی ملت‌ها و زحمتکش‌دوستی بود، تأثیر عظیمی ادامه در صفحه ۱۰

۲۱ آذر، نقطه عطفی در تاریخ مبارزاتی خلق ما

احد واحدی

بار در ایران قانون ۸ ساعت کار روزانه برای کارگران و قانون استفاده از مزایای بیمه‌های اجتماعی را عملی سازند، توانستند با فساد، اختلاس، رشوه‌خواری و... مبارزتی ریشه‌ای کرده و اجحاف و ستم‌گری ثروتمندان و زورمداران را از بین ببرند، توانستند آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات و... را در جامعه تامین کرده و برای اولین بار در ایران برابری حقوق زنان و مردان را به امری واقعی تبدیل کنند، توانستند حقوق اقلیت‌های ساکن آذربایجان را تامین کرده و نسبت به ارمنی‌ها، آسوری‌ها و کردها سیاست مودت‌آمیزی اعمال کنند. و بالاتر از همه توانستند مشکل آرضی در جامعه را به نفع دهقانان و زحمتکشان حل نمایند.

امروز هر قدر هم ارتجاع ساقط شده و عمال مزدور رژیم پهلوی خنجره خود را پاره کنند که ما برای «نجات آذربایجان» دست به کشتار و سرکوب مردم آن سامان نزدیک باز دم خوار تبعیدی و دهها اعتراضات آنها در این جا و آن‌جا عیان خواهد شد که هدف آن‌ها سرکوب جنبش مردمی و نابودی تمامی دستاوردهای دموکراتیک آن بود چراکه در مدت زمان کوتاهی امکان اشاعه آن به سایر نقاط ایران وجود داشت و این به تنهایی خطر نابودی ملاکین بزرگ و در راس آن‌ها دربار منحوس پهلوی را در پی داشت.

باری جنبش دموکراتیک مردم آذربایجان به خاک و خون کشیده شد، و نمره آن برای مردم ما دهها هزار شهید، دهها هزار زندانی، دهها هزار تبعیدی و دهها هزار مهاجر بود فاجعه‌ای که تحت تاثیر تبلیغات ۵۵ ساله استبداد سلطنتی و مذهبی، یا در باره آن‌ها چیزی گفته یا نوشته نشده و یا اگر شده در راستای کتمان حقایق و توجیه اعمال دهنشانه رژیم صورت گرفته است و زبان‌های دانشی از این شکست در همین خلاصه نشد، بلکه سبب اسارت بی و چند ساله ملت شد که تبعات آن تا به امروز هم ادامه دارد، ملتی که حتی سالها بعد وقتی زبان به حرف می‌گشود فوری مارک «پان ترکیست» می‌خورد، ملتی که کلماتی مثل مهاجر، فدائی، دمکرات در حق آن به عنوان دشنام به کار می‌رفت، ملتی که ۲۲ سال تمام دندان خشم برچگر فشرد و هیچ انعکاسی از شعله‌های خشم درون را به بیرون بروز نداد، آذربایجان مثل کوهی، با صلابت تمام ایستادگی کرد تا این که فوران آتشفشان آن در ۲۹ بهمن ۵۶ ناقوس مرگ آفرینان نژادپرست را به صدا در آورد.

باری جنبش آذربایجان به خاک و خون کشیده شد، ولی ارمن‌های آن جنبش هنوز که هنوز است خواست به حق نه تنها میلیون‌ها آذربایجانی، بلکه خواست تمامی خلق‌های ساکن ایران می‌باشد. امروز مردم آذربایجان و همه ملت‌های ساکن ایران با درس آموزی از حوادث تلخ و شیرین تاریخ خودشان و تجربیات سایر کشورها، می‌خواهند در میهن ما فضائی ایجاد کنند که در آن هر کس بتواند آزاده نفس بکشد، آزاده رشد کند و آزادی در سرنوشت خود حق دخالت داشته باشد. دیگر دوره خصلالی‌گری و دیکتاتوری گذشته است، دیگر نمی‌توان به زور سرنیزه سلت‌ها را از حقوق ملی خودشان محروم کرد. اگر بر طلب زمانه پای‌نشدن مطرح است، پس باید دموکراسی را در تمام حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جاری کرد، کسی که پارهای از مواد دموکراسی را قبول دارد ولی وقتی صحبت پارهای از مواد دیگر به میان می‌آید، تب و لرز می‌گیرد، دمکرات واقعی نیست. بگوئیم با یسازگی مردمی در دست، دمکرات واقعی نیست. بگوئیم با نسل‌های بعد از خود به یادگار بگذاریم. □

حرکت‌های مردمی و دموکراتیک خود، نمی‌توانست انتظاری بی‌جا و نادرست محسوب گردد. اگر تبلیغات (که ضد دموکراتیک و ضد سوسیالیستی رژیم شاه و ارتجاع ایران متأسفانه بر چندین نسل مردم کشورمان تاثیرات مخربی باقی گذاشته است) را کنار بگذاریم، این نوع کمک‌رسانی و همکاری‌های متقابل در راه آرمان‌های مشترک به چیزی بدیهی تبدیل خواهد شد. پیشه‌وری با این‌که فردی سوسیالیست و آدمی با مرام و مسلک چپ بود و تمام عمر خود را در راه آرمان‌های این جنبش سپری کرده بود، هرگز فکر نمی‌کرد که کشور شوراسا در بدترین شرایط موجود جنبش آذربایجان، ناگهان پشت آن را خالی کرده و آن را وجه‌المصلحه سازش با ارتجاع ایران قرار دهد!! خود پیشه‌وری بعد از مهاجرت ناخواسته خود به شوروی در جلسه‌ای که به افتخار رهبران فرقه دمکرات و افسران قشون آذربایجان تشکیل شده بود، در مقابل این حرف میرجعفر باقروف رئیس جمهور آذربایجان شوروی می‌گفت: «بزرگترین اشتباه شما (یعنی رهبران فرقه) کم‌بهادادان به پشت‌گرمی اتحاد شوروی و دل خوش داشتن به مردم سایر مناطق ایران بود» جواب داده بود که: «خیر، درست برعکس، اشتباه ما از آن رو بود که به کمک‌های شما دل خوش و به وحدت مبارزه مردم آذربایجان با مردم سایر نقاط ایران بی‌توجه بودیم». بزرگترین اشتباه رهبران حکومت آذربایجان در مقطع زمانی آذرماه ۲۵، به جای مقاومت جانانه و دفاع از حقانیت جنبش مردم (علیرغم میل باطنی‌شان) گول وعده - وعیدهای مزورانه دولت قوام‌السلطنه را خوردن و تحویل‌دادن سلاح‌های خود به مزدوران حکومت ارتجاع ایران بود. تا درست فردی آن روز ارتجاع زخم‌خورده از جنبش مردم آذربایجان، خوانین، ملاکان و اعیان - انصار آنان به همراهی اوباشان و قداره‌بندان دمار از روزگار مردمی که خواستار اصلاحات دموکراتیک در جامعه خود بودند، درآوردند و از کشته آنان پشته سازند؛ کاری که حتی مغول و چنگیز نیز با این مردم نتوانستند بکنند، انجام دهند.

امروز بعد از گذشت ۵۵ سال، این روز تاریخی یادآور پیروزی مردم آذربایجان در مبارزه با دیکتاتوری و آغاز دگرگونی‌های اصلاح‌طلبانه هست؛ فرقه و حکومت مردمی آذربایجان در طی زمام محدودی نتوانستند آزادی داخلی و خودمختاری برای آذربایجان به ارمغان آورند. توانستند با رسمیت بخشیدن به زبان آذربایجانی و تدریس به آن زبان، در شکوفایی فرهنگ و ادبیات آذربایجان گامی موثر بردارند، توانستند با تاسیس دانشگاه تبریز گام مهم دیگری برای تامین کادر علمی و فنی جامعه آن روز آذربایجان بردارند، توانستند کارخانجات، صنایع و تجارت را گسترش داده و سبب رفح بی‌کاری در جامعه گشته و رفاه مردم را بهبود بخشند، توانستند شهرهای کوچک و بزرگ آذربایجان را از نظر شهرسازی آباد کرده و در آن‌ها پارک، سینما، تئاتر و... بسازند، توانستند برای اولین

آذربایجان می‌شد. به عبارتی دیگر ملی بودن آن در چهارچوب منطقه‌ای بودن می‌گنجد. البته این تمایلات ملی‌گرایانه فرقه و حکومت ملی آذربایجان را نفی نمی‌کند، بلکه به آن ابعاد دموکراتیک بیشتری می‌دهد که در آن زمان در منطقه ما چیز بدیع و تازه‌ای بود.

سیاستمداران فرقه و حکومت ملی آذربایجان و در راس آن‌ها شخص سید جعفر پیشه‌وری با سابقه دیرینه مبارزاتی، در ابتدای امر، کاری فراتر از چارچوب آذربایجان در نظر داشتند و این سبب اشتیاق بزرگی در بین اقشار مختلف مردم بخصوص در بین کارگران، دهقانان و روشنفکران سایر مناطق ایران گردیده بود؛ با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جامعه آن روزی ایران، آن‌ها در این اندیشه بودند که لحظه‌ای تاریخی در جامعه ایران بوجود آمده است که اگر از آن استفاده درستی به عمل آید، می‌تواند سبب دگرگونی جامعه در راستای دموکراتیک و عدالت‌خواهانه بشود. این گونه ارزیابی که برپایه واقعیات موجود انجام گرفته بود، موجب امیدواری عظیمی را حتی در بین مترقی‌ترین احزاب آن دوره بوجود آورده بود. نگاهی به موضوع‌گیری‌های حزب توده ایران، حزب ایران و... و روشنفکران، شاعران، نویسندگان و... گوشه‌هایی از این امیدواری را نشان می‌دهد. «حتی کسانی که از سرلشکر ارتفع، رئیس ستاد ارتش دستور داشتند که تا آخر نبر فکند و کشته شوند، حاضر به دفاع از نهضت آذربایجان بودند» و این همه کم چیزی نبود. متأسفانه یکی از بزرگترین اشتباهات فرقه این بود که در پیرویه انکشاف و پیشرفت مسئله آذربایجان، این نیروی وسیع مدافع جنبش دموکراتیک مردم آذربایجان (در خارج از آذربایجان) را به هیچ گرفت، اشتباه دیگر فرقه در واقع ناشی از جهان‌بینی رهبران آن و آن‌ها اعتقاد عمیق و کورکورانه به سیاست‌های داخلی و خارجی اتحاد شوروی بود؛ ناشی از جهان‌بینی بود زیرا که بر اساس تقسیم‌بندی جهان آن روز به اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب، خود را در چارچوب و مداخله‌های اردوی انقلاب قرار داده بود که بر اساس سیاست آن روز جهان، جهانی، ناشی از ترقی‌خواهی و سیاست پیشرفته و درست آن بسود. چه ضدفاشیست و ضدامپریالیست بودن نشانه ترقی‌خواهی و تعدد هر جریان سیاسی جدی بود، البته این طرز تفکر وجود منفی‌ای نیز در خود داشت و آن به نوعی تابعیت سیاسی هر جریان از سیاست‌های موجود اتحاد شوروی دفاع جانانه و برادرانه از هر حرکت دموکراتیک مردمی در سراسر جهان بود؛ چه در طی مدت زمان محدودی در هر جبهه ضدفاشیستی از لهستان و چکسلواکی گرفته تا مجارستان و یوگسلاوی و... با رشادت و جانفشانی بی‌نظیری تا پیروزی این جنبش‌ها بر فاشیسم مبارزه کرده بود و حتی انتظار و توقع نیروهای دموکراتیک این جنبش‌ها و از جمله جنبش دموکراتیک مردم آذربایجان و ایران به خاطر یاری و مساعدت کشور شوراسا به

سرزمین اشتقاق‌زده ایران وزیدن گرفته بود، اما در حقیقت «در به همان پائینه سابق می‌چرخید؟ تنها رضا شاه جای خود را به پسر کم‌تجربه و جوان خود داده بود، حتی محسن صدر (صدرالاشرف)، دشمن سرسخت مشروطه و مشروطه‌خواهان در مقام نخست‌وزیری قرار داشت، شاه جوان پا جای پای پدرش گذاشته بود. کشور احتیاج به یک فضای جدیدی داشت که با معیارهای بین‌المللی خوانائی داشته باشد. و این همه زندگی در وضعیت موجود را دشوارتر می‌ساخت.

اوضاع جهان آن روز هم به گونه دیگری بود؛ فاشیسم در تمام دنیا شکست خورده و سوسیالیسم و در راس آن کشور شوروی از حیثیت و جذابیت ویژه‌ای برخوردار شده بود؛ نیروهای رهایی‌بخش ملی هر روز در کشورهای پیروز شده و دولت ملی و دموکراتیک خود را تشکیل می‌دادند؛ شور و حال دیگری در بین مردم جهان و همچنین مردم ایران به چشم می‌خورد. بر بستر این اوضاع و احوال هست که نهضت ملی آذربایجان شکل می‌گیرد؛ لازم به تاکید است که، حرکت ملی آذربایجان در سال‌های ۲۵ - ۲۴ ادامه طبیعی نهضت مردمی و دموکراتیک مشروطیت و جنبش شیخ محمد خیابانی بود و مضمون مبارزاتی آن‌ها را با خود حمل می‌کرد؛ این مضمون در دوره یادشده دارای سه راستای مهم بود: الف: عدالت‌خواهانه ب: دموکراتیک ج: ملی‌گرایانه. صنف‌بندی نیروها در تائید و یا رد سیاست‌های فرقه دمکرات آذربایجان بعد از به دست‌گرفتن قدرت سیاسی در آذربایجان، خود موید حق‌طلبانه و عدالت‌خواهانه بودن آن است؛ چه تمام نیروهای واپس‌گرای جامعه از جمله ملاکان بزرگ و روسای ضایع، روسای ارتش و همه عمال رژیم مترصد ضرب‌زدن به جنبش ملی آذربایجان بودند در حالی که جبهه کار و زحمت یعنی نیروی کارگران و دهقانان خود را مدافع تمام‌عیار آن جنبش می‌دانستند. در این مورد شاید ذکر سیاست ارضی فرقه و به تبع آن حکومت ملی آذربایجان کافی باشد. فرقه در اولین اقدام خود اراضی خالصه و زمین‌هایی را که مالکان آن آذربایجان را ترک کرده بودند و حاضر به بازگشت به آنجا نبودند، بین دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین تقسیم کرد.

مبارزه فرقه، دموکراتیک بود، زیرا که به تمامی قواعد دموکراتیک آن روز جهان ایقان داشت. از برابری حقوق زنان و مردان دفاع می‌کرد. برای آزادی کلام، و جوان، مطبوعات، اجتماعات و... مبارزه می‌کرد و یکی از اساسی‌ترین مطالبات آن برقراری دموکراسی در سراسر ایران بود. مبارزه آن، با وجود این که ملی بود ولی یک جریان صرفاً ناسیونالیستی نبود فرقه ضمن این که به خاطر زبان و فرهنگ آذربایجانی علم‌طلبان برداشته بود، ولی مطالبات خود را در این چهارچوب محدود نکرده بود بلکه جریانی عمیقاً دموکراتیک و عدالت‌خواهانه بود که تنها بخشی از دموکراتیسم آن مربوط به احیای زبان، ادبیات، فرهنگ مردم

۲۱ آذر ده‌ای از کشورها شروع به کار کرده بود و در نه تنها خلق ما بلکه خلق‌های خاور زمین پشمار می‌رو؛ مروری بر رویدادهای آن، بعد گذشت بیش از نیم قرن از وقوع آن، می‌تواند برای نسل ما و نسل‌های آینده درس‌های گرانقدری به همراه داشته باشد. از دل بحرانی که سر تا پای دولت قاجار را فرا گرفته بود و بر اساس احتیاج دولت استعمارگر انگلیس به یک فرد مطیع و سرسپرد که بتواند دولت مرکزی نسبتاً متمرکز و منسجم را ایجاد کند، رضاشاه بیرون آمد؛ رضاشاه شخص دیکتاتورمنش بود، با اتکا به ناسیونالیسم که با خاتمه جنگ جهانی اول در پاردهای آن کشورها شروع به کار کرده بود و در ابتدای کار جذابیت ویژه‌ای را در بین بخشی از روشنفکران سبب شده است. حتی با وجود تعارض و تباین شدید مابین آزادی‌خواهی و تجددطلبی روشنفکران از یک طرف و آزادی‌کنشی و دیکتاتوری رضاشاه از طرف دیگر، ارتباط نزدیک و مستقیمی بین ناسیونالیسم «دولتی» وی و ناسیونالیسم «روشنفکران» آن زمان برقرار بود؛ این ارتباط به قدری بود که تقریباً اکثریت غالب روشنفکران آن دوره به سم مهلک ناسیونالیسم افراطی و به تبع آن «نژادپرستی آریائی»، تئوری ابداعی برخی از همین روشنفکران، الوده بودند. یکی از ویژه‌گسی‌های این ناسیونالیسم، سیاست یکسان‌سازی ملت‌های موجود در داخل جغرافیای ایران بود؛ شعار دولت و این بخش به اصطلاح روشنفکران که پیشتر تشکیل‌های شوونیستی مثل «سازمان برای قاطبه اهالی ایران»، «پروورس جوانان» متشکل شده بودند، عبارت بود از «کشور واحد، زمان واحد، ملت واحد» که خود نفی آشکار موجودیت ملیت‌های تحت ستم در داخل ایران بود، در اصل حاکمیت تورو و خفقان در آن فضای تنگ و مسموم، اگر برای قاطبه اهالی ایران، بی‌وضعیت بسته و ناخوشایند وجود آورده بود، برای ملت‌های غیر فارسی‌زبان برای مردم آذربایجان زندان در زندان ایجاد کرده بود. اهانت‌ها و تحقیرهای ملی که در دوره رضاشاه بر علیه مردم آذربایجان شده بود، دیگر از حد و حساب بیرون بود؛ مردمی که در هر دوره تاریخی، کارهای بزرگی انجام داده بودند، مردمی که فرزندان غیور آن برای مبارزه در راه آرمان‌های بزرگ همیشه از خود کاری کارستان نشان داده بودند، مردمی که در زمینه فرهنگ، ادب، علم، هنر و... برای وطن‌شان سر بلند می‌کردند و آزادی به ارمغان آورده بودند، در دوره ۲۰ ساله رضاشاه موجودیت مادی و معنوی‌شان به تاراج رفت، رضا شاه اغلب فاشیست‌ترین و شوونیست‌ترین آدم‌های خود را برای احراز پست‌های کلیدی به آذربایجان گسیل می‌داشت. این افراد مطلقاً کاری برای مردم انجام نمی‌دادند؛ تنها مرغوبترین تولیدات آذربایجان را به بهای ناازل به مرکز صادر و پنجل‌ترین محصولات مناطق دیگر را به قیمت بالا به آذربایجان وارد می‌کردند؛ توهین‌هایی که به این آقایان بر علیه مردم زحمتکش آذربایجان می‌کردند شهره عام و خاص بود، که صحبت‌کردن در باره آنها از حوصله این مقال و از شرم این قلم خارج است. این همه را مردم آذربایجان می‌دید، لمس می‌کرد، درد می‌کشید و دم بر نمی‌آورد!

وقتی بر اساس موازانات جدید، رضاشاه به موزه تاریخ سپرده شد، مردم آذربایجان نفس تازه‌ای کشیدن آغاز کردند، در واقع با خاتمه جنگ جهانی دوم، فاشیسم در سراسر جهان شکست خورده بود؛ در ایران نیز به تبع آن باید تغییراتی صورت می‌گرفت. در راس این تغییرات سقوط رضاشاه قرار داشت. با سقوط رضاشاه هر چند هوای تازه‌ای در

گفتگو با آقای...

ادامه از صفحه ۹

بر این روند داشت. هر چند پیوند خوردن چپ و حقوق ملی (که آفریده استبداد شاهنشاهی بود) از یک طرف مانع از گسترش وسیع جنبش علیه ستم ملی می‌گشت ولی از طرف دیگر آن را از برخی زهرها مصون می‌کرد. چپ سراسری ایران در دهه‌های اخیر مسئله ستم ملی و تبعیض را عملاً به عنوان یک مسئله فرعی تلقی کرد و این پایمال‌شدن حقوق انسانی نیمه غیر فارسی زبان کشور را تابع نوسانات سیاست‌های خود نمود. این فرعی‌انگاری و این درک معیوب از مسئله «ستم مضاعف» پاسخ‌گوی نیازهای جامعه نبود. ضرباتی که به سازمان‌های چپ‌گرا در ایران و تفکر چپ در عرصه بین‌المللی فرود آمد، تاثیر عنصر چپ را بیش از پیش تقلیل داد. تقارن این شرایط با رشد اعتراضات علیه ستم ملی، در عمل میدان را برای رشد اندیشه‌های خام و نامنسجم فراهم کرد و تفکر افراطی از این آشفتنگی سود برد.

بنابراین چنان که پیشتر گفتم من سبب عمده رشد گرایش افراطی در جبهه اعتراض علیه ستم ملی در دهه‌های اخیر را در وهله نخست در ضعف نیروهای دموکراتیک محسوب می‌کنم...

□ چندی ماه پیش جمعی از روشنفکران و تشکلهای فرهنگی آذربایجان در جریان سفر خانمی به آذربایجان نامه‌ای خطاب به او نوشتند. در آن نامه خواهان رسیدگی به خواسته‌های «ملی - فرهنگی» مردم ترک‌زبان ایران شدند، که مورد حمایت بخش بزرگی از نیروهای چپ و مترقی قرار گرفت و در عین حال نقطه بسیار منفی در این نامه بود که

اشاره‌اشان نیز به کردهای ساکن آذربایجان بود. در صورتی که خواسته‌هایی که در آن نامه به عنوان خواسته‌های ملی-فرهنگی مردم آذربایجان مطرح شده بودند، خواست تمامی خلقهای تحت ستم کشورمان هستند. برای تحقق این خواسته‌ها مبارزه مشترک تمامی خلقهای کشورمان ضروری هست. به ویژه که کردها سالیان درازی هست که برای تحقق این خواسته‌ها با حکومت‌های مرکزی مبارزه می‌کنند. به نظر شما چرا در شرایط کنونی این موضوعات در نامه روشنفکران آذربایجان طرح می‌شود و چه تاثیرات منفی بر مبارزات خلقهای کشورمان برای احقاق حقوق ملی آنان بر جای می‌گذارد؟

● نامه مورد نظر در مضمون اساسی خود نشانی از رشد خودآگاهی ملی در آذربایجان و اعتراض علیه پایمال‌گشتن حقوق ابتدائی غیر فارسی‌زبانان کشور است. این نخستین بار است که در آذربایجان طی نیم قرن گذشته چنین ترکیب اجتماعی سندی علیه ستم ملی منتشر می‌کنند. البته اگر این نامه از طرف ما تنظیم می‌گشت طبعاً سیستم دیگری به خود می‌گرفت و به جای استناد به گفته‌های «رهبر» و یا تاکید به نقش ترکان ایران در ساختن فرهنگ اسلامی و... از مدخل حقوق بشر وارد موضوع می‌گشت. با این حال اگر نخواهیم جنبش‌ها را بر اساس ایده‌آل‌های خود مورد ارزیابی قرار دهیم، این نامه را باید یک حادثه مهم ارزیابی کرد. ولی متأسفانه دو عنصر بسیار منفی در این نامه وجود دارد که سبب اعتراض ما نیز گشته است. یکی از این دو، عدم اشاره مشخص به حقوق همه غیر فارسی‌زبانان کشور است و دیگری بند هفتم نامه که به مسائل آذربایجان غربی اشاره دارد. هر چند نویسندگان نامه با خواست اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی که شامل همه ساکنان کشور می‌گردد - شده‌اند، ولی تکیه بر همیاری فارس‌ها و

ترک‌ها در ساختن ایران و نپرداختن به همه ملل و اقوام ساکن ایران توجه‌ناپذیر است. متأسفانه این نوع خطاها را در میان روشنفکران ملیت‌های دیگر خود نیز می‌بینیم. در نوشته‌ها و سخنرانی‌های دوستان کردمان نیز به مواردی می‌توان برخورد کرد که بر هم‌پیوندی نژادی فارس‌ها و کردها تاکید می‌کنند و با استناد به «اشتراک نژاد» خواهان افغان‌نژادپرستی می‌گردند!!!. متأسفانه بعضی دوستان کرد نیز چنین وانمود می‌کنند که گوئی فقط ملت کرد است که زیر ستم ملی است. البته این یک خطاست و با هیچ نوع «سیاسی» قابل توجیه نیست. نه نشان‌دادن نیروی ترک و فارس در آفریدن فرهنگ اسلامی، مرتجعین و شوونیست‌های دو آتشه ایران را به لاف این ستم مجاب خواهد کرد و نه «اشتراک نژاد» کردها و فارس‌ها. ارتجاع ایران این‌ها را بیشتر نیز می‌دانست... در ایران سرنوشت همه آنان که تحت ستم ملی و تمرکزگرایی و تبعیض‌اند به هم پیوند خورده است و راهی جز هم‌پیوندی نیست. آنان که فکر می‌کنند با فراموش کردن یک بخش، خود راحت‌تر به حقوق انسانی و ملی خویش دست خواهند یافت، سخت در اشتباهند...

اما در باره بند هفتم نامه که خطای اساسی در آنجاست. به نظر من سیاستپوین آزادی‌خواه و همه دمکرات‌های ایران به جای آن که حواس خود را روی این بند متمرکز کنند، بهتر است نگران روندنهایی باشند که در غرب آذربایجان جریان دارد و این بند بخشی از آن است.

در سال‌های اخیر ترکیب جمعیت شهر ارومیه بهم خورده است. بخشی از هموطنان کرد ما به این شهر مهاجرت می‌کنند. در میان آذربایجانیان شایع شده است که این تغییر جمعیت ارومیه را جریانات معینی

آگاهانه سازمان می‌هند. ادعاهای برخی جریانات سیاسی کرد (در ترکیه و ایران) و برخی افراد در باره تعلق ارومیه و غرب آذربایجان به کردستان به آن شایعه دامن زده و تشنه‌ای را به وجود آورده است. نفس این شایعات - چه درست باشد چه نادرست - نشان‌دهنده توطئه‌هایی است که دشمنان دو ملت برادر کرد و آذربایجانی در تدارک آتند.

هم‌زمانی این توطئه‌ها با دوران رشد خودآگاهی ملی در آذربایجان سبب حساسیتهایی شده که این بار از سوی محافل افراطی و «ملت‌پرست» آذربایجانی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. من تردیدی ندارم که بند مورد نظر نامه، نتیجه اعمال نفوذ این تندروان آذربایجانی در تسنیکم نامه است و اکثریت امضاکنندگان با پذیرش مضمون اعتراضی کلی آن علیه ستم ملی، بدون دقت و حساسیت در اجزای آن، امضای خود را بر آن نهاده‌اند. (خطری که امضای نامه‌های سرگشاده اینچنینی همواره با خود دارد). بی‌تردید همانگونه که آذربایجانیان خود را محق می‌دانند (و یا مجبور می‌گردند) در جستجوی زندگی بهتر به مناطق دیگر کشور مهاجرت کنند، کردهای ایران نیز چنین حقوقی را دارا هستند و با هیچ منطق و قانونی نمی‌توان با آن مخالفت کرد. آن‌سانکه تهران (واقع در خارج از آذربایجان) را بزرگترین شهر ترک‌نشین ایران می‌دانند. با چه منطقی می‌توانند، با نامیدن ملت کرد بنام «قومی خاص»، مخالف مهاجرت آنان به ارومیه باشند و نگران «زاد و ولدهای» آنان. آنچه نگران‌کننده است این تخم نثار ملی است که کاشته می‌شود و نامه باید مسئولانه، علیه این پدیده عکس‌العمل نشان می‌داد. متأسفانه متأسفانه چنین نشده است و بجای تلاش برای خنثی‌کردن توطئه‌ای که علیه همه مردمان ساکن

منطقه تدارک دیده می‌شود، بند هفتم نامه، خود در خدمت همان توطئه‌ها قرار گرفته است. خود این نامه ثبوت مجددی است بر هشجاری نیروهای آزادیخواه، بر ضرورت تجزیه شفاف نیروها و ضرورت سامانیابی و حرکت مستقل نیروی دموکراتیک در آذربایجان. با این همه به نظر من محکوم‌کردن همه نامه بخاطر ماده هفتم آن اشتباهی است و نباید به آن میدان داد. این کار نه متصفانه است و نه عاقلانه. باید با در نظر گرفتن مضخضات مرحله فعلی رشد جنبش اعتراضی علیه ستم ملی در آذربایجان برخوردی منطقی و متعادلانه و بی‌طرفانه با آن کرد و با یک کاسه کردن این جنبش وسیع نامنسجم و با سیاست‌های نسجیده آنرا به دام افراطیون نراند. دشمنان دو ملت آذربایجانی و کرد برای کاشتن تخم کین و برادرکشی میان این دو ملت در تقلا هستند. شواهد بسیاری بر این ادعا در دست است. این موضوع وظیفه بسیار حساسی را بر دوش نیروهای مردم‌دوست و دمکرات کرد و آذربایجانی و همه کشور قرار می‌دهد. باید با تاکید بر برادری و هم‌سرنوشتی این دو خلق، با اقبای نقشه‌های دشمن و تلاشهای «ملت‌پرستان» هر دو طرف، از همین الان باید جلوی کاشته‌شدن این تخم کین را گرفت. میراث جنبش ۲۱ آذر و جنبش ملی کردستان در سالهای ۲۴ - ۲۵، دستمایه ارجمندی در تامین هر چه بیشتر پیوندهای میان خلقهای کرد و آذربایجانی و خنثی‌کردن تلاشهای دشمن است. با توجه به وضعیت جنبش ملی کردستان و وجود سازمانهای گوناگون سیاسی کرد، نقش رفقا و دوستان آزادیخواه کردمان در این میان، نقشی بسیار حساس خواهد بود. این به تعارف است و نه کاستن از بار مسئولیت آزادیخواهان آذربایجان. حقیقتی است که نمی‌توان پنهان کرد. □

ایران: عدالت خشن

- این اولین بار نیست که سیستم قضائی ایران به روابط دوستانه آقای خاتمی با اتحادیه اروپا آسیب رسانده است
- اتحادیه اروپا با این نقطه نظر اصلاح طلبان و سبعم رأی است که این دادگاه یک طرح ناشیانه و مخفیانه برای پشت میله های زندان فرستادن برخی از مؤثرترین حامیان آقای خاتمی بوده است.

از سال ۱۹۹۷، زمانی که محمد خاتمی بعنوان رئیس جمهور ایران انتخاب شد، اتحادیه اروپا تلاش کرده از انتقاد کردن از راه‌هایی که مورد سوءاستفاده روحانیون محافظه کار قرار گیرد، خودداری کند. روحانیون محافظه کاری که با تلاش‌های رئیس جمهور برای تبدیل کشور به اتحادیه اروپا با آرائی که در سیزدهم ژانویه توسط قاضی محافظه کار برای هشت پشتیبان شناخته شده رئیس جمهور صادر شده نمی‌تواند دوام یابد. احکامی که بطور تکان‌دهنده‌ای زندانی‌های طولانی بریده‌اند و عمدتاً برای آنچه که گفته یا اندیشیده شده، صادر گردیده است.

گذشته زمانی که آقای خاتمی بعنوان اولین رهبر ایرانی بعد از انقلاب ۱۹۷۹ از آلمان و فرانسه بازدید کرد، مورد تحسین قرار گرفت. اکنون با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری که برای ماه ژوئن پیش بینی شده، محافظه کاران ممکن است تلاش کنند در دستاوردهای سیاست خارجی خرابکاری کنند. اگر چه محافظه کاران مقدس‌مآبانه علیه حرف‌های آقای فیشر اعتراض می‌کنند اما آنها بدون شک خودشان طالب روابط خوب با آلمان بعنوان یکی از پزیرنده‌ترین شرکای تجاری ایران هستند. آنچه آنها دوست ندارند این است که بهبود روابط به سود آقای خاتمی تمام شود.

این اولین بار نیست که سیستم قضائی ایران به روابط دوستانه آقای خاتمی با اتحادیه اروپا آسیب رسانده است. محکومیت سال گذشته یهودیان ایرانی بر پایه اتهام پوچ جاسوسی باعث شد که وزیر خارجه بریتانیا برنامه ملاقات خود از ایران را لغو کند. گرهارد شرودر صدراعظم آلمان در پانزدهم ژانویه آقای خاتمی را مطمئن کرد که برنامه آمدن به ایران را منتفی نکرده است. اما شدت احکام صادره این را نامحتمل می‌سازد که آقای شرودر مایل به عرضه تصویری از آقای خاتمی به‌مثابه یک دولت‌مرد مقتدر در آینده نزدیک بخصوص قبل از انتخابات باشد.

اتحادیه اروپا با این نقطه نظر اصلاح طلبان و سبعم رأی است که این دادگاه یک طرح ناشیانه و مخفیانه برای پشت میله‌های زندان فرستادن برخی از مؤثرترین حامیان آقای

جرم بیشتر آنها نه در ایران که در آلمان در کنفرانسی اتفاق افتاده که توسط وابستگان به حزب سبزها، از مؤتلفین دولت آلمان، سازماندهی شده بود. آنچه مساله را پدیدتر می‌کند موضوع یکی از محکومین بنام سعید صدر مترجم در سفارت آلمان در تهران است. به همین خاطر یوشکا فیشر وزیر خارجه آلمان، از رهبران برجسته حزب سبزها احتمالاً با احساسات دردم آمیخته‌ای در روز تعطیل سفیر ایران در برلین را برای ادای توضیحات به وزارت خارجه فراخواند. اتحادیه اروپا روز ۱۶ ژانویه نگرانی خود را از «احکام خشن» ابراز داشت.

یکی از دلایل محبوبیت آقای خاتمی در کشورش، راهپایانی است که او برای بهبود روابط با کشورهای اروپائی دنبال می‌کند. سال

خاتمی بوده است. هیچ کس پنهان نمی‌کند که کنفرانس برلین که تصور می‌شد سکوتی برای اصلاح طلبان در ایران باشد به صحنه تظاهرات خشن و پرچنجال ناراضیان تبعیدی تبدیل شود. یک زن با رقصیدن قواعد اسلامی ایران را زیر پا گذاشت و مردی با برهنه شدن اثار شکنجه روی بدنش را به نمایش گذاشت. اما تلویزیون دولتی ایران که در کنترل محافظه کاران است با نمایش مکرر صحنه‌های ناخوشایند و حذف قسمت‌هایی که تصویر خیلی بهتری از شرکت‌کنندگان در کنفرانس را منعکس می‌کرد، معرکه بپا کرد.

آراء صادر شده بشدت بوی سیاسی دارند. برخی معتدل‌ها آزاد شدند، اما از چهارده نفری که در کنفرانس شرکت کردند، قاضی هفت نفر را به جرم تشکیل «یک گروه با هدف از بین بردن امنیت ملی» مجرم شناخت. پرونده دو نفر از محکومین، خلیل رستم‌خانی و آقای صدر ارتباط کمی با کنفرانس داشت. آنها در کنفرانس نیز شرکت نداشتند. اما این امر مانع محکوم کردن آنها بطور ویژه به هشت و ده سال زندان بخاطر رد و بدل کردن نشریات مخالف نشد. آنها کمونیست‌های قدیمی هستند و رژیم از کمونیست‌های قدیمی متنفر است.

هیچ کس از اینکه اگر گنجی به ده سال زندان بعلاوه پنج سال تبعید داخلی محکوم شد، تعجب نکرد. او بیش از هر روزنامه‌نگار دیگری در افشای اسرار مجرم‌بودن سران رژیم نقش داشته است. و علی‌افشاری کسی که به پنج سال زندان محکوم شد یک رهبر مبارز دانشجویی است که خیلی شجاعانه لغزش‌ناپذیری رهبر عالی ایران را به زیر سوال قرار داده است.

برگزاری سی و چهارمین کنگره فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر

انتخاب دوباره عبدالکریم لاهیجی در سمت نایب رئیس

پس از چهار روز بحث و گفتگو، «فراخوان کازابلانکا» که تبلور خواسته‌های شرکت‌کنندگان در سمینار است، در شش صفحه و هفت بند، صادر شد و در معرض افکار عمومی و رسانه‌های گروهی قرار گرفت. در این فراخوان به ارتباط تنگاتنگ بین صلح و دموکراسی از یک سو و تعقیب و مجازات جنگ‌افروزان و متجاوزان به حقوق بشر، از سوی دیگر، اشاره شد و با توجه به اصل تفوق و الویت عهدنامه‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی بر قوانین داخلی و ضرورت تشکیل دادگاه جزائی بین‌المللی که اساسنامه آن در ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸ مورد تصویب نمایندگان ۱۲۰ کشور قرار گرفت و تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ عهدنامه راجع به این اساسنامه به امضای ۱۳۹ کشور رسید، از کشورهای امضاکننده درخواست شده است که تصویب نهائی این عهدنامه در مجالس قانون‌گذاری خود را به منزله یک تعهد سیاسی جهانی در راستای مبارزه با مصوبیت از مجازات، به شمار آورند. همچنین در این فراخوان خواسته شده که سایر کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر و از جمله کنوانسیون بر ضد شکنجه و مجازات‌های بدنی و کنوانسیون عدم شمول مرور زمان نسبت به جنایات جنگی و جنایات ضد بشریت نیز به تصویب کشورهای که تاکنون به این کنوانسیون‌ها ملحق نشده‌اند، برسد.

سمینار دوم در باره افشای فاجعه‌بار «جهانی‌کردن» در کشورهای منطقه جنوب، ویژه نسبت به گروه‌های محروم، در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، با شرکت نمایندگان بیش از یکصد سازمان حقوق بشری، در روزهای ۱۰ و ۱۱ ژانویه در کازابلانکا برگزار گردید.

اما بزرگ‌ترین تحول در ساختار فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر در جریان سی و چهارمین کنگره این سازمان که در روزهای ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ ژانویه برگزار شد، صورت پذیرفت. و آن اینکه برای نخستین بار یک

(شرکت‌ها و دولت‌ها) یک کاپیتالیسم انحصاری جهانی شده و خلق‌ها و طبقات اجتماعی بود که، دیکتاتوری اقتصادی را در می‌کنند.

جنگ مدون ۲۰ ساله (۱۹۴۵-۱۹۱۴)

ویژگی سال‌های بین ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵، از یک طرف «جنگ سی ساله» برای به چنگ آوردن ارنیه هژمونی بریتانیا، بین آلمان و ایالات متحده بود و از طرف دیگر تلاش برای «رسیدن به رشد و توسعه با وسایل دیگر»، یعنی از طریق ساختمان سوسیالیسم در شوروی.

در کشورهای اصلی سرمایه، هم پیروزمندان و هم مغلوبین جنگ بین ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ تلاش نمودند تا - با همه مشکلات - پندار لیبرالیسم جهانشمول را از نو زنده سازند. بدین سبب استاندارد طلا بازگردانده شد و امپریال‌های استعماری با به کار بستن قوه قهریه یا بر جاماندند؛ لیبرالیزه کردن اقتصاد دوباره به جریان افتاد. تحرک ایجاد شده توسط پیوسته اقتصادی در امریکا که بیش از همه از طریق به کار بستن خط مونتاژ و تولید زنجیره‌ای مورد حمایت قرار می‌گرفت، برای مدت کوتاهی نشان از آن داشت که، همه چیز به خوبی پیش می‌رود. اما این بهبودی ناپایدار بود و هنگامی که در سال ۱۹۲۹ بحران بزرگ در گرفت، مجموعه اقتصاد جهانی در هم فرو ریخت و سال‌هایی که از پی آن آمدند، کابوسی بیش نبودند. عکس‌العمل‌های سهمگین قدرت‌های اقتصادی، مشابه تلاش‌هایی بود که در دهه ۸۰ و ۹۰ قرن بیستم از طریق به کار بستن استراتژی‌هایی برای کاهش تورم، که بحران را صرفاً تشدید کرده و باعث رکود گشته و بیش از همه موجب افزایش بیکاری توده‌ای گردید، بود. چنین چیزی برای قربانیان بدتر از آن زمانی بود که سیستم تأمین اجتماعی دولتی به ندرت وجود داشت. قدرت‌های امپریالیستی هم چنان برای به دست آوردن مناطق تحت نفوذ و استعماری رقابت می‌نمودند، کاری که اجباراً به جنگ جهانی دوم ختم گردید. جوامع غربی عکس‌العمل کاملاً متفاوتی در رابطه با این فاجعه اقتصادی در اواخر دهه ۲۰ از خود نشان دادند.

بعضی‌ها در فاشیسم فرورفتند (آلمان، ژاپن، ایتالیا) تا بدین ترتیب تغییر در مناسبات جهانی قدرت را به نفع خود تحمیل کنند. آمریکا و فرانسه بیشتر یک استثنا بودند. با برنامه جدید (New Deal) روزولت و جبهه مردمی در فرانسه تلاش گردید تا توسط سیاست اقتصادی فعال دولتی (بنا حمایت از طبقه کارگر) از بحران بیرون آیند. این مدل اما

نخست پس از ۱۹۴۵ به طور کامل رشد یافت. در کشورهای پیرامونی فروپاشی «عصر طلایی» باعث رادیکالیزه شدن مبارزات ضدامپریالیستی گردید. در بعضی از کشورهای امریکای لاتین که پیش از همه از استقلال دولت ملی خود سود می‌بردند، اشکال مختلف ناسیونالیسم پوپولیستی به وجود آمدند - در مکزیک سنت‌های انقلاب دهقانی سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۰ دوباره زنده گردیدند، در آرژانتین در دهه ۴۰ موفقیت از آن پرونیسم گردید. چنین تحولی را در شرق در کمالیسم ترکی می‌بینیم.

شورای نگهبان، نگهبان قوانین زن‌ستیز

طرح لغو ممنوعیت اعزام دانشجویان دختر به خارج از ایران پس از چهار ماه بحث در کمیسیون‌های مجلس شورای اسلامی و تصویب در مجلس، سرانجام با مخالفت شورای نگهبان مواجه شد و شورای نگهبان آن را به دلیل مخالفت با شرع رد کرد. بر اساس ماده ۱۳ این طرح که در سال ۱۳۶۴ تصویب شده است، تنها دانشجویان پسر و یا زنان متأهلی که در معیت همسر خویش باشند، می‌توانند داوطلب اعزام به خارج از کشور باشند. ۳۰ تن از نمایندگان مجلس طرحی را ارائه داده بودند که بر اساس آن تبصره ۱ ماده ۳ حذف شده بود. حذف این تبصره به دانشجویان دختر نیز این امکان را می‌داد که برای تحصیلات به خارج اعزام شوند.

این طرح بحث‌های بسیاری را نیز برای مجلسیان برانگیخت. بسیاری از مخالفین طرح عنوان می‌کردند که برای جلوگیری از به فساد گرفتار آمدن دختران نباید آنها به تنهایی به خارج از کشور بروند. کار چنان بالا گرفت که حتی مکارم شیرازی در مهر ماه طی نامه‌ای به مجلس نوشت: «تصویب اینگونه قوانین مجلس از از جامعه دینی کشور دور می‌سازد و این ضایعه‌ای بزرگ برای مجلس خواهد بود».

این طرح در حالی در مجلس به تصویب رسیده بود که پس از انتخابات مجلس ششم و وعده‌های انتخاباتی نمایندگان، زنان انتظار داشتند که گام‌های جدی برای تغییر قوانین در راستای منطبق کردن آن بر حقوق اولیه زنان برداشته شود. مجلس شورای اسلامی با کندی بسیار سرانجام این طرح را در دستور قرار داد.

علیرغم آنکه این طرح حتی در صورت تصویب و اجرا، محدوده بسیار کوچکی از زنان را در بر می‌گرفت که طبق طبیعت جمهوری اسلامی همراه با مقررات پذیرفتنی است، ولی از آنجایی که قدم کوچکی در راه شناخت حقوق اولیه انسانی زنان و به رسمیت شناختن آنها و به عنوان یک انسان مستقل و بدون وابستگی به شوهر و پدر بود، خود گامی به جلو بود. این طرح همانطور که انتظار می‌رفت با سد شورای نگهبان روبرو شد. شورای نگهبان به وظیفه خود که همانا نگهبانی از قوانین ارتجاعی و زن‌ستیز در جمهوری اسلامی است، وفادار ماند و این طرح را رد کرد، همانطور که قبلاً طرح مصادق عسر و حرج جهت تقاضای طلاق از سوی زن را رد کرده بود.

شورای نگهبان نماینده طرز فکر حاکم در کشور ماست که زنان را فاقده قوه تشخیص و عامل فساد می‌شناسند، از این رو اهرم‌های حکومتی و همچنین افراد مذکر خانواده وظیفه هدایت این موجود را بر عهده دارند. موجودی که بدون وابستگی به پدر و برادر و یا همسر اصولاً به رسمیت شناخته نمی‌شود. ما این اقدام شورای نگهبان را به شدت محکوم می‌کنیم، و اطمینان می‌دهیم که زنان کشور ما به هیچ وجه اینگونه تحمیلات ارتجاعی را نمی‌پذیرند.

کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت
۲۸ دیماه ۱۳۷۹

اقتصاد سیاسی قرن بیستم

ادامه از صفحه ۱۲

زمانی که در چین از انقلاب ۱۹۱۱ به بعد، جنگ داخلی بین کومین تانگ و کمونیست‌ها در جریان بود. در مناطقی که رژیم‌های استعماری هنوز در قدرت بودند به وجود آمدن جنبش‌های ناسیونال - پوپولیستی را برای چند دهه ساله به عقب انداختند.

بدون ارتباط با بقیه جهان، شوروی تلاش داشت تا راه رشد جدیدی را اتخاذ نماید. هنگامی که در دهه بیست هنوز هم در شوروی به حمایت و پشتیبانی از طریق به وقوع پیوستن انقلاب جهانی امید بسته بودند؛ بالاخره همه کوشش‌ها با هدف جبران وقت از دست رفته، بر روی برنامه‌های پنج ساله استالینی تمرکز یافتند. شعار سوسیالیستی لنین با عنوان «قدرت شورواها به اضافه الکتروفیکاسیون» در راستای یک انقلاب صنعتی جدید که می‌بایستی در آن، الکتریسیته و الکترونیک جای ذغال سنگ و فولاد را می‌گرفتند، در واقع قابل پیاده کردن نبود. بالاخره پای‌بندی به راه رشد سنتی (ذغال سنگ و فولاد) بر راه رشد شورائی غلبه و مضمون آن را تهی نمود و راه رشد شورائی تنها به عنوان یک پوشش ادامه حیات داد.

در اصل یک حکومت استبدادی شکل گرفت که بدون توجه به سیاست اجتماعی - پوپولیستی‌اش وظیفه انباشت را برای برنامه مرکزی‌اش قابل بود. چنین چیزی البته تعجب‌آور نیست چرا که اتحاد آلمان و یا مدرنیزه کردن ژاپن هم در درجه اول حاصل کار دموکرات‌ها نبود و سیستم شوروی هم تا آنجایی که به تسریع انباشت و ساختن قدرت نظامی مربوط می‌شد، کارآمد بوده و می‌توانسته با کشورهای اصلی کاپیتالیستی مقابله نماید. کاری را که برای اولین بار با پیروزی بر هیتلر و بعداً با شکست انحصار بمب اتمی و با دست‌یابی به برابری استراتژی در رابطه با موشک‌های اتمی ثابت نمود.

ادامه دارد

کاد

ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

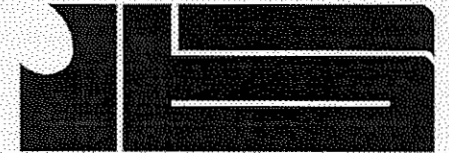
بهرروز خلیق

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهزاد کریمی

علی مختاری



چهارشنبه ۵ بهمن ۱۳۷۹ - ۲۴ ژانویه ۲۰۰۱ دوره سوم - شماره ۲۴۹
KAR - No. 249 Wednesday 24. Jan. 2001
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت:
آدرس پست الکترونیکی:

http://www.fadai.org
kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: معادل ۲ مارک آلمان
بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v آدرس:
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

I.G.e.v آدرس:
22 44 20 32
37 05 01 98
Stadtsparkasse Köln

دارنده حساب:
شماره حساب:
کد بانک:
نام بانک:

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام: Name:

نشانی: Address:

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نمبر)

به آدرس بست کنید!

اقتصاد سیاسی قرن بیستم

برگردان: ع. بهار

سمیر امین

برگرفته از «اتوبی گرانو» شماره ۱۱۹

نخنگان مدرن‌گرا در کشورهای پیرامونی هم اعتقاد داشتند که چیزی خارج از منطق مسلط کاپیتالیسم قابل تصور نیست.

اما آن «عصر طلایی» پس از سپری شدن حداکثر ۲۰ سال به پایان رسید. بعضی‌ها با استعداد خارق‌العاده‌ای مثل لنین (لنین آن زمان خیلی جوان بود) این موضوع را پیش‌بینی نمودند، اما کسی به آنها گوش نداد. با لیبرالیسم که برابر با سلطه بدون قید و شرط سرمایه است، ممکن نگردد تا بکسی از تضادهای سیستم به شکل قابل توجهی تقلیل یابد. از این رو جنبش‌های جدید هر چه بیشتری از صفوف طیف‌های احزاب کارگری تخیلی و سندی‌کا‌های موافق کاپیتالیسم به وجود آمدند. جهانی شدن لیبرالی می‌توانست تنها به یک نتیجه ختم گردد: نظامی شدن روابط بین قدرتهای امپریالیستی که در نتیجه به جنگ منتهی گردید و در شکل گرم و سرد خود ۳۰ سال (۱۹۴۵ - ۱۹۱۴) طول کشید. در پشت آرامش ظاهری «عصر طلایی»، مدتی بود که ناآرامی‌های اجتماعی حتی خارج از اروپا هم در حال رشد بوده و نزاع‌های ملی و بین‌المللی شکل می‌گرفتند. در چین اولین نسل مستغنین مدرن‌نیزاسیون کاپیتالیستی قدرت را به دست آوردند. حتی امروزه هم تأثیرات انتقاد بنیادی آنها از کاپیتالیسم در هندوستان، جهان عرب و امریکای لاتین قابل مشاهده است. این انتقاد سه منطقه مذکور را به تسخیر خود در آورده و بیش از سه چهارم از قرن بیستم بر روشنفکران آنجا مسلط بود. بیش از ۷۰ سال از قرن ما متأثر از پروژه‌های کم و بیش رادیکال برای دگردیسی مناطق پیرامونی اقتصاد جهانی بود. این کار از طریق پروژه‌هایی که جهانی شدن تخیلی لیبرالی «عصر طلایی» را رد می‌کردند، ممکن گردید. بنابر این قرن پایان یافته، قرن کشمکش‌های تند بین حاکمان اصلی ادامه در صفحه ۱۱

ورن (در زمانی به زبان انگلیسی) قهرمان رمان خود را در عرض ۸۰ روز دور جهان می‌گرداند. در آن زمان برای او دهکده جهانی واقعیت پذیرفته بود. اقتصاد سیاسی قرن ۱۹ متأثر از چهره‌های بزرگ کلاسیک (آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و مستند برجسته آنها کارل مارکس) بود. پیروزی جهانی شدن در اواخر قرن، نسل جدیدی از تنوریسین‌ها را به وجود آورد که بیش از همه تلاش می‌کردند تا ثابت نمایند که، کاپیتالیسم «مغلوب نشدنی» است، چرا که او بیانگر آخرین حرف عقلانی جهانشمول و ماندگار است. لئون والراس به یکی از شخصیت‌های مرکزی این نسل تبدیل گردید و مطمئناً اتفاقی نیست که او مورد «توجه دوباره» اقتصاددانان امروزی قرار می‌گیرد. اما همان‌گونه که والراس در زمان خود - با توجه به زحمات زیادی - با موفقیت اندکی در رابطه با اثبات این موضوع که، بازارها از سیستم خودنظم‌دهی برخوردارند، روبرو گردید؛ همان‌طور هم نوکلاسیک‌های عصر جدید کامیابی چندانی در رابطه با اثبات این موضوع نخواستند داشت. ایدئولوژی لیبرال که امروزه بر همه چیز مسلط است، جامعه را از افرادی تشکیل می‌دهد که از این موضع تقلیلی مدعی می‌گردد که توازن به وجود

آمده توسط بازارها، هم حداکثری از برابری اجتماعی را به وجود می‌آورد و هم ثبات و دموکراسی را تضمین می‌کند. از هیچ تلاش و کوششی کوتاهی نمی‌شود تا تئوری یک کاپیتالیسم ایده‌آل، جانشین تحلیل تضادهای واقعی کاپیتالیسم گردد. نقطه آغاز هم طرح تئوری اقتصادی عامیانه در کتاب‌های درسی به قلم آلفرد مارشال بود که در زمان خود به «انجیل» اقتصاددانان جهانی شدن تبدیل شد. به نظر می‌رسید که وعده‌های داده شده در آنجا، در رابطه با یک لیبرالیسم جهانی شده - البته برای مدتی - در «عصر طلایی» به واقعیت پیوندند. پس از ۱۸۹۶ بر اساس انقلاب دوم صنعتی، رشد اقتصادی دوباره‌ای به وجود آمد. انحصارات شکل گرفتند و بازارهای مالی بین‌المللی رونق یافتند. «پشت‌سر گذاشتن بحران» در آن زمان نه تنها ایدئولوگ‌های سرمایه را قانع نمود، بلکه همچنین موجب آن گردید تا احزاب سیاسی مختلفی مواضع انتقادی خود نسبت به سیستم را کنار گذاشته و به مدار سازندگان صرف آن وارد گردند. این تحول شباهت زیادی به آن چیزی دارد که امروزه بعد از گذشت صد سال، سویال دموکراسی به رهبری تونی بلیر و گرهارد شرودر از نو به نمایش می‌گذارند.

قرن بیستم به ۲۰ به ۱ تغییر پیدا نمود. موج جدید جهانی شدن که حدود ۱۹۰۰ به عنوان «پایان تاریخ» جشن گرفته شده بود، در نیمه دوم قرن نوزدهم با «بازگشتی» چین و امپراتوری عثمانی (۱۸۴۰)، با شکست سپاه استعمار بریتانیا در هندوستان (۱۸۵۷) و تقسیم آفریقا (از ۱۸۸۵) به وجود آمد. این موج اما باعث تسریع پروسه انباشت سرمایه نگردید، برعکس به بحران ساختاری از ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۶ منتهی شد؛ سناریویی که دقیقاً صد سال پس از آن دوباره تکرار گردید. این اولین بحران جهانی شدن با فاز جدیدی از انقلاب صنعتی (استفاده از الکترونیک در تولید، نفت، پیدایش اتوموبیل و هواپیما) همراه بود و از آن انتظار می‌رفت تا شرایط زندگی انسان‌ها را اساساً تغییر دهد؛ موردی که شباهت واضحی با عصر کنونی و انتظار مشابهی از آن الکترونیک می‌رود را، نشان می‌دهد. تشابهاتی هم در رابطه با اولین انحصارات صنعتی و مالی وجود دارد که در واقع «باز یکران جهانی» آن عصر بوده‌اند. در عرصه مالی هم، جهانی شدن مناسبات ارزی به شکل استاندارد طلا - استرلینگ شکل گرفت و همچنین بازگشتی بازارهای تازه بورس حوجیا هیستری سوداگری شبیه امروز گردید. و بالاخره ژول

«عصر طلایی» در عین حال نشانگر یک دوره تغییرات رادیکال بوده، که با اولین انقلاب صنعتی، دولت ملی مدرن و بورژوازی در شمال غربی اروپا شکل گرفت تا از آنجا بقیه قاره و همچنین امریکای شمالی و ژاپن را تسخیر نماید. مناطقی که پیش از این صرفاً در حاشیه عصر مرکانتالیسم قرار داشتند - امریکای لاتین و هند انگلیسی و هلندی - از این «انقلاب دوگانه» جدا ماندند. در همان حال امپراتوری‌های قدیم آسیا (چین، ایران، عثمانی) به عنوان کشورهای پیرامونی جدید در پروسه جهانی شدن، که هنوز هم ادامه دارد، وارد گردیدند. بالاخره پیروزی متروپل‌ها و سرمایه‌داری که از آنجا جهانی گردید، نمود خود را در انفجار جمعیتی، که سه اروپا را در جمعیت جهان از ۲۳ درصد (۱۸۰۰) به ۳۶ درصد (۱۹۰۰) افزایش داد، نشان می‌دهد. محدود بودن انقلاب صنعتی به اقتصادهای «سه قطب»، باعث به وجود آمدن قطب‌بندی جهانی ثروت گردید، که تا آن زمان وجود نداشته است. تا پیش از انقلاب صنعتی تفاوت تولید بین گروهی از ملت‌ها، که حدوداً سه چهارم جمعیت جهان را در برمی‌گرفت، هیچ وقت بیشتر از ۲ به ۱ نبوده است. این تناسب در

چرا پورتوالجره؟

برگرفته از: لوموند دیپلماتیک

در پایان ژانویه ۲۰۰۱ شهر پورتوالجره، در برزیل، پذیرای جنبش‌های مردمی از سراسر جهان به منظور تشکیل اولین اجلاس اجتماعی جهانی می‌باشد. اجلاس اجتماعی جهانی اجلاسی است از تشکل‌های مختلف از کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا تشکیل می‌شود و بنوعی ادامه جنبشی است که در سال ۱۹۹۹ در سیاتل در اعتراض به کنفرانس سازمان تجارت جهانی و سپتامبر گذشته در پراگ به نشست سالیانه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی شکل گرفت

می‌کنند و یا جلسه سران ۷ کشور و یا آخرین آن، جلسه اتحادیه اروپا در نیزا. حوادث سیاتل در اجلاس سال گذشته داووس تغییر عمیقی داشت. هرآلند تریبون در ۲ فوریه ۲۰۰۰ نوشت: در داووس هر سال یک موضوع یا شخصیت، موضوع مرکزی بود و امسال بدون شک سیاتل بر زبان‌ها بود. بسیاری از معتقدین سرخست مدل اقتصادی مسلط، اکنون بر دموکراسی‌زدایی حاصل از جهانی شده آگاه شده‌اند و از مدتی پیش بطور جدی به آن فکر می‌کنند که چگونه نرم‌ها و راه‌های عملی شدن «جهانی شدن» را دموکراتیزه کنند. آلن گرینسپان رئیس بانک مرکزی آمریکا در این مدت شخصاً به این موضوع اعتقاد پیدا کرده است که: «جامعه‌ای که بخش‌های مهمی از آن، کارکرد آن را ناعادلانه بیابند، نمی‌تواند موفق باشد». این «بخش‌های مهم» جامعه که امروز علیه بربریت اقتصادی مقاومت می‌کنند، و به اصطلاح «دورنمای شکست‌ناپذیری» نو لیبرالیسم را رد می‌کنند، تمام دنیا در پورتوالجره جمع می‌شوند و تلاش می‌کنند که پایه‌های یک قدرت التراناتیو موثر را بگذرانند. چرا در پورتوالجره؟ زیرا پورتوالجره در چشم‌اندازی که دنیای دیگری را امکان‌پذیر می‌داند، به عنوان یک شهر سمبل، عمل می‌کنند. پایتخت استان جنوبی برزیل که در مرز آرژانتین و اروگوئه قرار دارد و به یک شهر در حال تجربه کردن تبدیل شده است، و

در پورتوالجره شهری واقع در جنوب برزیل، از ۲۵ تا ۳۰ ژانویه ۲۰۰۱، به مناسبت تشکیل اولین اجلاس اجتماعی - جهانی تمام نیروها و گروه‌هایی که به نحوی به جهانی شدن نو لیبرالی انتقاد دارند، جمع می‌شوند. این تجمع مانند سیاتل یا واشینگتن و یا پراگ نیست که در آنجا علیه بی‌عدالتی اجتماعی و نابرابری و همچنین فوابع ناشی از خشونت‌های نو لیبرالی در جهان اعتراض شد. در پورتوالجره بیشتر مسئله بر سر تلاش سازنده‌ای است که می‌خواهد چارچوب نظری و عملی برای گلوبالیزاسیون از نوع دیگری طراحی کند. مسئله بر سر آن است که اعتقاد پیدا کنیم که جهان نوع دیگری با همبستگی بیشتر و کمتر غیرانسانی امکان‌پذیر است. در همان زمانی که در پورتوالجره، شورشیان بین‌المللی جمع می‌شوند، در داووس نیز اجلاس جهانی اقتصاد تشکیل می‌شود، در این اجلاس که از سال‌ها پیش مرتباً برگزار می‌شود اروپایان جدید جهان بخصوص کارگزاران جهانی شدن شرکت می‌کنند. آنها نمی‌توانند نگرانی خود را کاملاً پنهان کنند. آنها اعتراضات مردم را جدی می‌گیرند، اعتراضاتی که پس از سیاتل در هر جایی که یکی از سازمان‌های مسلط بر جهان، جلسه سران برگزار می‌کنند، برپا می‌شود، چه صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی و یا سازمان تجارت جهانی و یا سازمان‌هایی که در زمینه همکاری‌های اقتصادی و توسعه کار

درباره تشکیل اولین اجلاس اجتماعی جهانی ابزارها و دیکتاتورها

ترجمه: شهلا فرید

نوام چامسکی

لیبرالیسم و پروتکسیونسم (سیاست حمایتی گمرکی برای تولیدات ملی) در بسیاری از عرصه‌های استراتژیکی می‌باشد، مانند صنعت داروسازی، که کنسرن‌ها با ائتلاف‌های عظیم، از طریق انحصار قیمت برای خود سودهای کلان تضمین کردند. مشخصه مهم باصطلاح «سالهای تیره» گسترش بی‌اندازه حجم در گردش کوتاه‌مدت سرمایه مالی است تا جایی که امکان برنامه‌ریزی دولتی‌ها را کاهش داده و در نتیجه حق حاکمیت مردم را در کشورهای دموکراتیک محدود می‌کند. امروزه شکل «تجارت» بطور کلی تغییر کرده است، زیرا بخش بزرگی از کالاها در کشورهای ثروتمند در گردش است و توسط شرکتهای عظیم کنترل می‌شود. غیراز تهدید دائمی شرکتهای بزرگ مبنی بر انقراض تولید به کشورهای دیگر، وضعیت توصیف‌شده سلاخی نیرومند علیه کارکنان و همچنین دموکراسی می‌باشد. سیستم مستح از این وضعیت را می‌شود بعنوان (مرکانتالیسم کنسرن‌ها) طبقه‌بندی کرد، جایی که در آن تصمیمات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی هرچه بیشتر در نهادهای خصوصی تمرکز می‌یابد بدون آنکه مکانیسم کنترل اجتماعی بر آن اعمال شود. این تمرکز قدرت یادآور جمله قابل‌فکر جیمز مدیسون یعنی «ابزارها و دیکتاتوری دولت‌ها» است که او از طریق آن در ۲۰۰ سال پیش تهدید علیه دموکراسی را هشدار داده بود. همانگونه که انتظار می‌رفت، انتگراسیون جهانی در دوره دوم پس از جنگ اپوزیسیون مهمی در سراسر جهان بوجود آورد. اجلاس اجتماعی جهانی در برزیل از این زاویه، فرصتی را برای اتحاد نیروهای مردمی از رنگها و نژادهای مختلف، از کشورهای ثروتمند و فقیر فراهم می‌کند تا در راستای دفاع از منافع اکثریت مردم تحت‌ستم دنیا، که حقوق اولیه‌شان دائماً در معرض تعرض است، ساختار التراناتیوی ارائه دهند. منبع: نشریه آلمانی فرایتاگ ۲۰۰۱

دوران پس از جنگ را از نظر انتگراسیون اقتصاد جهانی می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: تا اوایل سالهای دهه ۷۰ دوره برتون وود بود. در این دوره ارزش پول تنظیم می‌شد و بر انتقال سرمایه کنترل صورت می‌گرفت. سپس دوره فروپاشی سیستم برتون وود فرارسید. بسیاری از اقتصاددانان از دوره اول بعنوان «سالهای طلایی» سرمایه‌داری صنعتی و از دوره دوم بعنوان «سالهای تیره» نام می‌برند. دوره دوم در سرتاسر جهان با سقوط شاخص‌های اقتصاد بزرگ (درصد رشد، بهره‌دوری و سرمایه‌گذاری) و افزایش نابرابری‌های اجتماعی شناخته می‌شود که با پدیده «گلوبالیسم» و سیاست تعدیل ساختاری و «فره‌ها» مشخص می‌شوند. این سیاست از سال ۱۹۹۰ در اکثر کشورهای جهان سوم بکار بسته شده و همچنین در کشورهای در حال گذار اروپای شرقی توصیه می‌گردد. در کشورهای بزرگ صنعتی مانند ایالات متحده و انگلستان نیز شکل دیگر همین سیاست دیده می‌شود. در امریکا حقوق اکثر کارکنان در این دوره یا ثابت ماند و یا پائین آمد در حالی که ساعات کار، اغلب بطرز چشمگیری افزایش یافت. سطح سیستم تأمین اجتماعی بتدریج نزول کرد. در «سالهای طلایی» شاخص اجتماعی، تابع تولید ناخالص ملی بود. از اواسط دهه ۷۰ این شاخص مرتباً پائین آمد و به حد ۴۰ سال پیش رسید. مترادف گلوبالیسم توسعه «تجارت آزاد» قرار داده می‌شود که یک مفهوم گمراه‌کننده است، زیرا که بخش اعظم تجارت جهانی بین شرکت‌های غول‌پیکر انجام می‌گیرد. و علاوه بر آن روند اتحادهای استراتژیک کنسرن‌های فراملیتی تشدید شده است. پروسه اتحاد کنسرن‌های بزرگ بطور معمول می‌تواند روی حمایت وسیع دولت‌ها حساب کند با این هدف که ریسک و هزینه شرکت‌ها را اجتماعی کند. این عوامل مشخصه‌های اقتصاد امریکای شمالی در طی دهه‌های گذشته بودند. معاهده بین‌المللی «تجارت آزاد» شامل ترکیب غیرشفافی از